

عندليب

سال میست و چهارم شماره ۹۳۵
۱۶۵۰ یح ۱۳۸۷ شمسی ۲۰۰۸ میلادی

'ANDALIB



حضرت عبدالبهاء با بعضی از احبّاء و اطفال در شیکاگو

عندليب

فصلنامه محفل روحانی ملی بهائیان کانادا
به زبان فارسی

Serial # 93. ASSN 1206-4920 'Andalib Vol 24,
National Spiritual Assembly of the Baha'is of Canada
P.O.Box 65527, Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada
Tel: (905) 628-8511

Email: sorayyas@gmail.com

Publication Mail Agreement # 40020690

سال بیست و چهارم شماره پیاپی ۹۳
۱۶۵ بدیع ۲۰۰۸ میلادی
از انتشارات محفل مقدس روحانی ملی بهائیان کانادا
داندس، انتاریو، کانادا

حق چاپ محفوظ است

فهرست مندرجات عندلیب شماره ۹۳

صفحه

۳	۱- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۶)
۴	۲- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴، ۶)
۵	۳- نقشه های بیت العدل اعظم الهی دکتر باهر فرقانی
۲۰	۴- خلق جدید دکتر علیمراد داودی
۲۴	۵- هدف دیانت بهائی در تربیت دکتر مسیح فرهنگی
۳۵	۶- اخوانیّات عندلیب
۳۷	۷- روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء (قسمت دوم) شیوا الهیون
۴۷	۸- ترک تعصّبات ایرج قانونی
۵۹	۹- نمونه هائی از اشعار شعرای ایران بهرروز جبّاری
	۱۰- شمعی که در رفسنجان افروخته شد ، شعله آن سواحل جزائر قناری را نورانی نمود...
۶۱	۱۱- انقلاب مهدی و ادامه انتظار منیره هدائی
۷۶	۱۲- مرگ دلخراش نادیا انجمن ، شاعره افغان رسول گاهانی
۷۹	۱۳- قابل توجه مشترکین گرامی دیده ور
۸۲	عندلیب

عندلیب شماره ۹۳ . سال ۲۴ . شماره پیاپی ۹۳

۱۶۵ بدیع ، ۱۳۸۷ شمسی . ۲۰۰۸ میلادی ،

طرح روی جلد : بهزاد جمشیدی

هوالله

... ما در حقّ ایران و سروران محترم ایرانیان تبتّل و تضرّع به آستان یزدان نمائیم تا خدا چاره ای نماید. این جسم ضعیف ایران علل مزمنه پیدا کرده است، طبیبان عادی علاج نتوانند، طبیب حاذق آن حضرت رحمن است تا تریاق فاروقی دهد و معجون الهی عنایت فرماید. چاره ای جز این نیست. من امیدوارم که این جسم علیل شفای ربّ جلیل یابد و امراض و اعراض خفّت یافته اسباب غیبی فراهم آید. مستقبل ایران در نهایت شکوه و عظمت و بزرگواریست زیرا موطن جمال مبارک است. جمیع اقالیم عالم توجّه و نظر احترام به ایران خواهند نمود و یقین بدانید که چنان ترقّی نماید که انظار جمیع اعظم و دانایان عالم حیران ماند، هذه بشارة کبری بلّغها لمن تشاء و هذا وعد غیر مکذوب و ستعلمنّ نباه بعد حین... اگر تصادفا ملاقات کنید ابلاغ نمائید که ما در حقّ ایشان دعا کنیم و در آنچه سبب عزّت ابدیه ایران و ایرانیان است بکوشیم. به حضرت اخوی نهایت مهربانی از قبل من برسانید و بگوئید که در هر دایره ای از دوائر حکومت چون مستخدم گردد شب و روز آرام نگیرد، به خدمت دولت و ملت پردازد و نهایت راستی و صداقت و امانت و پاکی و آزادگی اثبات نماید و به مواجب خود ولو جزئی باشد قناعت کند و از جمیع آلودگی منزّه و مقدّس باشد تا واضح گردد که بهائیان فرشتگان آسمانند و جز خدمت به عالم انسانی علی الخصوص وطن خویش آرزویی ندارند و این وصایا باید دستورالعمل جمیع بهائیان که به خدمت و منصبی مخصّص گشته اند گردد... و علیک البهاء الابهی.

ع ع

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالهّاء جلد ۶ صفحات ۳۲۴-۳۲۵)

... الحمد لله توجّه به ملکوت الهی نمودی و به مشاهده انوار تجلیات چشم گشودی و به اقبال و ایمان گوی سبقت از میدان ربودی و تحصیل معارف کردی . حال وقت آنست که منشأ اثری شوی و مصدر خدمتی گردی تا رویت در ملکوت ابهی روشن شود و خویت رشک گلزار و چمن گردد و مویت غبطه مشک ختا و ختن شود و این موهبت وقتی حاصل شود که به دیار روس شتابی و ایرانیان و قفقازیان که در آنجا هستند هدایت فرمائی. بگو به ایشان که ای ایرانیان شرق و غرب عالم در حرکت آمده و نفحات قدس مشام اقصی بلاد عالم را معطر نموده. شما که ایرانیانید چگونه محروم و در حرمانید. اینچنین تاجی خداوند بر سر شما نهاده و چنین کوکبی از افق شما طلوع نموده، چگونه تا به حال در تاریکی سرگردانید، این عجیبت و غریب. من یهدی الله فهو المهتد و من یضلل فلن یجد له ولیاً مرشدا...

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۶ صفحات ۱۹۵-۱۹۴)

هو الله

ای طالب حقیقت آنچه نگاشتی ملاحظه گردید ملکوت الهی شفاخانه روحانی عالم انسانی است هر دردی را درمان موجود و هر زخمی را مرهمی حاضر توجّه به جمال ابهی نما که ملوک ملکوت است و طبیب ارواح و قلوب تعالیم الهیه و وصایا و نصایح بهاء الله سبب نجاح و فلاح در ملک و ملکوت است هر نفسی به آن تعالیم رفتار کند و محبّ عالمیان گردد و خیر خواه کلّ طوائف از نوع انسان، قلب را از بیگانگی کلّ پاک و مطهر نماید و روح را به یگانگی با کلّ مستبشر فرماید آن وقت نار محبّت الله شعله زند و شمع ملکوت در دل برافروزد و ابواب عرفان مفتوح گردد و تأییدات ملکوت برسد و نفثات روح القدس تأثیر نماید و علیک البهاء الابهی

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ ص ۱۰۳)

نقشه های تبلیغی بیت العدل اعظم الهی

دکتر باهر فرقانی

حال که دنیای بهائی اجرای نقشه پنج ساله دوم قرن بیست و یکم را آغاز کرده است نود و یک سال و چند ماه از صدور الواح تبلیغی حضرت عبدالبهاء در ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ و قریب هفتاد سال از شروع و اجرای نقشه اول هفت ساله احبای آمریک یعنی نخستین نقشه تبلیغی دنیای بهائی می گذرد از این رو بی مناسبت نیست که یادی از نقشه های گذشته شود و فتوحات حاصله به اختصار مورد بررسی قرار گیرد.

وقتی تاریخ عصر رسولی را مطالعه می کنیم بیک رشته وقایع بر می خوریم که گرچه بظاهر به صورت نقشه و طرح معرفی نشده اند ولی در حقیقت نمایانگر یک نقشه پیش بینی شده هستند تشکیل کنفرانس بدشت به قصد اعلان انفصال امر بدیع از ادیان گذشته در عهد اعلی، اقدامات حضرت بهاء الله در انتقال عرش مطهر حضرت نقطه اولی از ایران به ارض اقدس در عهد ابهی، و صدور فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء که الهام بخش تمام نقشه های تبلیغی بوده و هست در عهد میثاق نمونه هایی از این نقشه های الهی بوده است.

حضرت عبدالبهاء در اواخر ایام حیات مبارک و بفرموده حضرت ولی امر الله در تاریک ترین ایام رسالت خویش الواحی خطاب به احبای آمریک صادر و در آنها یاران آن سامان را با مسئولیت و افتخار فتح روحانی کره ارض مفتخر و متباهی فرمودند.

این الواح تاریخی در آثار مبارکه فارسی با عناوین الواح ملکوتی، فرامین تبلیغی و منشور تبلیغی حضرت عبدالبهاء توصیف شده اند.

حضرت ولی امر الله در توقیعات منیعه از فرامین ملکوتی حضرت عبدالبهاء به عنوان "منشور ترویج امر الله در سراسر عالم"، مهمترین عامل در توسعه تشکیلات جهانی بهائی و بزرگترین مشروع روحانی در تاریخ عالم انسانی یاد کرده اند

حضرت ولی امر الله خود نیز با هدایت جامعه بهائی امریکا به طرح و اجرای نقشه های هفت ساله اول و دوم و با تشویق جوامع ملی دیگر بطرح نقشه های ملی تبلیغی و بعد هم با ابداع و ابلاغ نقشه بدیعه ده ساله عملاً اهمیت نقشه های تبلیغی را تأکید نموده و در توقیعات مبارکه اهمیت طرح نقشه های تبلیغی معین را برای گسترش امر الهی یادآور شده و آنها را چون "مغناطیسی جالب تاییدات الهی و برکات سماوی برای جامعه بهائی و افراد احباً" معرفی فرموده اند. ۱

آن حضرت زمانیکه بر کرسی ولایت امر الهی جالس شدند اجرای فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاء را وجهه همت قرار دادند تشخیص هیکل مبارک این بود که قبل از اجرای فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاء لازم بود جامعه بهائی امریک که مسئول اجرای آن فرمان بودند تقویت شود اینست که جامعه بهائی امریک را به تقویت اساس تشکیلات داخلی تشویق و هدایت

نمودند. این مرحله مدت ۲۰ سال طول کشید و در سال ۱۹۳۷ طرح و اجرای نقشه‌های تبلیغی ملی با نخستین نقشه هفت ساله یاران امریک در اجرای فرمان ملکوتی حضرت عبدالبهاء آغاز شد و بعد هم نقشه‌های ملی دیگر به هدایت حضرت ولی امرالله بدست محافل ملی موجود یکی پس از دیگری طرح و اجرا گردید و بعد هم نخستین نقشه تبلیغی بین المللی، نقشه ده ساله جهاد کبیر اکبر روحانی به دست توانای حضرت ولی عزیز امرالله طرح و اعلان شد و بموقع اجرا درآمد.

اجرای فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء در سه مرحله انجام شده و می‌شود.

مرحله اول، مرحله تقویت اساس امرالله در امریکا بود که از ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۷ ادامه داشت.

مرحله دوم، نقشه‌های تبلیغی ملی که از ۱۹۳۷ تا ۱۹۵۳ امتداد یافت.

مرحله سوم، نقشه‌های تبلیغی بین المللی است که از ۱۹۵۳ آغاز شده و هنوز هم ادامه دارد.

حضرت ولی امرالله تقسیم بندی دیگری هم معرفی فرموده اند.

عهد اول، نقشه‌های ملی و بین المللی در دوران ولایت حضرت ولی امرالله که از ۱۹۳۷ تا ۱۹۶۳ ادامه داشته است.

عهد دوم، نقشه‌های تبلیغی در دوران قیادت بیت عدل اعظم که از ۱۹۶۳ آغاز شده و تا خاتمه دور بهائی امتداد خواهد یافت.

شرح نقشه‌های عهد اول خود محتاج به مقاله دیگری است کافی است گفته شود که در اثر اجرای آن نقشه‌ها به هدایت حضرت ولی امرالله و به همت مهاجرین و مجاهدین سبیل شریعت الله تعداد ممالک و اقالیم مفتوحه به ۲۵۹ و عدد محافل روحانی ملی، اعمده بیت العدل اعظم به ۵۶ بالغ شد و بیت العدل اعظم با عظمت و شکوه کامل در ۱۹۶۳ تأسیس گشت.

عهد دوم اجرای نقشه‌های تبلیغی با تأسیس معهد اعلی آغاز شده و به فرموده حضرت ولی امرالله در طول عصر تکوین و عصر ذهبی دور بهائی ادامه خواهد داشت.

بیت العدل اعظم از بدو تشکیل در اجرای فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء و در تحقق نوایای حضرت ولی امرالله بطرح نقشه‌های جدید تبلیغی اقدام کرده اند.

در سال ۱۹۶۴ نقشه نه ساله یعنی نخستین نقشه تبلیغی بین المللی بیت العدل اعظم آغاز گشت که تا ۱۹۷۳ ادامه داشت و هدف اساسی آن شرکت همگانی یاران در خدمات امری بود.

به نوشته امة البهاء روحیه خانم، یکی از خدمات مهم و نهائی ایادی امرالله در ایام اخیر دوره پنج سال و نیمه قیادت امرالله طرح مقدماتی نقشه تبلیغی نه ساله در آخرین مؤتمر بهجی بود این نقشه به بیت عدل اعظم تقدیم شد و معهد اعلی آن طرح را با اصلاحاتی هنگام تکمیل جزئیات نقشه منیعه نه ساله مورد استفاده قرار دادند.

نقشه نه ساله با موقیتهای قابل ملاحظه‌ای پایان پذیرفت و در بعضی زمینه‌ها از حد ارقام تعیین شده فراتر رفت این نقشه از طرفی شاهد افزایش کمی اقالیم مفتوحه، محافل ملی، محافل روحانی محلی و مراکز امری و از جهت دیگر شاهد بنا و افتتاح دو امّ المعابد در امریکای لاتین و اروپا گردید تهیه فهرست کتاب اقدس و طبع و انتشار

آن در یکصدمین سال نزول آن کتاب مستطاب، تهیّه اساسنامه بیت العدل اعظم و انتشار آن، تهیّه مجموعه مخصوصی از الواح مقدسه خطاب به رؤسای دول و ملل و اهدای نسخه ای از آن به ۱۴۲ تن از سران ممالک دنیا بالتیابه از طرف بیت العدل اعظم از اقدامات مهمّه در اجرای این نقشه بود تأسیس هیئت‌های مشاورین قاره‌ای در سال ۱۹۶۸ و دارالتبلیغ بین المللی در سال ۱۹۷۳ نیز از جمله مشروعات بدیعه بود که در دوره نقشه نه ساله باراده بیت العدل اعظم انجام گرفت در این دوره ارتباط جامعه بین المللی بهائی با سازمان ملل متحد توسعه قابل توجهی یافت و مقدمات بنای دارالتشریع، مقرّ بیت العدل اعظم الهی در قوس کوه کرمل فراهم گردید.

از وقایع برجسته این دوره اقبال سلطان ساموآ بامر مبارک در سال ۱۹۶۸ بود و بدین ترتیب نخستین سلطان جهان درست در یکصدمین سال آغاز اعلان عمومی امر حضرت بهاءالله بسلطین و رؤسای دول، اقبال خود را بامر حضرت بهاءالله رسماً و علناً اعلان نمود.

از موفقیت‌های دیگر نقشه نه ساله توسعه حیرت‌انگیز امر شرکت همگانی یاران در اجرای نقشه و اجرای طرح‌های بین محافل روحانی ملّی بود بعلاوه در این زمان به شهادت بیت العدل اعظم در بعضی از ممالک آثار اولیّه یدخلون فی دین الله افواجا ظاهر و نمایان شد.

در سال ۱۹۷۴ دومین نقشه بیت العدل اعظم یعنی نقشه پنج ساله ابلاغ شد که مهمّترین اهداف آن توسعه و تکامل محافل روحانی، حفظ و تقویت فتوحات قبل، توسعه همه جانبه جامعه بهائی و بسط و پرورش اصول شاخصه حیات بهائی بویژه در جوامع ملّی بهائی بود.

اجرای نقشه پنج ساله نیز سبب ترقی و اعتلای بیشتر امرالله شد و در سال ۱۹۷۹ با فتوحات تازه‌ای به پایان رسید.

گذاشتن سنگ بنای مشرق الاذکار شبه قاره هند بدست امة البها روحیه خانم و مشرق الاذکار ساموآ بدست پادشاه آن کشور، آغاز ساختمان بنای دارالتشریع، خریداری و تعمیر بیت عبدالله پاشا در عکا از جمله اقدامات مهمّه بود که در این دوره انجام شد.

پس از خاتمه موفقیت آمیز نقشه پنج ساله، بیت العدل اعظم طی دستخط مورّخ نوروز ۱۹۷۹ آغاز مرحله جدیدی را در اجرای فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاء اعلام و نقشه تبلیغی هفت ساله را بعالم بهائی ابلاغ فرمودند.

هدف اساسی این نقشه که از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ ادامه داشت عبارت از پیشرفت در حیات روحانی، عقلانی و اجتماعی یاران الهی بود.

این نقشه شاهد تجدید و تشدید تضییقات علیه یاران عزیز و ستمیده ایران گردید و به برکت فداکاری یاران عزیز آن سامان امر الهی اشتها تازه و اعتلای بی‌اندازه کسب نمود همچنانکه در گذشته به شهادت حضرت ولیّ امرالله "هر انقلابی که دست دشمن ستمکار در جامعه پیروان امرکردگار احداث نمود علّت استحکام اساس و اسباب اشتها و باعث اتّساع و مورث انتصار امر الهی گشت" در این عهد نیز "در بحبوحه انقلاب آثار نصرت و ظفر نمودار و در اثر هر

محنت و ابتلائی فتح و انتصاری
جدید آشکار و جلوه‌ای بدیع و
تلاؤئی شدید پدیدار" شد. ۲۰

در این دوره بیت العدل اعظم الهی
در مقرّ دائمی خویش در کوه کرمل
استقرار یافت هیئت دارالتبلیغ بین
المللی تقویت گردید و بر تعداد
اعضایش افزوده شد، بیت عبدالله
پاشا تعمیر و مفروش گردید، مشرق
الاذکار ساموا در قلب اقیانوس کبیر
با حضور رئیس مملکت و اولیای
دولت افتتاح شد و در برابر تعطیل
محفل ملّی ایران ۲۳ محفل
روحانی ملّی جدید در اطراف عالم
بهائی تأسیس گشت و عدد اعمده
دیوان عدل اعظم الهی به ۱۴۸
بالغ گردید.

جرائد و وسائط اعلان عمومی در
ممالک و بلاد مختلفه در باره
امرالله بنشر حقایق پرداختند و
تضییقات یاران را در ایران تقبیح
نموده و به اشاعه اخبار و مقالات
در حمایت امر اعظم و بهائیان
مظلوم پرداختند و مجامع عالیّه عالم
و پارلمانهای ملل به صدور لوایح و
بیانیه‌های فراوان در حمایت امر
الهی اقدام نمودند.

در این دوره بود که بیانیه مشروحه
از طرف بیت العدل اعظم در سال
۱۹۸۵ درباره صلح خطاب به اهل
عالم صادر و به هریک از رؤسا و
ملوک عالم فرستاده شد.

و نیز در همین برهه از زمان بود که
معهد اعلی اهل بها را به طرح و
اجرای برنامه های اجتماعی و
اقتصادی دعوت نمودند.

بیت العدل اعظم در پیام رضوان
۱۹۸۶ در ضمن اشاره به فتوحات
این دوره می‌فرمایند "این بسط و
ارتقاء در خلال نقشه هفت ساله
سرعتی عظیم حاصل نمود و شاهد
تحقق مشاریع کثیره در انحاء
مختلفه عالم بهائی و اتّساع تامّ در
مرکز جهانی امر الهی گردید." ۳

"امتیاز و اختصاص عظیم و تاریخی
این دوره" به شهادت معهد اعلی
"خروج امر از مرحله مجهولیت بود
که با فداکاری و جانبازی یاران
ستمیده مهد امرالله فراهم شد.

بیت العدل اعظم در دوم ژانویه
۱۹۸۶ ضمن یک پیام عمومی
حلول مرحله جدیدی را در پیشرفت
نظم اداری بهائی اعلام و سال
۱۹۸۶ را آغاز عهد چهارم عصر
تکوین دور بهائی اعلام فرمودند.

معهد اعلی در همان پیام با اشاره
بفتوحات حاصله و ترقّیات
مؤسّسات و مشروعات امریه حلول
عهد چهارم عصر تکوین را با
عبارات زیر توجیه نمودند :

"باری ای دوستان الهی با این همه
ترقّیات محیّر العقولیه که نصیب امر
الهی گشته هر صاحب بصیرتی در
می یابد که عالم بهائی وارد
مرحله‌ای جدید در مراحل تدریجی
نظم اداری امرالله گشته است لهذا
این هیئت طیّ پیام مورّخ ۲ ژانویه
۱۹۸۶ اعلام داشت که حال عهد
چهارم از عصر تکوین آغاز گردیده و
مرحله جدیدی در حیات روحانی
جامعه بهائی بوجود آمده است که
خود طلیعه عهدهای آینده این عصر
نورانی خواهد بود و تا ظهور عصر
ذهبی نظم بدیع جهان آرای الهی
امتداد خواهد داشت." ۴

در رضوان همین سال در پایان
موفقیت آمیز نقشه هفت ساله نقشه
شش ساله اعلان شد و بدین ترتیب
نقشه شش ساله در ۱۹۸۶ همزمان
با شروع عهد چهارم از عصر تکوین
دور بهائی آغاز شد و تا ۱۹۹۲
امتداد یافت.

یکی از مشخصات بدیعه این نقشه
جدید این بود که برای نخستین بار

در تاریخ نقشه‌های تبلیغی بین المللی معهد اعلی فقط اصول کلی و مقاصد عمومی نقشه را به محافل روحانی ملی ابلاغ کردند و از آنها خواستند که خود با مشورت مشاورین قاره‌ای منطقه مربوطه اهداف جامعه بهائی تحت اشراف خود را تعیین نمایند.

در شهر البهاء ۱۴۳ بدیع بیت العدل اعظم در پیام فارسی خود به یاران ایرانی در جمیع بلاد عالم این روش بدیع را چنین توصیف فرمودند.

"رشد و نمو ذاتی و حیاتی امر الهی حال مقتضیاتی جدید و امکانات بدیعی را بوجود آورده که در مجهودات اهل بها و جامعه جهانی بهائی نیز منعکس گردیده است و ترقیات و مؤسسات و مشروعات امر الله حال بدرجه‌ئی رسیده که مقرر گردیده است نفس محافل روحانیّه ملیّه با مشورت کامل و دائم مشاورین در هر قاره اهداف نقشه شش ساله را خود تعیین نمایند و بصیرت و لیاقتی که در اثر تجارب گذشته در میدان خدمت یافته‌اند صرف تقدّم امر مبارک نمایند." ۵

بدین ترتیب عهد چهارم عصر تکوین با نقشه تبلیغی بین المللی شش ساله آغاز شد و اهداف و طرح‌های تکمیلی و اجرایی آن که قبلاً بر اساس مقاصد کلی ابلاغ شده از بیت العدل اعظم توسّط محافل روحانی ملی و با مشورت مشاورین قاره‌ای تنظیم و به تأیید بیت العدل اعظم رسیده بود بموقع اجرا گذاشته شد.

نقشه شش ساله در نیمه دوم خود با آغاز آخرین دهه قرن بیستم مقارن شد و شاهد تحولات شگفت انگیزی در خارج و ترقیات عظیمی در داخل امرالله گردید اثرات جریان قوه قدسیّه ساریه جاریه دافعه الهیه که از ظهور امر حضرت بهاءالله ناشی شده و در طیّ عهود گذشته دور مشعشع بهائی بصور و انحاء مختلفه بروز نموده بود بار دیگر در این زمان بنحو حیرت انگیزی نمودار گشت.

تأسیس مؤسسات امری نظم اداری بهائی در ممالک شوروی و اروپای شرقی، تشکیل مجدد محفل روحانی در عشق آباد و سایر بلاد روسیه و فتح روحانی جزیره ساخالین یعنی آخرین سرزمین باقیمانده از بلادی که حضرت ولیّ امرالله در

نقشه ده ساله مقرر فرموده بودند ، را می‌توان از جمله این انتصارات حیرت انگیز بشمار آورد.

تهیه ترجمه و حواشی و تعلیقات کتاب مستطاب اقدس ، تأسیس دائره مخصوص حقوق الله در ارض اقدس ، تعلیم حکم حقوق الله در جامعه بهائی در سطح جهانی ، اعلام تعمیم آن حکم الهی به تصمیم بیت العدل اعظم ، آغاز عملیات مقدماتی برای بنای ساختمان مرکز مطالعه نصوص و الواح و بنای ضمیمه دارالآثار بین المللی و تهیه مقدمات برگزاری مراسم تکریم یکصدمین سال صعود جمال اقدس ابهی و تشکیل مؤتمر تاریخی کنگره جهانی سال مقدّس از جمله موفقیتهای حاصله این دوره در ارض اقدس بوده است.

توجه روزافزون جراید و وسایل ارتباط جمعی به امرالله، ایجاد روابط دوستانه با اولیای امور، توسعه خدمات اجتماعی عمومی، افتتاح امّ المعابد هند و ارتباط با مراکز علمی و دانشگاه‌ها و شناسائی امر مبارک در محاکم و دوائر دولتی در برخی از ممالک جهان که نشانه و مؤید خروج امر الهی از مرحله

مجهولیت بوده از مشخصات بارز پیشرفت امر در این دوره از چهارمین عهد عصر تکوین شمرده میشود. از موفقیت‌های برجسته این دوره استقبال دسته‌جمعی نفوس در ممالک مختلفه جهان و موفقیت‌های بیسابقه در تبلیغ امرالله و از جمله اقبال در حدود یک میلیون و نیم نفر به امر مبارک بود که مرحله جدیدی را در تحقق بشارات مندرجه در آثار مبارکه در باره دخول افواج مقبلین به امر مبارک می‌گشود.

در این دوره اقدامات لازم بمنظور استخلاص بهائیان ایران از زیر تضییقات وارده بطور مستمر به عمل آمده و احقاق حقوق احبای مظلوم ایران در مجامع بین المللی مورد توجه قرار داشته است.

بیت العدل اعظم در سال ۱۹۹۰ یک نقشه تکمیلی دو ساله بمنظور توسعه بیشتر امرالله در اروپای شرقی طرح و اعلام فرمودند که اجرای آن با موفقیت قرین و منتهی به تشکیل محافل ملی جدیدی در آن اقالیم گردید.

پیشرفت در تحکیم نظام اداری امر الهی. همکاری بین دو جناح

تشکیلات امری، تشکیل ۱۲ محفل روحانی ملی جدید و اجرای نقشه تکمیلی دو ساله که عدد محافل ملی را به ۱۶۵ بالغ نمود از موفقیت‌های بارز این دوره بود. خاتمه نقشه شش ساله با آغاز سال مقدس ۹۳-۱۹۹۲ مقارن شد که با اجتماع نمایندگان عالم بهائی در مراسم با شکوه در بهجی در جوار روضه مبارکه حضرت بهاءالله و کنگره جهانی نیویورک منتهی گردید.

بیت العدل اعظم در سال ۱۹۹۳ در یکصد و پنجاهمین سالگرد آغاز دور بهائی و متعاقب برگزاری مراسم یکصدمین سالگرد صعود جمال اقدس ابهی و جلوس حضرت عبدالبها بر کرسی میثاق امر بها ضمن یادآوری مراسم آن سال مقدس در ارض اقدس و در سراسر جهان نقشه تبلیغی سه ساله را بعنوان مرحله دیگری از اجرا و پیشرفت فرامین تبلیغی حضرت عبدالبها اعلام فرمودند که تا سال ۱۹۹۶ ادامه یافت.

جزئیات هیجان انگیز این رویدادها در این سطور نمی‌گنجد کافیت گفته شود که جلسه صدمین سال صعود جمال قدم در ارض اقدس از نظر تعداد شرکت کنندگان عظیم ترین جلسه‌ای بود که تا آن زمان در ارض اقدس تشکیل شده بود عظمت کنگره جهانی منعقد در مدینه نیویورک و تنوع شرکت کنندگان در آن نیز بیسابقه و نظیر بود. معهد اعلی برای نقشه سه ساله سه هدف اساسی معین نمودند که عبارت بودند از ازدیاد شوق و شور ایمانی در افراد بهائی، بسط هر چه بیشتر منابع انسانی جامعه بهائی و ایفای صحیح وظایف و مسئولیت‌های مؤسسات محلی و ملی بهائی. بیت العدل اعظم استمرار یاران را در فرا گرفتن جدی معارف امری و بکار بردن اصول و تعالیم امر را در خدماتشان از لوازم توسعه و افزایش منابع انسانی جامعه بهائی اعلام و اظهار امیدواری نمودند که اقدامات مخصوص در جلب و جذب نفوس مستعد به امر مبارک بر منابع انسانی آن بیفزاید.

این نقشه گرچه به بیان معهد اعلی در پیام رضوان ۱۵۳ از نظر کمی فوق العاده نبود از نظر کیفی جامعه بهائی را از قوای روحانی غنی نمود و برای استفاده از فرصت‌های

موجود آماده ساخت از پیشرفت‌های چشم‌گیر این نقشه پیشرفت قابل ملاحظه در طرح قوس کرمل بود اسکلت ساختمانی دارالتحقیق و بنای ضمیمه دارالآثار مرتفع شد و پیشرفت قابل توجهی در بنای دارالتبلیغ و طبقات هفت‌گانه زیر مقام اعلی مشهود گشت.

نشانه‌های پیشرفت این نقشه سه ساله در جهات مختلف مشاهده شد بویژه در زمینه‌های توسعه امرالله و استحکام اساس آن، افزایش طرح‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی و قدرت و نفوذ بیسابقه روابط خارجی امر پیشرفت‌های قابل توجهی حاصل گردید.

در این سه سال ۱۲ محفل ملی جدید تأسیس شد و بر فعالیت یاران در زمینه‌های مهاجرت و سفرهای تبلیغی به اهداف داخل و خارج افزوده گشت.

در این دوره به هدایت دارالتبلیغ بین المللی طرح‌هایی برای کلاس‌های آموزشی در زمینه‌های مختلف خدمات امری ابداع شد که از جمله تشکیل کلاس‌های آموزشی برای تربیت معلّم، افزایش عدد کلاس‌های درس اخلاق و تأسیس مؤسسات و مراکز آموزشی در نقاط مختلفه دنیا را میتوان نام برد که همه نتایج درخشانی داشته اند خدمات تبلیغی جوانان در این دوره بسیار چشم‌گیر بوده مخصوصاً نقش گروه‌های هنری رقص و نمایش جوانان در سبیل امر تبلیغ بسیار مؤثر بوده است.

شرکت فعالانه جامعه بین المللی بهائی را در فعالیت های وابسته به سازمان ملل در سال ۱۹۹۵ نیز نباید از نظر دور داشت یکی انجمن بین المللی توسعه امور اجتماعی بود که در کپنهاک تشکیل شد و در آن لایحه "رفاه عالم انسانی" صادره از جامعه بین المللی بهائی قرائت و توزیع گردید واقعه دوم چهارمین کنفرانس در باره زنان بود که با حضور نمایندگان جامعه بین المللی بهائی و جمعی از بهائیان در پکن تشکیل شد و واقعه سوم که برای برگزاری مراسم پنجاهمین سال تأسیس سازمان ملل تشکیل شد و بمناسبت آن بیانیه جامعه بین المللی بهائی با عنوان "نقطه عطفی برای همه ملل" تهیه و منتشر گردید.

در این دوره بود که کتاب مستطاب اقدس بلسان اصلی عربی و همراه با یادداشت‌های فارسی برای نخستین بار تهیه و انتشار یافت - و هفتمین کانونشن بین المللی در ۱۹۹۳ در ارض اقدس مرکز جهانی امرتشکیل گردید.

دیدار اعضای عالیرتبه دولتی و سایر شخصیت‌های مهم از مرکز جهانی در این دوره افزایش قابل توجهی یافت در رأس این رویدادها دیدار رئیس جمهور مجمع الجزایر سی شلز و همسرش را از مرکز جهانی بهائی باید ذکر نمود این واقعه حلول روزی را نوید می داد که تاجداران عظام از اطراف و اکناف جهان از مرکز جهانی امر دیدار خواهند کرد.

در اثر جانفشانی یاران ایران و وحدت و همبستگی عالم بهائی در پشتیبانی از مؤسسات امری به منظور حمایت و صیانت جامعه اسم اعظم در مهد امرالله، خروج امر الهی از مرحله مجهولیت بیش از پیش نمودار شد.

بیت العدل اعظم در پیام رضوان ۱۵۳ نقشه چهار ساله را اعلام فرمودند.

این نقشه به شهادت معهد اعلی در پیام فوق "در بحبوحه اوضاع پر تلاطم و دوره تحوّل و تغییر در جهان" و "در یکی از ادوار بسیار بحرانی در حیات انسان بر روی کره ارض" آغاز شد زمانیکه دو جریان همزمان که در اثر ظهور حضرت بهاءالله آغاز گردیده بود به شدّت ادامه داشت و پیوسته بر شتابش افزوده می‌شد.

کنفرانس هیئت‌های مشاورین قاره‌ای که در دسامبر ۱۹۹۵ در ارض اقدس تشکیل شد نقطه آغاز این نقشه بود و پس از آن به تدریج در تمام سطوح جامعه عناصر تشکیلات بهائی در جریان طرح و تنظیم نقشه دخیل و سهم گردیدند و به اجرای آن پرداختند.

معهد اعلی در پیام فوق هدف اصلی نقشه چهارساله را پیشرفت محسوس در جریان دخول افواج مقبلین مقرر نمودند و ضمناً یادآور شدند که "عبارت افزایش پیشرفت جریان دخول افواج مقبلین حاکی از آنست که این پیشرفت آغاز شده و جوامع محلی و ملی در مراحل مختلف این جریان قرار دارند."

در این جا یادآوری این نکته شایسته است که ورود افواج مقبلین جریانی است که حضرت بهاءالله در لوح سلطان ایران آنرا پیش بینی فرموده، حضرت عبدالبهاء مشتاقانه بدان وعده داده و حضرت ولی امرالله آنرا طلیعه و مقدمه اقبال جماعات عظیم به امر بهائی توصیف فرموده‌اند.

نشانه‌های این جریان در ادوار مختلف تاریخ امر و در نقاط مختلف عالم مشهود بوده است حتی حضرت عبدالبهاء در عهد میثاق در یکی از الواح صادره به احبای شیراز از جریان یدخلون فی دین الله افواجا در آن مدینه ابراز مسرت می فرمایند و بیت العدل اعظم هم در بعضی از دستخط‌های خود به حدوث آن در برخی از نقاط عالم اشاره نموده و حال هم در این دوره پیشبرد آن را هدف اصلی نقشه قرار داده و اجرای آن را در سرلوحه اقدامات یاران منظور فرمودند.

معهد اعلی حصول این هدف را موکول به ازدیاد قابل توجه اقدامات و پیشرفت‌های افراد مؤمنین و مؤسسات و جوامع محلی نمودند و اتخاذ تدابیر مخصوصی را برای تعلیم و تربیت افراد بهائی در حقایق اساسی امرالله در سطح وسیع و سیستماتیک و آماده ساختن آنان را برای خدمات امر الهی امری لازم شمردند و جوامع بهائی را به تأسیس مراکز دائمی آموزشی با برنامه‌های رسمی و متشکل برای پرورش و افزایش منابع انسانی دعوت نمودند.

بیت العدل اعظم در سنه ۲۰۰۰ در عید پر شکوه رضوان پایان موفقیت‌آمیز نقشه چهار ساله را اعلان و نتایج شگفت انگیز آن را با اهل بها در میان گذاردند.

شرح و تفصیل این موفقیت‌ها از حوصله این مقاله خارج است در این جا تنها به ذکر مهمترین آنها با استفاده از پیام‌های معهد اعلی اکتفا می‌شود.

در این پیام به تحوّل که در فرهنگ بهائی روی داده اشاره شده و اثرات آن در خدمات مجریان اصلی نقشه یعنی افراد و مؤسسات امری و جوامع محلی مورد تأیید قرار گرفته است.

قوة محرکه این تحوّل تأسیس شبکه‌های مؤسسات آموزشی بود که با سرعت تمام در سراسر عالم تأسیس گردید و می‌توان گفت که

این اقدام در میادین توسعه و تحکیم امر الهی بزرگترین میراث نقشه چهار ساله محسوب می شد در زمینه مؤسسات آموزشی توسعه قابل ملاحظه‌ای در شبکه‌های آموزشی در سراسر جهان مشاهده شد و موفقیت این مراکز یادگیری در تهیه برنامه‌های رسمی آموزشی توانائی جامعه جهانی بهائی را برای پرورش نیروی انسانی افزایش داد. تعداد مؤسسات ملی و منطقه‌ای آموزشی به ۳۴۴ بالغ گردید و در حدود هفتاد هزار نفر از احبّاء لا اقل یک دوره آموزشی را در این مؤسسات پایان رساندند. در ارض اقدس ساختمان طبقات و ابنیه قوس کرمل بطور شگفت انگیزی پیشرفت نمود، هشتمین کانونشن بین المللی در مرکز جهانی تشکیل شد و عدد زائرین اعتاب مقدّسه از ۱۰۰ به ۱۵۰ افزایش یافت. تعمیم فرائض و احکام مربوط به اجرای نماز و روزه و نیز ذکر ۹۵ مرتبه الله ابهی در روز در میان جمیع بهائیان جهان از طرف بیت العدل اعظم اعلام شد. با تأسیس ۸ محفل روحانی ملی جدید در دوره نقشه چهار ساله عدد محافل ملی، اعمده دیوان عدل اعظم الهی به ۱۸۲ بالغ گردید و تشکیل شوراهای منطقه‌ای بهائی در تعدادی از کشورها نیز توسعه و تحوّل تازه‌ای در مؤسسات نظم اداری بهائی در این دوره بوجود آورد. گشایش صفحه مخصوص جامعه بین المللی بهائی در شبکه مخابرات الکترونیک تحت عنوان "جهان بهائی" و پخش برنامه رادیویی پیام دوست به زبان فارسی و اقدامات موفقیت آمیز جوامع بهائی استرالیا برزیل فنلاند و پرتقال در اضافه کردن مواد درسی در باره امر بهائی در برنامه دروس مدارس نیز از ابتکارات خاص و بیسابقه این دوره بود. استفاده از هنر در نشر نفحات الله در سطح وسیع تری انجام شد و بصورت رقص‌ها و نمایش‌های جالب در نقاط مختلفه عالم به ابتکار جوانان بهائی به اجرا درآمد ظرفیت و قابلیت جامعه بهائی در زمینه روابط عمومی به میزان شگفت انگیزی توسعه یافت و خدمات و طرح‌های اجتماعی اقتصادی در سطح جهانی بیش از پیش گسترده شد. شرکت مؤثر و شاخص نمایندگان جامعه جهانی بهائی در اجلاس‌های مهم بین المللی سران کشورهای عضو سازمان ملل و پیشوایان روحانی و مذهبی که در پایان قرن بیستم تحت قیادت سازمان ملل متحد برگزار شد و در حقیقت از مراحل مهم در راه تحقق وعود مصرّحه در آثار قلم اعلی در باره استقرار نظم بدیع جهان آرا محسوب می شد از جمله موفقیت‌های شایان توجّه در این برهه از زمان بود. بیت العدل اعظم در رضوان ۲۰۰۰ از جامعه جهانی بهائی خواستند که یک نقشه کوتاه دوازده ماهه را به موقع اجرا گذارد. هدف این نقشه این بود که جوامع بهائی استعدادها و موفقیت‌های بدست آمده را در یک جا متمرکز کنند، برنامه‌های مؤسسات آموزشی را به کمال همّت بموقع اجرا گذارند و خود را برای ورود در نقشه پنج ساله آماده سازند. این نقشه دوازده ماهه که دوره‌اش با خاتمه قرن بیستم مقارن شد گرچه از نظر زمانی کوتاه بود ولی دوره پر

اهمیتی بود و به شهادت معهد اعلی حلقه ارتباط بین عهدی پر ماجرا در تاریخ امر بهائی و دورنمای بسیار نویدبخش عهدی جدید بود.

پیام رضوان ۲۰۰۰ معهد اعلی همچنین حاوی بشارت هیجان انگیز یک سلسله نقشه های تبلیغی پنج ساله بود که جامعه بهائی را در بیست سال اخیر نخستین قرن عصر تکوین دور بهائی به پیشرفت جریان دخول افواج مقبلین هدایت و رهبری می نماید.

نخستین نقشه از این نقشه های پنجساله با تشکیل کنفرانس هیئت های مشاورین قاره ای در آغاز سال ۲۰۰۱ در ارض اقدس آغاز شد در این کنفرانس بزرگ و بیسابقه که علاوه بر حضرات مشاورین قاره ای ۸۴۹ نفر از اعضای هیئت های معاونت از ۱۷۲ کشور شرکت داشتند اهداف و مقاصد نقشه های آینده مورد بررسی کامل قرار گرفت.

در این کنفرانس تاریخی بود که به اراده بیت العدل اعظم ورود امر حضرت بهاء الله به عهد پنجم عصر تکوین دور بهائی اعلام شد.

معهد اعلی در پیام صادره به این کنفرانس تأکید نمودند که "پیشبرد جریان ورود افواج مقبلین همچنان هدف نقشه پنج ساله باقی خواهد ماند و بدون شک هدف سلسله نقشه های خواهد بود که جامعه را به پایان قرن اول عصر تکوین می رساند."

نخستین نقشه پنج ساله که در رضوان ۲۰۰۱ آغاز شده بود با موفقیت های چشمگیری در سال ۲۰۰۶ پایان یافت.

در ارض اقدس دارالتبلیغ بین المللی در مقر دائمی خود در کوه کرمل استقرار یافت و هیئت بین المللی حقوق الله برای سرپرستی هیئت های ملی و ناحیه ای امنای حقوق الله در سراسر عالم، تاسیس شد.

تعداد زائرین از ۱۵۰ به ۲۰۰ افزایش یافت، بنای مرکز اجتماع زائرین در بهجی به پایان رسید و مقدمات ارتفاع امّ المعابد امریکای جنوبی در سانتیاگو پایتخت شیلی فراهم گردید.

تشکیل مؤتمر عظیم تاریخی به مناسبت افتتاح رسمی بناهای کوه کرمل و طبقات کوه کرمل در ماه می سال ۲۰۰۲ و پخش زنده برنامه های آن به وسیله شبکه جهانی اینترنت و نیز مرتبط ساختن آن مراسم با عالم بهائی از طریق ماهواره از وقایع تاریخی این دوره بود.

تهیه و انتشار کتاب رنگی و مصوری تحت عنوان مراقده بهائی و حقائق جبل کرمل از طرف شهرداری حیفا و انتشار تمبر یادگاری به مناسبت این واقعه عظیمه از طرف اداره پست اسرائیل نیز از رویدادهای مهم این دوره محسوب میشود.

بیت العدل اعظم در پیام رضوان ۲۰۰۲ از این واقعه عظیم تاریخی چنین یاد می کنند.

"هجوم حوادث در داخل و خارج جامعه امر در آغاز پنجمین عهد از عصر تکوین صحنه حیرت انگیزی را پدیدار ساخته است در داخل جامعه امر اهمیت تاریخی مراسم ماه می گذشته که بمناسبت اتمام ساختمانهای کوه کرمل برگزار شد با تأثیری که پخش مستقیم آن مراسم از طریق ماهواره در سراسر جهان گذاشت و بازتاب گسترده و بی سابقه آن در وسائط ارتباط جمعی مبهوت کننده بود در حالیکه تازه ترین شواهد عینی و

محسوس بشارات لوح کرمل آشکارا و شکوهمند در برابر انظار جهانیان عرضه میشد امر مبارک حضرت بهاءالله در جریان خروج مستمرش از مرحله مجهولیت بسوی شهرتی نوین جهشی قابل ملاحظه نمود و باین ترتیب اثری پایدار در تاریخ دور بهائی ثبت گردید.

ترجمه انگلیسی متون الواح حضرت بهاءالله خطاب به سلاطین و روسای جهان با عنوان *The Summons of the Lord of Hosts* و ترجمه لوح مبارک جواهر الاسرار نازل از قلم اعلی، به انگلیسی تحت عنوان *Gems of Divine Mysteries* طبع و منتشر گردید و رساله قرن انوار که حوادث قرن بیستم را مورد بررسی قرار می دهد و یاران را با حوادث پر آشوب جهان که ملازم و مقارن تولد و رشد و پیشرفت امر الهی بوده آشنا می سازد تهیه و منتشر شد.

محفل روحانی ملی بهائیان اندونزی پس از قریب سی سال دوباره تشکیل شد و در کشور عراق نیز که سابقه تاریخی فراوان با امر مبارک داشته محفل روحانی ملی بعد از سه دهه مجدداً انتخاب شد و امکاناتی برای تشکیل محافل روحانی محلی در آن کشور بوجود آمد.

در زمینه روابط خارجی، مؤسسات جامعه بین المللی همچنان در این دوره فعال بوده اند شاخص ترین اقدام در این زمینه پیام بیت العدل اعظم را خطاب به رهبران مذهبی جهان باید ذکر کرد که به همت دفتر اطلاعات عمومی جامعه بین المللی و محافل روحانی ملی به سرعت و در زمانی کوتاه در میان عالی ترین مقامات مذهبی و سایر طبقات جوامع مذهبی در سراسر عالم توزیع شد.

در هریک از جوامع ملی مؤسسات امری به صورتی منظم به تقسیم بندی کشورشان به مجموعه های نقاط امری همجوار *Clusters* پرداختند این تقسیم بندی اجرای طرح توسعه و تحکیمی منظم را ممکن می سازد و اکنون قریب هفده هزار از این مجموعه ها در ۱۷۹ کشور از کشور های مختلفه جهان تشکیل شده و برنامه های فشرده رشد در قریب به یکصد و پنجاه محدوده جغرافیائی آغاز گردیده است.

مواد درسی مؤسسه روحی در بسیاری از ممالک جزء برنامه های آموزشی قرار گرفته و بدین وسیله هم

آهنگی بیشتری در میان بهائیان در زمینه یادگیری بوجود آمده است.

بیش از دویست هزار نفر در سراسر عالم کتاب اول مؤسسه روحی را به اتمام رسانده اند و هزاران نفر نیز به مرحله ای رسیده اند که می توانند به عنوان راهنمای حلقه های مطالعه به خدمت پردازند.

بطوریکه از پیام های معهد اعلی استنباط می شود حس ابتکار و کاردانی و جرأت و شهامت در یاران الهی در تبلیغ امر الهی بیشتر شده است.

سه جزء اصلی یعنی گروه های مطالعاتی، جلسات دعا و مناجات و کلاسهای تربیت امری رو به افزایش گذاشته و شرکت متحرران حقیقت در این برنامه ها بیشتر شده و در بعضی موارد منتهی به تسجیل آنان گردیده است.

فرهنگ یادگیری و تزئید معلومات امری در بین یاران تمکن یافته و تمرکز بیشتر و توجه افزون تر به پرورش روحانی کودکان و وارد ساختن نوجوانان به حیات جامعه بهائی مشهود بوده است.

جلسات مشاوره در نواحی مربوطه در تمام مدت اجرای هر فعالیت

تشکیل شده و در این جلسات شرکت کنندگان در باره تجربیاتی که بدست آمده به تأمل و تفکر میپردازند و با طرح نقشه‌های کوتاه مدت برنامه‌های بعدی را معین می‌کنند.

فعالیت‌های دیگر از قبیل خدمات مربوط به اطلاعات عمومی، اعلان عمومی امر، توسعه روابط خارجی، تهیه و انتشار آثار امری و برنامه‌های تکمیلی برای توسعه اجتماعی و اقتصادی همچنان ادامه داشته است.

در مراحل پایانی این نقشه پنج‌ساله کنفرانس هیئت‌های مشاورین در ارض اقدس تشکیل شد که در آن پیشرفت‌های نخستین نقشه پنج‌ساله و اهداف دومین نقشه پنج‌ساله که از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۱ ادامه خواهد داشت مورد بررسی قرار گرفت.

معهد اعلی در پیام خود به این کنفرانس یادآور شدند که پیشبرد جریان دخول افواج مقبلین هدف اصلی و اساسی نه تنها این نقشه بلکه هدف نهائی جامعه بهائی در تمام سنه‌های باقیمانده از قرن اول عصر تکوین خواهد بود.

بیت العدل اعظم در این پیام به

پیش‌بینی حضرت ولی محبوب امر الله در باره طرح و اجرای نقشه‌های جهانی در ظل بیت العدل اعظم در عهد آئنده عصر تکوین اشاره می‌کنند، دست‌آوردهای نقشه‌های صادره از بیت العدل را در طی سه عهد متوالی گذشته یادآور می‌شوند، تجارب حاصله از اجرای آن نقشه‌ها را بر می‌شمارند و از یاران می‌خواهند که هدف پیشبرد جریان دخول افواج مقبلین را با توجه به این تجارب مورد توجه قرار دهند.

معهد اعلی در پیام رضوان ۲۰۰۶ به دو جریان خطیر که حضرت ولی امر الله در توقیعات مبارکه در هفتاد سال قبل توصیف فرموده‌اند اشاره می‌نماید این دو نیروی عظیم که در اثر تولد ظهور حضرت بهاء الله در جهان به جریان افتاده و حرکتشان در دهه‌های اخیر شدت یافته. یکی نیروی سازنده و دیگری نیروی خراب کننده است این دو جریان هر دو، هر یک براه خود عالم انسانی را به سوی نظم بدیع جهانی هدایت می‌کنند نیروی مخربه که از طریق جامعه بشری کار میکند مسئول تغییرات و تحولاتی است که امروزه در جهت از بین بردن

نظامات کهنه و فرسوده کنونی جهان در جریان است و نیروی سازنده که از طریق جامعه بهائی پیش میرود و مقصدش استقرار نظم بدیع حضرت بهاء الله و مدنیت روحانی جدید در عالم انسانی است.

از یک طرف آثار و شواهد انحطاط اخلاقی و دینی و اجتماعی و ناتوانی رهبران جهان از تسکین آلام عالم انسانی در همه جا نمایان و آشکار است و از سوی دیگر نشانه‌های جریان سازنده که به صورت انتصارات عدیده خطیره در طی نقشه‌های گذشته بدست آمده و جامعه کوچک و ناشناخته بهائی را به صورت جامعه جهانگیر جهانی در آورده در عالم امکان مشهود و هویدا است.

این دو نقشه در حال حاضر به موازات هم در دنیا پیش میروند ولی بالمآل در وقت مقدّر با هم مقارن خواهند شد و آن زمانی است که در اثر نقشه بزرگ الهی دنیا از نظامات فاسده پاک و مطهر خواهد شد و با اجرای نقشه صغیر بهائی نظم بدیع الهی بجای آن مستقر و استوار خواهد گردید.

تنها درمان و چاره این نابسامانی‌ها

به فرموده حضرت ولی امرالله قبول برنامه الهی است که حضرت بهاءالله برای عالم انسانی به ارمغان آورده‌اند و همه نقشه های تبلیغی که در اجرای فرامین حضرت عبدالهء به موقع اجرا گذاشته شده و می شود برای تحقق این برنامه الهی در عالم انسانی است.

از مطالعه پیام های صادره از معهد اعلی به کنفرانس هیئت های مشاورین و پیام متعاقب آن در رضوان ۲۰۰۶ به عالم بهائی که در حقیقت طلیعه نقشه جدید پنج ساله است چنین بر می آید که در نقشه جدید اقدامات سیستماتیک و منظم و مداوم گذشته باید با نیروی بیشتر بطور مستمر ادامه یابد

طرح پرورش منابع انسانی از طریق شبکه های آموزشی، ازدیاد کلاس های روحی و جلسات تبلیغی و مجامع دعا و مناجات، و گسترش کلاسهای دروس اخلاقی برای کودکان و رشد و توسعه محدوده های کلاستر باید سرلوحه فعالیت های جمیع یاران در سراسر عالم در این دوره از نقشه قرار گیرد

بعلاوه تربیت روحانی و تجهیز معنوی نوجوانان که در نقشه جدید بعنوان عامل و عنصر چهارم به خدمات اصلی سه گانه افزوده می شود باید مورد توجه خاص جوامع بهائی قرار گیرد.

معهد اعلی در نقشه جدید افزایش کلاسهای با برنامه های رشد فشرده را به رقم ۱۵۰۰ هدف نقشه قرار داده اند.

قیام به مهاجرت که در نقشه های گذشته بویژه در جهاد کبیر اکبر روحانی با چنان شور و هیجان دیده شد حال انتظار می رود در این نقشه با همان ذوق و شوق در محدوده های داخلی به منصه ظهور و بروز برسد.

شک نیست بار این مسئولیت ها و خدمات همچنانکه در گذشته معمول بوده بر دوش سه عامل اصلی مجریان نقشه یعنی افراد، مؤسسات و جامعه های بهائی قرار دارد.

افراد بهائی می توانند با همت و جرأت بیشتر با تشکیل جلسات تبلیغی، حلقه های مطالعاتی و جلسات دعا و مناجات و با مذاکره با نفوس مستعد در میان همسایگان و همکاران و همدرسان در ابلاغ امر الهی بکوشند و نفوس مستعد را به شرکت در فعالیت های بهائی دعوت نمایند در ابلاغ امر الهی به عمومیت و جامعیت امر ناظر باشند و پیام حیات بخش الهی را بی قید و شرط در اختیار طالبین حقیقت گذارند از پراکندگی نفوس در سراسر عالم که در اثر انقلابات و تحولات جهان حاصل شده استفاده نمایند و امر الهی را به نفوس با پیشینه های گوناگون ابلاغ نمایند.

مؤسسات بهائی باید چون شبان حقیقی ابتکارات فردی را که در چارچوب نقشه انجام می گیرد پشتیبانی کنند و با وسعت نظر به مسئولیت های آینده که سرانجام در اثر افزایش احتمالی عدد مومنین و وسعت جامعه در آینده پیش خواهد آمد بیندیشند و خود را برای چنان روزی آماده نمایند.

شک نیست که حمایت جامعه محلی بهائی نیز در توسعه و پیشرفت این خدمات مؤثر واقع خواهد شد..

معهد اعلی یادآور شده اند که ممارست در آیات مبارکه الهی که همواره مقلب قلوب بوده از طریق مؤسسات آموزشی سبب تقلیب قلوب جمع کثیری از یاران شده و

امید و انتظارشان بر آنست که این اثر تقلیب کننده در پنج سال آینده به صدها هزار نفر نفوس دیگر گسترده گردد.

معهد اعلی در این پیام از یاران خواسته‌اند که خدمات خود را در هدف اصلی نقشه که پیشبرد جریان دخول افواج است متمرکز نمایند ولی یادآور این نکته نیز شده‌اند که در این زمینه نباید تمرکز با یک شکلی و محدود کردن خدمات امری اشتباه شود یعنی مقصد از تمرکز این نیست که نیازها و مصالح مخصوص به بوتۀ فراموشی گذاشته شود و فعالیت‌های اساسی ترک گردد طبیعتاً خدمات بسیاری هستند که ده‌ها سال قسمتی از حیات جامعۀ بهائی را تشکیل داده‌اند که باید به شیوه‌های بهتر و تازه تر مورد توجّه قرار گیرند آنچه مهمّ است تشخیص تقدّم امور است و درک این نکته که در یک وقت معین همه فعالیت‌های امری در یک درجه از اهمّیت قرار ندارند و بعضی امور هستند که مقدّم و مرجّح بر سایر خدمات می‌باشند و آن‌ها در حوزۀ حاضر خدماتی هستند که پیشبرد جریان دخول افواج

مقبلین را تسهیل و تسریع می‌کنند. در پایان این مقال این نکته شایسته یادآوری است که این نقشه که اکنون در سال دوم آن هستیم و نقشه‌های قبلی که در گذشته طرح و اجرا شده و نقشه‌های بعدی که طی عهود آینده عصر تکوین طرح و به موقع اجرا گذاشته خواهد شد همه از فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء الهام می‌گیرند و وسایل تحقّق آمال و اهداف آن نقشه الهی می‌باشند.

حضرت عبدالبهاء در آن الواح ملکوتی به تبلیغ و هدایت جمّ غفیر اشاره می‌فرمایند و اکنون در این نقشه تسریع دخول افواج مقبلین هدف اصلی این نقشه و نقشه‌های بعدی قرار گرفته است.

در آن فرامین ملکوتی تبلیغ امر الهی مورد تأکید قرار گرفته و حال در این نقشه حلقه‌های مطالعاتی و جلسات دعا و مناجات و کلاس‌های تربیت اطفال به عنوان وسایل و عوامل مؤثر در بسط و گسترش پیام الهی در میان علاقمندان و دوستان خارج از جامعۀ بهائی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

امر مهاجرت که در سرلوحه الواح مرکز میثاق قرار داشته اینک به صورت مهاجرت یاران به محدوده‌ها و کلاس‌های کوچک تر به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

مؤسّسات آموزشی و کلاس‌های روحی که امروزه مدار فعالیت اصلی نقشه بشمار می‌آید در حقیقت یادآور تأکید حضرت مولی الوری در الواح ملکوتی در باره تشکیل محافل تبلیغ برای آماده ساختن یاران به تبلیغ می‌باشد.

شرایط مبلّغین، اتّکاء به تأییدات الهی، اهمّیت ثبوت بر عهد و میثاق الهی، لزوم توسعه الفت و محبّت، که آن چنان در فرامین تبلیغی حضرت عبدالبهاء مورد تأکید قرار گرفته‌اند حال همه در کلاس‌های روحی مورد توجّه و تفکّر قرار می‌گیرد.

شایسته است مناجات حضرت عبدالبهاء که قسمتی از آن در خاتمۀ پیام ۲۷ دسامبر ۲۰۰۵ بیت العدل اعظم به کنفرانس هیئت‌های مشاورین منعقدۀ در ارض اقدس درج گردیده زینت بخش سطور پایانی این مقاله شود.

۲- حضرت ولی امر الله نقل از پیام بیت العدل اعظم مورخ ۹ شهر العزّة ۱۳۵

۳- بیت العدل اعظم ترجمه دستخط مورخ رضوان ۱۹۸۶ نقل از مجله پیام بهائی شماره ۷۷-۷۶

۴- بیت العدل اعظم دستخط مورخ شهر البهاء ۱۴۳ خطاب به یاران مهد امرالله در جمیع بلاد عالم

۵- مأخذ بالا

۶- حضرت عبدالبهاء نقل از منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء ص ۲۱۸

و اسوداً زائرةً فی الغیاض و حیثاناً
سابقةً فی الحیاض انک انت
الفیاض لا اله الا انت القویّ العزیز
المنان ۶

مأخذ:

1- Letters of the Guardian
to Australia and New
-Zealand p67

"ربّ انهم ظمّاء اوردهم علی
مناهل الفضل و الاحسان و انهم
جیاع انزل علیهم مائدة من السّماء
و انهم عراة البسهم حلل العلم و
العرفان و کُماة اخرجهم الی
المیدان و هداة فانطقهم بالحجج و
البرهان و سقاة فادر بهم الکاؤس
الطّافحة بصهباء الايقان اللهم
اجعلهم طیوراً صادحةً فی الرّیاض



عکسی از اعضای محفل روحانی بهنمیر، مازندران، حدوداً در سال ۱۹۳۷ میلادی گرفته شده است که محمود فکری ارسال کرده است.

ردیف نشسته روی زمین از راست به چپ: عبدالحسین سنائی، نصرالله یوسف زاده، حاجی رسول ممتازیان، محمد علی جان خاضعی
ردیف نشسته پشت سر: نعمت الله میثاقی، شمس الدین فلاح، فرج الله سنائی، حسن روستائی، محمد جعفر سنائی

خلق جدید

دکتر علی مراد داودی

وجود از آن لحاظ که در کسوت طبیعت به ظهور میرسد در قالب زمان فرو می افتد، قرین حرکت میشود، ثبات مطلق را از دست میدهد و تغییر و تجدد از شئون ضروری آن میگردد. انواع حدود را بخود میگیرد و پیوسته از حدی به حدی فرا میرود. گاهی تجدد آن بتدریج و با قطع مراحل متوالی و با حفظ اتصال و ارتباط در بین شئون جدید و قدیم واقع میشود و گاهی بطور دفعی و بر خلاف انتظار بصورت جدید رخ میگذاید و بظاهر چنان مینماید که دو مرحله سابق و لاحق یک سره و یک باره از هم انفصال یافته است، اگر چه در واقع چنین نباشد. گاهی بصورت تغییر کمی است یعنی با حفظ ذات شئی و ثبوت ماهیت آن تنها در مقدار شئی زیادت و نقصان پدید می آید. گاهی به صورت تغییر کیفی است. یعنی یکی از کیفیات شئی دیگرگون میشود و درجه ضعیف تر یا شدیدتری از همان کیفیت در همان شئی که ذات آن بر جی مانده است بظهور میرسد.

گاهی بصورت تجدد مکانی یا وضعی است یعنی با اینکه شئی همان است که بود به مکان جدیدی انتقال میپذیرد و یا وضع جدیدی اتخاذ میکند، اگر چه جوهر شئی در همه این احوال و اطوار ثبات و قرار دارد.

اما در خود جوهر نیز از طریق دیگری تجدد راه میجوید، خواه این تجدد بقول بعضی از حکماء دفعتاً حاصل شود و صورتی در ماده ای جای خود را بصورت دیگر بدهد و این همان است که کون و فساد نام میگیرد یا بقول بعضی دیگر به تدریج صورت گیرد و از اقسام حرکت بشمار آید. آنچه مسلم است اینکه همه اقسام تجدد که بدین ترتیب در طبیعت حاصل میشود خارج از این حال نیست که استعداد حصول وضع جدید در وضع قدیم مستتر بوده و وضع جدید جز تحقق استعداد قدیم و ظهور آن در عالم واقع نیست یا به اصطلاح فلسفی هر امر لاحقی طبیعتی است که قوه سابق یافته است بی آنکه شئی که از هر جهت تازه باشد و هیچ پیوندی با شئی سابق نخورد و ریشه ای در آن ندواند پدید آید. بعبارت دیگر آنجا که پای طبیعت در میان باشد با اینکه تغییر و تجدد از لوازم ذاتیه است تعاقب صور و اتصال آنها به یکدیگر نیز لازم ذاتی است و امکان تخلف از آن نیست. و از همین جا باید نتیجه گرفت که خلق جدید در عالم اجسام حتی در حیات نباتی و حیوانی حاصل نمی آید. اما غافل نباید بود که حیات انسان منحصر بصورت طبیعی و جنبه خارجی آن نیست. ما بر این عقیده ایم و عقیده حقه را نیز همین میدانیم که روح انسانی جوهر مجردی است که تعلق به بدن می گیرد بی آنکه در آن حلول پذیرد. شئون و احوال خود را از ممر بدن ظاهر میسازد بی آنکه در آن مستهلک شود. به اراده خدا تشخیص یافته و به بدن عنایت جسته است. فارغ از این است که به قانون طبیعت در همه احوال به ضرورت گردن نهد. مجبور به تبعیت از نظام طبیعت تا آنجا که به ذات

او ارتباط دارد نیست. بلکه با اختیاری که از آن برخوردار است و با شعوری که بدو موهبت شده است در برابر طبیعت فرا می ایستد به راز آن راه می جوید زمام آنرا بدست می گیرد و چنانکه خود می خواهد براه می اندازد. مادّیون و کسان دیگری که مثل اینان به شمول جبر علمی در عالم وجود قائلند و دامنه آن را به حیات انسان نیز میکشاند هر چه می خواهند بگویند. ما اهل بهاء اعتقادمان بر این است که روح از عالم طبیعت نیست، بلکه بر طبیعت فائق است از طبیعت ممتاز است در برابر طبیعت مختار است، چنین می گوئیم و آنجا که این مطلب موضوع بحث باشد از عهدهٔ تقریر این معنی با استناد به آثار مولی الوری به نحو مستوفی بر می آئیم. اینک باید به اصل مطلب بازگردیم. انسانیت ما به روح ماست و روح ما فیضی از عالم بالا و یا خود پرتوی از خداست. همان ارادهٔ فائقه ای که تعلق به اضطرار عالم طبیعت و تبعیت آن از نظام قهری گرفته است روح ما را به خود منسوب داشته و نشانی از بی نشان در او به جا گذاشته است. بنابراین چه بسا که

همین مشیت نافذه بخواهد بدون توسّل به اسباب و علل او را منقلب سازد و ناگفته پیداست که در این مورد منظور ما اسباب ظاهری و علل ثانوی است یعنی اموری که واسطه در بین ارادهٔ خدا و ما سوای او میشود والا آنچه او می خواهد علت حقیقی و سبب اصلی است و تا بمیان نیاید هرگز در هیچ موردی چیزی بظهور نمیرسد و امری وقوع نمی پذیرد مگر اموری که صدور آنها از جانب او به شخص انسان مفوض باشد. بدین ترتیب است که در مورد انسان و آنچه تعلق به روح انسانی دارد خلق جدید امکان می پذیرد و منظور از خلق جدید اینکه انسان یکباره چنان منقلب شود که اقتضای آن در طبیعت سابقه او نبوده و اسباب طبیعی آن را ایجاب نکرده است روح او به صورتی جلوه کند که قبلاً حتی استعداد آن را نداشته است تا بتوان گفت که قوه ای در او به فعلیت مرور نموده است ارتباطی در بین دو وضع سابق و لاحق نبوده است تا بتوان گفت که ذات ثابت او از یکی از حدود وجود به حد دیگر حرکت کرده است. اگر به هر کدام از این

اقسام تغییری در انسان ایجاد شود نمی توان گفت که خلق جدیدی واقع شده است زیرا که خلق بدین معنی است که شیئی از عدم بوجود آید و در عالم طبیعت چنین امری ممکن نیست، چه هر شیئی طبیعی باید از تحلیل و ترکیب اجزائی که سابقاً بصور دیگری وجود داشته است ظاهر شود و بهمین سبب است که خلقت عالم طبیعت را بدایتی نمی توان تصور کرد بلکه باید گفت که از آغاز بی آغاز خواست خدا این بوده است که عالم شهود دارای صورت معین و پیرو نظام مقرر باشد و روابط علت و معلول در آن بنحوی حکومت کند که هر گونه تغییری اقتضای ضروری اوضاع و احوال بشمار آید. پس خلق جدید یعنی صدور امر جدید از مبداء غیب و تعلق آن بعالم شهود و تجلی آن بصورت شخص جدید در قالب قدیم تنها در عالم ارواح که فارغ از قیود طبیعت و رابطهٔ علّیت است امکان می پذیرد. روح قدسی نظری از روی عنایت به نفس ناطقه می اندازد، او را به خلعت جدید مشرف میسازد حیات ایمانی را در اعلی مرتبهٔ خود به

حیات انسانی ملحق میکند و چنین امری بدین منظور بظهور میرسد که آثار جدیدی که سیر طبیعی اشیاء از وصول بدانها قاصر است در عالم شهود جلوه نماید. انقلابی در روح پدید آید که کاری کند که از آن پیش نمی توانست و از آن پس نیز اگر به طبیعت خود گذاشته میشد از او بر نمی آمد.

در واقع با خلق جدید اراده خدا یا بهتر آنکه بگوئیم اراده مظهر امر او که در عالم امر و خلق در مقام نفس اوست از ماورای طبیعت بشر ظاهر میشود و از ممر این طبیعت خود را جلوه گر میسازد اقتضای طبیعی وجود آدمی را مهمل میگذارد و نور ضعیف آن را در مقابل تجلی شدید خود زائل میکند. و یا چنانکه مردم میگویند دست خدا از آستین بنده بیرون می آید تا توانائی خود را در جایی که اسباب و وسایل از کار باز میماند و سیر طبیعی امور راه بجائی نمی برد نمایان سازد.

گر چه صرف حصول استعداد در شخص انسان شرط تعلق روح جدید نیست بلکه باید عنایت مظهر امر الهی تعلق گیرد و پرتو روح قدسی بتابد تا چنین شود ولیکن از

آن پس برای حفظ این موهبت در ممر زمان اثبات استعداد شرط است والا فیضی که رسیده است منقطع میشود، به مبداء خود باز میگردد و آدمی را بخود وا میگذارد تا بدان سان که از پیش بوده است تابع طبیعت باشد و اسیر مقتضیات آن بماند. چه بسا که گاهی کسانی مهبط چنین فیضی واقع شده اند و امری عظیم به اقتضای اراده الله از آنان سرزده است و آنگاه دوباره به عالمی که در آن بوده اند فرو افتاده و در عین ابتدال جان داده اند و با حال پر ملال خود اثبات کرده اند که آنچه در اینان نمایان شده و آن همه جلال و جمال را پدید آورده بود به خود اینان و روح ناتوانشان تعلق نداشت. دلیل بر ناتوانی این کسان همین بس که تحمل این تجلی شدید را نداشته و یا قبول آن را که مستلزم ترک مقتضیات وجود بشری است نخواسته اند.

پس نباید هر گونه تغییری را در اخلاق و اطوار و شئون و آثار به خلق جدید تعبیر کرد بلکه باید با کمال احتیاط این اسم عظیم را به مواردی که قلم اعلی بدان تصریح کرده است محصور ساخت و به

بعضی از نفوس که نص صریح به اطلاق این نعت کریم در شأن آنان شهادت داده است اختصاص داد. هم چنین نباید در صدد تعیین خلق جدید با توسل به علل طبیعی و قوانین عملی بر آمد زیرا که اگر از این راه بتوان امری را تبیین کرد ناچار بدین صورت خواهد بود که موجبات و مقدماتی برای ظهور آن در امور سابقه بجوئیم و بدین ترتیب خلق جدید را فقط به تغیر اعراض اشیاء و مرور امور از قوه به فعل تأویل نمائیم و از جمله امور عادی طبیعی که اعتنائی بدانها نیست بنگاریم.

در ختام کلام موردی را که در آن به تصریح قلم اعلی خلق جدید واقع شده است (۱) به عنوان شاهد مقال می آوریم و خلاصه ای از مفاد بیان مبارک مظهر امر الهی و محل تجلی روح قدسی را در این باره به زبان فارسی بر می گردانیم تا جمال و جلال این کلام معجز نظام نقصی را که در بیان قاصر وجود دارد بیوشاند و این گفتار بی مقدار را با حلاوت خود مطبوع طباع و منظور انظار گردانند.

این بیان بلیغ در شأن بدیع شهید حامل لوح سلطان است که به

عنایت جمال ابهی خلق جدید شد که اگر فرمان میدادیم آسمان و زمین به شهر انقطاع برای نصرت امر و به اعلی مراتب وجود انسانی فائز را مسخر میساخت... چون خلق او گردید و اصل آن را در کتاب لثالی به انجام رسید... در برابر ما لب به چشم نصرت به وی روشن شد و درخشان میتوان یافت (۲) و اینک خنده گشود و به مقرّ فدا روی آورد هیكل امر بدو زینت یافت. وه چه ترجمه مفاد آن: "چون اراده به خلق بلند است این مقام که الواح آن را بدیع کردیم او را بتنهایی بحضور حمل نکند و اقلام از ذکر آن عاجز خواندیم و سخنی بر زبان راندیم آید ... " الی آخر قوله تعالی شانه (که ارکان او را فرا روی ما به نقل از آهنگ بدیع سال ۲۶ شماره ۱۲). اضطراب انداخت تا آنجا که بیم آن میرفت که منصعق شود به قدرت خود محفوظش داشتیم آنگاه خلق او را آغاز کردیم و به انجام رساندیم و روح اقتدار را در او چنان دمیدیم

برخاست که تبارک الابهی الذی خلق ما شاء انه هو العزيز الوهاب. چون ملکوت امر را در برابر دیدگان وی نمایان ساختیم و از مشرق وحی بر او تجلی کردیم از انوار اشراق منور شد و چنان به ابتهاج آمد که

نقلی از تاریخ امری عشق آباد ، استاد علی اکبر بنای شهید

کیفیت شهادت جناب آقا میرزا باقر شیرازی علیه بهاء الله و ثنائه چنین حکایت می شود: ... ایشان لاجل تبلیغ امر الهی بکرمان تشریف آورده بودند و با بعضی از اهل علم و جماعت شیخیه صحبت فرموده و دفعه ای با عبد اثیم در بین جمعیت صحبت میفرماید عبد اثیم از جواب عاجز شده در میان جمع مفتضح میگردد علی ای نحوکان از سعایت دجال زمان و علماء سوء ایشان را در حبس حکومت در تحت غل و زنجیر نگاه میدارند از رئیس مجلس اسباب تحریر میطلبند که عرض حال بحکومت مرقوم نماید میگوید مأذون نیستم جناب میرزا رقعہ از قمیص خود میدرد و عضوی از جسد خود میخلد و از خورده چوب قلمی مرغوب درست نموده با آن قلم آن مداد بر آن رقعہ قمیص کلماتی در نهایت فصاحت و بلاغت با حسن خط مرقوم مینماید که حیرت بخش عقول بوده جناب میرزا باقر بسیار خوب مینوشته و هم صاحب انشاء بودند حقیر قطعه از خط ایشان را در یزد دیده ام خلاصه آن رقعہ گلگون را بر رئیس مجلس داده که بشخص حکومت برساند آن شخص هم ملاحظه می نماید که بدون اسباب و معاونت او مرقوم نموده قبول کرده آن رقعہ را بشخص حاکم میرساند ملاحظه مینماید پاره پیراهن را با قلم گلگون رشک گلستان و چمن نموده از ازهار و اوراد عبارات رنگین و بیانات عنبرین از نظم و نثر و آیات و اخبار هر یک بمناسب و مقام مطوّز و مزین فرموده بعد از قرائت آن رقعہ و ملاحظه فصاحت و بلاغت و بداعت و حسن انشاء و اتقان خط مات و مبهوت متحیر شده مذکور مینماید که حیف از این نفوس که با وصف این کمالات خود را در مهالک می اندازند و از صراط مستقیم منحرف شده خود را در بیدای ضلالت بهلاکت میرسانند بنده نگارنده هم عرض مینمایم که هزار افسوس که آن اخوان پر جفا رایحه خوش یوسف بهاء را از آن قمیص استشمام ننمود و چون گرگان حریص تیز چنگ آن یوسف مصر وفا را از هم دریدند و در خاک خونس کشیدند الا لعنة الله على القوم الظالمين.

هدف دیانت بهائی در تربیت

دکتر مسیح فرهنگی

که افراد انسانی چنان تربیت شوند که فوق ملک و ملکوت قدم گذارند یعنی از حدود افکار و لوازم این عالم و عوالم بالا بالاتر باشند. پس هدفی بسیار متعالی از برای تربیت انسان تعیین فرموده اند. وقتی هدف اینقدر عالی بود نمی توانیم خود را تنزل داده مقلد سبک و اسلوب دیگرانی باشیم که در حدّ اعلای هدف خود محدود باین ملک ادنی هستند و شایسته نیست تابع و مجری افکار و نظرات مادی پر از خطای دیگران باشیم چه اسلوب ما با سایرین فرق زیادی دارد. این را از روی غرور نمی گوئیم. بنا به هدف عالی خود بیان مینمائیم ما متعصب نیستیم، ما متمسک هستیم به تعالیم حضرت بهاءالله. متمسکیم و میکوشیم تا کاملاً آنها را اجراء نمائیم. حال بینیم هدف ما چیست؟ اساساً حضرت بهاءالله تعالیم و تربیت عمومی را از جمله تعالیم اصلی خود در کتاب مستطاب اقدس بیان فرموده و آن آیه را در

دارد چه که ادیان گذشته بیشتر تکیه بر اوامر و نواهی زده اند یعنی "بکن و نکن" مورد توجه بوده و حال آنکه حضرت بهاءالله در بیان فوق میفرمایند هدف ما اوامر و نواهی تنها نیست و ادامه میدهند و میفرمایند: "بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقہ عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کلّ فوق ملک و ملکوت مشی نمایند." پس معلوم میشود که حضرت بهاءالله ظهور فرموده اند تا کمالات انسانی از نفوس بشری ظاهر شود یعنی همان حقیقت عیان گردد که حضرت عبدالبهاء فرمودند: "بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی" و فرمودند بهائی یعنی عامل باوامر و پرهیزکننده از نواهی. گو اینکه از جمله کمالات انسانی این است که باوامر الهی عامل باشد و از نواهی احتراز نماید ولی این عبارت از جمیع کمالات نیست. حضرت بهاءالله اراده فرموده اند

بسیار مایه سرور است که میبینم دوستان عزیز از نقاط مختلفه ایران در این مکان جمع شده اند تا درباره یکی از مسائل مهمه امری با هم مطالعه نمایند. این مطلب تشخیص هدف دیانت بهائی در تعلیم و تربیت است. موضوع بقدری مهم که شاید متخصصین فنّ تعلیم و تربیت نیز از عهده بر نیایند تا آنطور که شایسته است این مسئله را تشریح کنند و یا لا اقل قبول کنند که فرق عظیمی بین هدف دیانت بهائی با آنچه علمای فنّ تعلیم و تربیت در کتابهای خود نوشته اند موجود است. کتابهایی که نتیجه و ثمر افکار مادی محکوم بزوال امروز است. برای روشن ساختن هدف ما از تعلیم و تربیت بهتر است قسمتی از یکی از آثار مبارکه را در کتاب اقتدارات زیارت کنیم که میفرماید: "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده". این بیان مبارک نشان میدهد که حتی دیانت بهائی با سائر ادیان نیز از جهت هدف بمقتضای زمان تفاوت کلی

لوح اشراقات نیز تکرار فرموده اند. در اشراق هفتم میفرماید: "قلم اعلی کل را وصیت میفرماید بتعلیم و تربیت اطفال و این آیات در این مقام در کتاب اقدس در اول ورود سجن از سماء مشیت الهی نازل: "کتب علی کل اب تربیه ابنه و بنته بالعلم و الخط و دونهما عما حدّد فی اللوح و الذی ترک ما امر به فلائمه ان یاخذوا منه ما یکون لازماً لتربیتهما ان کان غنیاً و الا یرجع الی بیت العدل انا جعلناه مأوی للفقراء و المساکین ان الذی ربی ابنه او ابناً من الابناء کانه ربی احد ابنائی علیه بهائی و عنایتی و رحمتی الی سبقت العالمین."

در این آیه سه اصل مورد توجه قرار میگیرد. اصل اول این است که تعلیم و تربیت در دیانت بهائی عمومی است و بر کل فرض است اختصاص به طبقه ئی دون طبقه ئی یا ملتئی دون ملتئی یا نژادی دون نژادی ندارد جمیع اطفال عالم باید تحت تعلیم قرار گیرند.

اصل دوم که مستفاد میشود اجباری بودن تربیت است. یعنی بسا میشود که بعضی پدران و مادران تعلیم و تربیت اطفال خود را لازم ندانند چون خودشان تحت تعلیم و تربیت نبوده اند. تصوّر میکنند همانطور که خود بدون تعلیم بزرگ شده اند اطفالشان نیز بزرگ میشوند و محتاج تربیت و تعلیم نیستند. این نظر از چنین پدر و مادری مقبول نیست و باید اطفال خود را تحت تعلیم و تربیت قرار دهند.

اصل سوم روحانی بودن این وظیفه است که هر پدر و مادر یا زن و مردی که قیام بر تربیت کودکی کند مقام روحانی دارد. چه پدر و مادر در تربیت اطفال خود موظف اند. ولی چنانچه طفل دیگری را تحت تعلیم و تربیت قرار دهند و سرپرستی و مواظبت کنند مقام روحانی پیدا میکنند تا آن حدّ که جمال مبارک میفرمایند مثل آن است که یکی از اطفال مرا تربیت کرده باشد. پس مقام روحانی بدست میآورد و حضرت بهاءالله در حقّ چنین شخصی میفرماید علیه بهائی و عنایتی و رحمتی الی سبقت العالمین بر چنین کسی که این فداکاری را بکند عنایت حق و رحمت الهی شامل است.

پس حکم تربیت در دیانت بهائی دارای سه خاصیت است. اولاً عمومی است ثانیاً اجباری است و ثالثاً روحانی.

در مورد اجباری بودن میفرماید بیت العدل این وظیفه را انجام میدهد برای اطفالی که پدرشان کوتاهی در تربیت آنان مینمایند آن اطفال را بیت العدل بمدرسه میفرستد و مخارج را از والدین میگیرد اگر غنی باشند و اگر فقیراند باز این وظیفه را بیت العدل بالنیابه از حق انجام میدهد زیرا خدا او را پناه فقرا و مساکین تعیین فرموده پس اهمیت این تعلیم و طریقه اجرائش روشن شد.

حضرت عبدالبهاء در مکاتیب جلد اول صفحه ۳۳۴ میفرماید: "اول تکلیف یاران الهی و اماء رحمانی آنست که بآی وجه کان در تربیت و تعلیم اطفال از ذکور و اناث کوشند و دختران مانند پسرانند ابدأ فرقی نیست جهل هر دو مذموم و نادانی هر دو نوع مبغوض اگر بدیده حقیقت نظر گردد تعلیم و تربیت دختران لازم تراز پسران است زیرا این بنات وقتی آید که مادر گردند و اولاد پرور شوند اول مربی طفل مادر است."

نکته مهمّی که میفرمایند این است که اول مربی طفل مادر است. پس

اگر در آیه کتاب مستطاب اقدس ذکر پدران شده برای تربیت اطفال، این تبیین نشان می‌دهد که در رتبه اولی این وظیفه بر دوش مادران است بلکه سهم مادر در تربیت بیشتر است.

اما وقتی کلمه تعلیم را می‌گوئیم متأسفانه اکثری اشتباه در معنی و مفهوم آن میکنند و درست بمقصد ممکن است واقف نشوند اینهم بعلت این است که ما به اول ظهور بسیار نزدیکی همین سبب غفلت ما از معانی واقعی اوامر میشود. هر چه دورتر شویم بهتر تشخیص میدهیم. وقتی در پای کوهی ایستاده ایم عظمت و ارتفاع آنرا درست احساس نمی‌کنیم چون دورتر از کوه بایستیم با مقایسه درخت‌های بلند و تپه‌های مرتفع با کوه است که میتوانیم احساس کنیم آن کوه چقدر مرتفع است و اشیاء دیگر چقدر کوتاه ترند. بهمین ترتیب حال که ما به اول ظهور نزدیکی شاید نتوانیم درست بدانیم که وظیفه پدر و مادر در تعلیم و تربیتی که مقصود حضرت بهاء‌الله بوده چقدر سنگین و خطیر است. ما تصور میکنیم با فرستادن

اطفال خود به مدارس و دانشگاهها و اینکه آنان را به کعبه موهوم یعنی دانشنامه رساندیم وظیفه خود را عمل کرده ایم. دیگر اطفال ما با رسیدن به آن کعبه حاجی شده اند و بهتر از آن تصور نمی‌شود و حال آنکه اگر هدف رسیدن به دانشنامه بود چه خوب میشد وقتی کودکی بدنیا می‌آید یک دانشنامه بالای سر گهواره اش می‌گذاشتیم تا دیگر محتاج قبول زحمات نباشد که بآن برسد. هدف انسان این نیست، هدف مسائلی مهم تر است. الآن با بیانی که از حضرت عبدالبهاء زیارت میکنیم تعجب خواهیم کرد که میفرمایند تحصیل اطفال به نسبت لزوم شهر و لزوم قریه فرق میکند. در مکاتیب جلد سوم صفحه ۲۱۷ میفرماید: "ای مظاهر الطاف الهی در این دور بدیع اساس متین تمهید تعلیم فنون و معارف است و بنص صریح باید جمیع اطفال بقدر لزوم تحصیل فنون نمایند لهذا باید در هر شهری و قریه ئی مدارس و مکاتب تأسیس گردد و جمیع اطفال بقدر لزوم در شهر و لزوم در قریه در تحصیل بکوشند..."

میفرمایند و هم "فنون" و ما در این دو کلمه توجه کامل نمی‌کنیم لزوم را بقدر هوس و آرزوی خودمان معنی می‌کنیم و فنون را اکثراً فراموش می‌نمائیم. فقط به علوم توجه داریم و بعد ملاحظه بفرمائید ما تصور میکنیم که شهری حتماً باید دانشگاه تمام کند یا دهاتی تصور میکند چرا شهری دانشگاه تمام کند و بچه‌های او محروم باشند اما میفرمایند بقدر لزوم شهر و لزوم در قریه بکوشند.

البته اطفال استثنائی و با استعداد برای پیشرفت در هر رشته ئی که آرزوی آنان باشد میدان دارند و آنچه می‌گوئیم جنبه عمومی را در نظر داریم.

تحصیل علوم از تعالیم حضرت بهاء‌الله است نمی‌گوئیم تحصیل نکنند ولی علوم و فنون هر دورا امر میفرمایند چنانچه در بشارت یازدهم از بشارات میفرماید: "تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جایز و لکن علومیکه نافع است و سبب و علت ترقی عباد است. پس در تحصیل علوم توجه باید بعلمومی معطوف شود که نافع باشند و سبب ترقی عباد نه علمومی که سبب امحاء

شوند. امروز انسان میکوشد تا خود را محو کند یعنی علمی را تحصیل میکند که افراد انسانی را از بین ببرد نه اینکه بشر را ترقی دهد پس این قبیل علوم آن علمی نیست که بهائی بآن توجه دارد.

در لوح تجلیات میفرماید: "...علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود تحصیلش بر کل لازم ولکن علومیکه اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومیکه بحرف ابتدا شود و بحرف منتهی گردد صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم."

علوم و صنایع میفرماید یعنی بهائی باید به صنعت نیز توجه کند حضرت عبدالبهاء فرموده اند حصیر بافی میدانند زیرا صنعتی است جزء علوم نیست دانشنامه هم برای حصیر بافی نمی دهند پس عموم احباء را باید تشویق کرد صنعتی فراگیرند از اوقات فراغت یا ایام تابستان استفاده شود و صنعتی یاد بگیرند هر نوع باشد. از علوم هم منظورمان علوم نافع و مثبت است اگر کسی تحصیل علمی کند که نتیجه اش ساختن وسائل مخرب

باشد تحصیل این علم برای بهائی جائز نیست بهمان میزانی نهی است که تحصیل علمی بشود که از حرف شروع شود و به حرف ختم گردد. در تفسیر باء بسم الله کتابی به بزرگی قرآن می نویسد ولی از موعود قرآن غافل میماند این چه علمی است فایده اش چیست البته باید از این علوم صرف نظر کرد باید علمی را آموخت که اهل ارض از آن منتفع شوند.

میفرماید "صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم" ما خیال می کنیم صنعت اهمیت ندارد فکر می کنیم چرا اطفال ما دنبال صنعت بروند در صورتیکه میفرمایند صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم پس اگر جوانان صنعت بآموزند حق بزرگی بگردن جامعه خواهند داشت دنیا از آنها ممنون و مستفید خواهد شد.

در طرازات میفرماید: "این صنایع مشهوده و اسباب موجوده از نتایج علم و حکمت او است که از قلم اعلی در زیر و الواح نازل شده. قلم اعلی آن قلمی است که لثالی حکمت و بیان و صنایع امکان از خزانه او ظاهر و هویدا."

ما معتقدیم که علوم و صنایع موهبت الهی است یعنی در هر ظهوری که واقع میشود علوم و صنایع نیز ظهور مینماید و نتیجه علم و حکمت الهی است پس علوم و صنایع مبداء الهی دارند. این است که ملاحظه میشود از سال ۱۸۴۴ که سنه ظهور حضرت ربّ اعلی است تا حال اکتشافات بنوعی بی سابقه افزایش یافته است. حتی اعتقاد داریم که توجه ارواح مجرّده از عالم بالا به ملک ادنی سبب میشود که مخترعین و مکتشفین موفق به اکتشافات جدید شوند. توجه ارواح اولیا باین عالم سبب شمول تأیید به دانشمندان عالم میگردد تا صنایع جدید پدید شوند.

در لوح بشارات میفرماید: "هر نفسی به صنعتی و یا بکسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس عبادت عندالله محسوب."

پس اشتغال به صنعت نه تنها اجراء یکی از تعالیم حضرت بهاءالله است و سبب رفاه اهل عالم است بلکه یک اثر روحانی نیز دارد و مقام عبادت را حائز است نه اینکه جای عبادت است که اگر کسی

صنعتگر بود نماز نخواند و روزه نگیرد. در کلمات فردوسی میفرمایند: "یا اهل بهاء قوه متفکره مخزن صنایع و علوم و فنون است جهد نمائید تا از این معدن حقیقی لثالی حکمت و بیان ظاهر شود و سبب آسایش و اتحاد احزاب مختلفه عالم گردد." قوه متفکره انسان سبب امتیاز او از سایر موجودات است باید سعی شود از این قوه متفکره لثالی حکمت و بیان خارج گردد و سبب آسایش و اتحاد احزاب مختلفه عالم گردد. حال می فهمیم که منظور ما از علوم و فنون و صنایع پیدا شدن چه لؤلؤهائی است. مقصدمان این است که از این علوم و فنون و صنایع اسباب آسایش فراهم شود نه وسائل دمار و ویرانی عالم. پس علوم مفیده را تشخیص میدهیم کدامند علومى که سبب آسایش باشند و علت اتحاد احزاب عالم شوند.

حضرت عبدالبهاء در وصف عالم بیانی بس شیرین دارند که در مائده آسمانی جلد ۹ مندرج است و میفرمایند: "خارها بتربیت باغبان الهی گل گردند و زاغان بلبل شوند زیرا فیض علوم مانند آب حیات

است و وسیله نجات هر گروه که در تحصیل معارف و فنون قدم پیش نهند بهره و نصیب بیش برند."

چقدر این بیان شیرین است. علوم مانند آب حیات است زندگی می بخشد لهذا مقامی رفیع دارد ولی منظور ما از آنچه گذشت معلوم شد که اطلاق شئی راجع به فرد اکمل است. اگر می گوئیم آب بهترین مشروب است آبی را می گوئیم که بهداشتی باشد نه آب آلوده پس علم هم می گوئیم آب حیات است منظورمان آن علمى است که سبب آسایش عباد است.

هدف دیانت بهائی در تربیت

اما در مورد تربیت... وقتی از تربیت صحبت می کنیم سه نوع تربیت برای انسان قائلیم:

تربیت جسمانی

تربیت انسانی

تربیت روحانی، الهی

از تربیت جسمانی منظور این است که جسم صحیح و تندرست گردد قوی و زورمند شود رشد کامل گردد قد بلند شود خلاصه نشو و نمای کامل جسم هدف تربیت جسمانی

است. این در انسان و حیوان یکسان است. در حیوان هم وقتی تربیت جسمانی صورت گیرد سالم میشود پر زور میشود در انسان هم همینطور است.

اما از تربیت انسانی مقصد حصول مدنیت است، سیاست است، انتظام جامعه توسعه تجارت و صناعت و ترویج علوم است، تأسیس مدارس و دانشگاهها برای رسیدن باین تربیت انسانی است و آن مدار امتیاز انسان بر حیوان است. مثلاً انسان در طبیعت موجود خاکی است ولی با تربیت انسانی در هوا پرواز میکند به عمق دریاها میرود طبیعت را تغییر میدهد بر طبیعت حاکم میشود.

ولی تربیت اصلی تربیت الهی است که در آن انسان کسب کمالات الهیه می نماید. تربیت حقیقی این است. انسان با این تربیت مرکز سنوحات رحمانی میشود، نتیجه واقعی عالم انسانی این است. لهذا آن تربیتی که جمال مبارک اراده فرموده در عالم ایجاد شود و اهل بها فوق ملک و ملکوت مشی نمایند یعنی از عالم حیوانی و انسانی پا فراتر گذارند این است.

حضرت عبدالبهاء در فرامین تبلیغی فرمودند: "از عالم بشریت بکلی منسلخ گردند ملائکه آسمانی شوند."

پس هدف ما از تربیت این است که باین مقام بلند برسیم. اگر قناعت کرده تنها به تربیت جسمانی و انسانی قانع گردیم قسمت بزرگی از تربیت را نادیده گرفته ایم تربیت ناقص میماند. حضرت عبدالبهاء در لوحی در مکاتیب جلد ۱ میفرمایند: "در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است بآداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصور نتوان نمود."

پس هدف ما در تربیت بیشتر حصول نوع سوّم تربیت است که اعظم از سایر انواع است و اعظم پرستش محسوب است و ثوابی اعظم از آن تصور نتوان نمود. اما ما غفلت میکنیم سعی ما در این است کودکان خود را بمدارسی بگذاریم که گران قیمت تر باشند آنجا بسپاریم که دروس بزبان انگلیسی باشند. ملاک خوبی یک مدرسه این نیست. مگر هر کس توانست انگلیسی را خوب صحبت کند

بهترین انسان است؟ آنچه لازم است، توجه به هر سه نوع تربیت است یعنی طوری شود که هم تربیت جسمانی حاصل شود یعنی کودکان تندرست باشند هم تربیت انسانی بدست آید که علوم و صنایع بیاموزند و هم تربیت الهی کسب کنند تا دارای کمالات انسانی شوند. این قسمت اخیر که اصل مقصد ما است در این مدارس که ما آنرا هدف اعلی خود گرفته ایم بدست نمی آید. وقتی در یکی از دانشسراهای بزرگ هند از تعالیم حضرت بهاء الله علی الخصوص در مسئله تعلیم و تربیت صحبت میشد عدّه زیادی پرفسورها و اساتید و شاگردان رشته تعلیم و تربیت حاضر بودند. عرض شد معلمین جهان مسئول سرنوشت نوع انسانند ولی متأسفانه کمتر متوجه اساس مسئولیت خطیر خود هستند زیرا از مسئله روحانیت در تعلیم و تربیت غافلند شاگردان را تربیت مادی میدهند تعلیمات روحانی و الهی بآنان داده نمیشود لهذا مسئول سرنوشت بشرند. وقتی این مطالب از روی تعالیم الهی بیان شد رئیس دانشکده برخاست و نیم

ساعت در عظمت امر حضرت بهاء الله صحبت کرد و تصدیق نمود که بشر چاره ای ندارد مگر آنکه یا تعالیم حضرت بهاء الله را بپذیرد و یا بزوال و نیستی خود تن دهد. و ما معلمین مسئول سرنوشت جهانیانیم اگر این تعالیم را رواج ندهیم عالم انسان رو بزوال خواهد رفت زیرا از تربیت الهی محروم خواهد ماند.

لوح مبارکی است در مکاتیب جلد اول صفحه ۴۶۹ توصیه میکنم همه شما عزیزان مخصوصاً خواهران روحانی آنرا زیارت کنید میفرماید: "ای کنیزان خداوند بمانند" در این لوح بعد از اینکه وظیفه حضرات اماء الرحمن را تعیین میفرماید در حق آنان دعا می کنند و میفرمایند: "به کمال تضرّع و زاری مستدعی هستم که آن کنیزان آستان را موفق بر خدمت یزدان فرماید تا در جمیع شئون و اطوار و احوال و عادات و رفتار و گفتار و کردار روز بروز ترقی نمایند."

پس خدمت به یزدان تخلّق باین صفات است آنوقت میفرماید: "اطفال خویش را بآداب الهی در

کمال همت تربیت نمایند." یعنی معلوم میشود که هدف ما در تربیت تعلیم مثنی محفوظات و معلومات تنها به اطفال نیست اینها برای تربیت انسانی لازم است ولی کافی جهت تربیت اطفال نیستند. وقتی کافی میشود که تربیت الهی شوند این است که امر فرموده اند "اطفال خویش را بآداب الهی در کمال همت تربیت نمایند."

بعد در لوح میفرمایند: "اطفال را بقرائت و کتابت و تعلیم و دانش و ادراک تربیت نمایند تا آنکه روز بروز در جمیع مراتب ترقی کنند. اول مربی اطفال مادرانند."

ملاحظه میفرمائید "در جمیع مراتب" میفرمایند نه در بعضی مراتب یعنی هر سه نوع تربیت باید مورد توجه باشد. شما وقتی تمامی این لوح را تا آخر زیارت کنید ملاحظه خواهید فرمود که میفرماید: "مادر اول مربی است و مؤسس اخلاق و آداب فرزندان." متوجه میشویم که تربیت اطفال و تأسیس اخلاق و آداب که باید از طفولیت صورت گیرد بعهدۀ مادران گذاشته شده و مادران باید توجه مخصوص به تربیت الهی اطفال خویش

مبدول دارند و از آن غافل نمانند وگرنه زبانی جبران ناپذیر خواهند کرد. اینست آنچه که فرمودند اگر در تربیت اطفال قصور شود گناه غیر مغفور محسوب است وگرنه منظور قصور در تعلیم نیست تعلیم در هر سنی مقدور است قابل جبران است اگر قصوری شده باشد. ولی تربیت است که اگر در آن در طفولیت قصور شود غیر قابل جبران خواهد بود هر گناه که قابل جبران باشد قابل عفو است آنچه را که نتوان جبران نمود غیر مغفور میگویند. و میفرمایند مؤسس اخلاق مادر است. ما درباره اخلاق نیز صحبت خواهیم کرد که منظور از آن چیست. اما در لوحی دیگر در مائده آسمانی جلد ۳ درج شده میفرمایند: "امر تربیت از بنین و بنات این ایام از امور اساسیۀ لازمه محسوب و این از وظایف اعضای محافل روحانی است که بمعاونت یاران در تأسیس مدارس محض تربیت بنین و بنات در امور روحانی و تعلیم اصول تبلیغ و تلاوت آیات و بینات و تحصیل تاریخ امر و علوم صوری و فنون متنوعه و تحصیل السن و لغات بکل قوی

بکوشند تا اسلوب تربیت بهائی چنان صیتش مشتهر گردد که اطفال از تمام طبقات در مدارس بهائیان تعلیم الهیه و علوم مادیه را بیاموزند و باینواسطه اسباب ترویج امرالله را فراهم آرند."

ملاحظه میفرمایند که در این لوح هم معلوم میشود که بیت العدل که همان محافل روحانی هستند موظف بر ترویج معارفند و هم اسلوب تربیت بهائی. در این بیان مبارک معلوم شده است که باید رعایت شود که میفرمایند: "امور روحانیۀ و تعلیم اصول تبلیغ و تلاوت آیات و بینات و تحصیل تاریخ امر" بعد از اینکه این مطالب آموخته میشود ذکر علوم صوری و فنون متنوعه و غیره را میفرمایند و این را "اسلوب تربیت بهائی" مینامند و این اسلوب است که باید اطفال از تمام طبقات بیایند و در مدارس بهائیان تعلیم الهیه و علوم مادیه را فرا گیرند لهذا مؤسسات و مدارس که به بهائیان منسوبند باید روش و اسلوبشان این باشد و ما باید بدیگران این روش و اسلوب را یاد بدهیم نه اینکه از روش و اسلوب مادّیون استفاده کنیم. ما سبک

خاصی و اسلوب بدیعی در تربیت داریم نمی توانیم مقلد دیگران شویم. مأموریم تا این اسلوب بدیع را در عالم تأسیس نموده رواج دهیم که دیگران اصول تربیت را از ما فرا گیرند و سبک مدارس ما سرمشق و نمونه برای سایرین باشد یعنی در مدارس ما اطفال هر سه نوع تربیت را خواهند آموخت و بعالم نیز یاد خواهند داد نه اینکه ما بگردیم از کتابهای قدیم و جدید مادیون مطالبی را گرفته جستجو کنیم که آنان در کتابهای خود چه نوشته اند از آن سرمشق بگیریم و مورد استفاده در تربیت اطفال بهائی قرار دهیم.

از حضرت ولیّ عزیز امرالله در مائده آسمانی جلد ۶ بیانی درج شده است که میفرماید: "از جمله محافظه دین الله تربیت اطفال است." یعنی از جمله اموری که برای حفظ شریعت الهی باید مورد توجه افراد و مؤسّسات امریه قرار گیرد تربیت اطفال است لهذا باز معلوم میشود که هدف ما از تربیت اطفال محافظه دین الله است. اگر ما بخاطر دروس مدرسه اطفال خود را از شرکت در کلاسها و

دروس امری منع میکنیم اشتباه بزرگی مرتکب میشویم زیرا باین طریق بتدریج دین او را از دست خواهیم داد. چون از تربیت روحانی محروم ماند از دین بی بهره میشود. برای مزید تبصر و توجه تمامی این بیان را زیارت کنیم. میفرماید: "از جمله محافظه دین الله تربیت اطفال است که از اعظم اساس تعالیم الهیه است. پس ابتدا باید امّهات اطفال شیرخوار را در مهد اخلاق تربیت نمایند زیرا اول مربی امّهاتند تا چون طفل مراهق گردد بجمع خصائل حمیده و فضائل پسندیده متّصف و متخلّق شود و همچنین بموجب اوامر الهیه هر طفلی باید قرائت و کتابت و اکتساب فنون لازمه مفیده نماید و همچنین تعلّم صنعتی از صنایع. این امور را نهایت اهتمام باید قصور و فتور در اینخصوص جائز نه. ملاحظه بفرمائید که چقدر زندان و سجون و محلّ عذاب و عقاب از برای نوع بشر حاضر و مهیا است تا باین وسائط زجریه نفوس را از ارتکاب جرائم عظیمه منع نمایند و حال آنکه این زجر و این عذاب سبب ازدیاد سوء

اخلاق میگردد و مطلوب چنانچه باید و شاید حاصل نشود پس باید نفوس را از صغر سن چنان تربیت نمود که اکتساب جرائم ننمایند بلکه جمیع همّتشان بر اکتساب فضائل باشد و نفس جرم و قصور از اعظم عقوبت شمرند و نفس خطا و عصیان را اعظم از حبس و زندان دانند چه که میتوان انسان را چنان تربیت نمود که جرم و قصور اگر بکلی مفقود و معدوم نگردد ولی نادر الوقوع شود. باری مقصد این است که تربیت از اعظم اوامر حضرت احدیّت است و تأثیرش تأثیر آفتاب در شجر و ثمر. اطفال را بسیار باید مواظبت و محافظت و تربیت نمود این است حقیقت و شفقت پدر و مادر. والا علف خودرو گردد و شجره زقوم شود خیر و شرّ نداند و فضائل را از رذائل تمیز نتواند مربای غرور گردد و منفور ربّ غفور لهذا جمیع اطفال نورسیدگان باغ محبت الله را کمال مواظبت و تربیت لازم."

پس ابتداء باید امّهات اطفال شیر خوار را در مهد اخلاق تربیت نمایند یعنی از شیرخوارگی باید در فکر تربیت اطفال بود و میفرمایند:

"نه در مهد علوم ظاهره و فرمولهای مادیه تا چون طفل مراقب گردد یعنی به بلوغ برسد صاحب جمیع خصائل حمیده و فضائل پسندیده شود." و نیز به والدین امر میفرماید که اطفال را "مواظبت و محافظت و تربیت" نمایند. بر والدین است که این سه اصل را مورد توجه قرار دهند آنوقت است که میتوان گفت مهربانند و با شفقت و گرنه تنها مواظبت جسمانی کردن و فکر را حصر در تقویت جسمانی و حصول رفاه کامل طفل نمودن کافی نخواهد بود. اگر از دو وظیفه دیگر که محافظت و تربیت است غفلت شود طفل شجره زقوم شود آن شجره الزقوم طعام الاثیم گردد تشخیص و تمیز فضائل از رذائل ندهد. در طرق مادی طفل را آزاد میگذارند. حضرت بهاءالله میفرماید حریت مطلقه شأن حیوان است ما میخواهیم اطفال را انسانی شایسته تربیت کنیم انسان باید درک فضائل کند ترک رذائل نماید لهذا چگونه ممکن است کودک را آزادی مطلق داد مقیاس و میزان ما در تربیت نباید نوشته های مادّیون باشد. باید ناظر به کلمات الهیه و

تعالیم ربّانیه باشیم به فصل الخطاب آیات متمسک گردیم نه نوشتجات مادّیون و گرنه اطفال برای غرور گردند. امیدوارم از آنچه معروض گشت منظور اصلی از تربیت بهائی روشن شده باشد. اما اخلاق و نظر ما درباره آن نیز باید مورد بحث قرار گیرد. در بیانات حضرت عبدالبهاء میبینیم که میفرماید اخلاق یا فطری است یا ارثی و یا اکتسابی و تربیتی. وقتی زیارت کردیم که "مادر مؤسس اخلاق است" باید ببینیم چه چیز است که مادر باید در طفل تأسیس نماید. درباره اخلاق فطری در حدیث اسلامی موجود است که کلّ مولود یولد علی الفطره یعنی هر مولودی بر فطرت اصلیه تولّد می یابد و فطرت اصلیه خیر محض است. در فطرت الهی شرنیست خیر محض است. لکن اختلاف اخلاق فطری در انسان بتفاوت درجات است همه خیر است اما بحسب درجات خوب و خوشتر است. همانطور که رنگ ها با هم فرق دارند و این تفاوت وقتی خوب معلوم میشود که پهلوی هم قرار گیرند تفاوت رنگها معلوم تر میشود

انواع رنگ قرمز از هم تمیز داده میشود اخلاق هم در فطرت همه خوانند منتها در مقایسه با یکدیگر خوب و خوشتر هستند. اما اخلاق ارثی مربوط است به پدر و مادر و ما توارث را قبول داریم که اخلاق بارث از ابوین به اولاد منتقل میشود این از قوت و ضعف مزاج پدر و مادر است اگر ضعیف باشند اطفال هم ضعیف میشوند اگر قوی باشند قوی میشوند. ابوین چون ضعیف المزاج باشند اطفال چنان گردند اگر قوی باشند اطفال جسور شوند همچنین طهارت خون حکم کلی دارد. نوع سوّم اخلاق اکتسابی و تربیتی است. در اثر تربیت و معاشرت این بسیار عظیم است زیرا تربیت بسیار حکم دارد نادان از تربیت دانا میشود. جبان از تربیت شجاع میشود. این تربیتی است که انبیاء میدهند خلق جدید میکنند شاخه کج از تربیت راست میشود ولکن با همه این احوال در مکاتیب جلد اوّل صفحه ۳۳۲ میفرماید: "تربیت گوهر انسان را تبدیل نکند ولکن تأثیر کلی دارد." این مقدمه را برای این عرض کردم که بدانیم منظور ما

از اخلاق چیست و چه مسائلی را باید مورد توجه قرار داد.

در کلمات فردوسیة در ورق هشتم میفرماید: "دارالتعلیم باید در ابتداء اولاد را بشراط دین تعلیم دهد."

یعنی چون تربیت تأثیر کلّی دارد و در اخلاق مؤثر است لهذا امر میفرمایند که مدارس باید از ابتداء تربیت دینی به اطفال بدهند و میفرماید: "تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشانرا از مناهی منع نماید و بطراز اوامر مزین دارد." یعنی با تربیت دینی اطفال از ابتداء بدانند چه کاری است که حضرت بهاءالله از آن راضی است و چه کاری است که از آن خشنود نیستند. این را از اوّل طفل باید بدانند ولی میفرماید: "ولکن بقدری که به تعصّب و حمیّه جاهلیّه منجر و منتهی نگردد." منظور ما از تأسیس اخلاق ایجاد تعصّب در اطفال نیست بلکه باید چنان شوند که بدانند چه کاری سبب جلب رضای الهی است.

حضرت عبدالهّاء میفرمایند: "باید در مدارس ابتداء تعلیم دین گردد بعد از تعلیم دیانت و انعقاد قلوب اطفال بر محبّت حضرت احدیّت

بتعلیم سایر علوم پرداخت." اوّل قلب اطفال به محبّت الهی مستحکم شود بعد علوم آموخته شود زیرا اگر علوم بر پایه دیانت قرار نگیرد خطرناک است.

در کلمات فردوسیة میفرمایند: "در صنایع و علوم غرب ملاحظه کنید چون از اعتدال گذشت ضرر ایجاد کرد." در بیانی بصراحت منظور از اخلاق را اخلاق الهیة میفرمایند: "اما اسّ اساس، اخلاق الهیة است و فضائل و خصائل ممدوحه انسانیة. این را بیش از همه چیز باید منظور داشت اگر نفسی امّی باشد ولی باخلاق الهیة متخلّق و بنفس رحمانی زنده، آن بی سوادى باو ضررى نرساند و این نفس سبب خیر عموم است. اگر چنانچه جمیع فنون را تحصیل نماید و متدین نباشد و متخلّق باخلاق الهیة نگردد و نیت خالصه نداشته باشد منہمک در شهوات گردد مضرت محض است ابداً از علوم و معارفش جز اذیت و رسوائی حاصل نشود. ولی اگر اخلاقش رحمانی و صفاتش نورانی و مسلکش ربّانی و انجذابش سبحانی و علوم سائر را

تحصیل نماید آنوقت نورّ علی نور است. ظاهرش روشن، باطنش منور، قلبش سلیم، فکرش عظیم، ادراکش سریع، شأنش جلیل، طوبی لمن فاز بهذا المقام الکریم."

در مکاتیب جلد سوم نیز تأکید میفرمایند که اسّ اساس الهی اخلاق رحمانی است. قوله الاحلی: "باید از طفولیت این اساس متین را بنهید زیرا تا شاخ تازه و تراست بکمال سهولت و آسانی مستقیم و راست گردد. مقصود این است که اسّ اساس الهی، اخلاق رحمانی است که زینت حقیقت انسانی است و علم و دانش است که سبب ترقّی عالم بشریّت است."

راه وصول باین اخلاق الهی را حضرت عبدالهّاء چنین بیان میفرمایند: "از سنّ طفولیت این اطفال بآیات هدی تربیت شوند."

پس امر به تلاوت آیات مخصوص بالغین نیست اطفال هم باید بآیات هدی تربیت شوند کتب امریه را بخوانند. تنها در فکر خواندن کتب غیر امری نباشند.

در آخر عرایضم قسمتی از بیانات

مبارکه را زیارت میکنم که
میفرمایند: "اطفال را از سنّ شیر
خوارگی از ثدی تربیت پرورش
دهید و در مهد خصائل پرورید و
در آغوش موهبت نشو و نما
بخشید."

پس سعی ما باید در این باشد که
اطفال بهائی از سنّ طفولیت در
مهد تربیت پرورش یابند و بآیات
هدی عادت کنند آیات را بخوانیم
و اطفال با آیات الهی مأنوس شوند
و خودمان هم از روی بیانات
مبارکه اسلوب و سبک تربیت را
پیدا کنیم. آنوقت است که به تربیت
صحیح اطفال و تأسیس اخلاق
الهی در آنان موفق خواهیم شد و
بهدف اصلی در تربیت و تأسیس
اخلاق نائل خواهیم گشت. خلاصه‌ی
از نطق ارائه شده در حدیقه. (نقل از آهنگ
بدیع سال ۳۰، شماره ۳۳۱).

شعری از آقای پژواک فریدنی

با الهام از برتولد برشت، نویسنده فرزانه
آلمانی که می‌گوید "کافی نیست که وقتی
از دنیا می‌روی آدم خوبی باشی، سعی
کنی که دنیای بهتری پشت سر تان بجای
بگذارد... " منظومه گونه‌ای تنظیم
شده که به پیوست تقدیم می‌گردد

دنیای ما افسرده است
چون جنگلی پژمرده است
هر گوشه اش جنگ و جنون
ویرانی و بیداد و خون
خلقی ز جهل اندر عذاب
محکوم ترس و اضطراب
باور مکن "تقدیر" را
وین هستی دلگیر را
پس، زندگی گردد هدر
پایان بگیرد این سفر
بر جای ماند از بشر
دنیای زشتی پشت سر
زین فاجعه باید رهید
تدبیر را باید شنید
خوش گفت "برتولد برشت"
فرزانه نیکو سرشت:
"کافی نباشد آدماں!
وقتی روید از این جهان"
گویند: "فردی خوب بود
نیک آدمی محبوب بود"
آن به، گذارد هر بشر

دهری نکوتر پشت سر"
خواهی که گردی جاودان
کاری بکن در این جهان
جرات گری آغاز کن
اندیشه ورزی ساز کن
خود خویش را بر از کن
تا بیکران پرواز کن
پرکش بسوی آسمان
تا بام و بزم کهکشان

آنجا ز "نظم کائنات"
در یاب سامان حیات
"نیروی جذب" بیکران
پویا نگهدارد جهان
"قانون عشق" آنجا خداست
کلّ جهان را رهنماست
تا قلب ذره کن سفر
اسرار جان آنجا نگر
از "علّت و معلول" گوی
راه "قضا" دیگر مپوی
تغییر ده "تقدیر" را
جایش گزین "تدبیر" را
در ساختن اندیشه کن
دانشگرایی پیشه کن
دانش چراغی رهبر است
ذهن تو را روشنگر است
دانش شود گر چیره گر
بر جهل و ترس خیره سر
دنیا شود آسوده تر
از اینهمه بیداد و شرّ
با دانش و انسانگری
سازیم دور بهتری
بگسل تواز هر بندگی
بگزين ره پویندگی
اندیشه، گر آزاد شد
مُلک جهان آباد شد (م.ص پژواک
فریدنی طهران- مهرماه ۱۳۷۴)

۱- نقل قول از: برتولد برشت، نویسنده
آلمانی

اخوانیات

اخوانیات در شعر فارسی به مکاتبات شعرا با یکدیگر به صورت شعر اطلاق میگردد که در ادبیات فارسی نمونه های زیادی از این نوع مکاتبات دیده میشود. نمونه زیر به ترتیب، اشعار جناب دکتر شاپور راسخ و جناب هوشمند فتح اعظم خطاب به یکدیگر است.

شعر دکتر راسخ

در قفس شکسته

یوم وداع آمد و من غافلم هنوز
 سر در هوای دینی و یاد رگلم هنوز
 سیر فلک به کوچ صلا میزند مرا
 آوخ بدین شکسته قفس خوشدلیم هنوز
 گر خواندم نسیم به آفاق دور دست
 موجم که سر سپرده این ساحلم هنوز
 در حسرت بهار چو برگ خزان زده
 آویخته به شاخه بی حاصلم هنوز
 بس رهروان به غایت قصوی رسیده اند
 من مانده در اسارت یک منزلم هنوز
 دنیای آرزوست سرابی پراز فریب
 خامی نگر که باز بدو مایلم هنوز
 گفتمی زما به ملک بقا راه دور نیست
 غفلت بین حجاب خود و حائلم هنوز

شعر از جناب فتح اعظم در جواب دکتر شاپور راسخ

ذکر جمیل توست بهر محفلی هنوز

سالی برفت بی تو ولی در دلی هنوز
 باشعر خویش بذل عطا کردی و کرم
 باذل چوتو نبود و چومن سائلی هنوز
 این سان که کرد طبع تو در و گهر نثار
 دریا گهر نریخته بر ساحلی هنوز
 فضل و کمال گر که بود قدر آدمی
 خوش باش نزد اهل خرد فاضلی هنوز
 با این شتاب توسن عمر و مجال تنگ
 افزون بکوش تا که در این منزلی هنوز

جواب جناب دکتر شاپور راسخ

لطف تو چون بهار مرا زنده میکند
 قلب مرا به مهر تو آکنده میکند
 سحر قلم نگر که به هر رشته سخن
 عطری بهشت گونه پراکنده میکند
 هر پرتوی که سرزد از آن آفتاب حسن
 شوقم فزون چو شعله سوزنده می کند
 از من می پرس قصه شبهای گریه زای
 چون صبح مژده بار تو اش خنده میکند
 چون شاخ سرکشم که در این خشکسال عمر
 باران رحمت تو سرافکنده میکند
 چون ابر تیره ام که نسیم نوازشت
 هر عقده میگشاید و زاینده می کند
 ثبت است بر جریده دل نقش روی تو
 هر روز باز جلوه فزاینده میکند

روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء (قسمت دوم)

بقیه مقاله از شماره قبل:

۱۵- اهداء هدیه به دیگران

هر گاه میهمانی به جهت آن حضرت ترتیب داده میشد آن حضرت سعی می نمودند به میزبان، کلفتها و نوکرها در خاتمه جلسه هدایایی اهداء نمایند تا تلافی مخارج میهمانی گردد.

۱۶- عدم اعتنا به راحت و آسایش خویش

در سفرهای امریکا و اروپا آن حضرت در ترن تختخواب نمی گرفتند و می فرمودند: "میخواهم تقیدی به راحت تن نداشته باشم مرد سفر باشم و سرباز راه حق" (۱۲) و دائماً به احباء متذکر می شدند فضیلت انسان به معرفت و کمال و روحانیت است نه امور مادی و دنیوی. مولای توانا هیچگاه حتی در منزل روی تختخواب نمی خوابیدند (با وجود اینکه یکی از احباء به علت کهولت سن ایشان تخت فلزی با تشک به ایشان هدیه داده بودند) بالا پوششان عبایشان بود و به اطرافیان

شیوا الهیون

می آموختند که به راحتی دیگران بیشتر اهمیت دهند. حتی بسیار اتفاق افتاده بود که آن حضرت هشت روز متوالی به خاطر شادی و سرور میهمانان بدون اینکه غذایی میل نمایند سر سفره حاضر می شدند. در روزهای عادی به یک وعده غذا قناعت می کردند. اگر مطلع می شدند افرادی نیازمند در طول روز غذایی میل نکرده اند سهم عائله را برای ایشان میفرستادند.

۱۷- تمایل مبارک به آراستگی و پیراستگی

هیکل مبارک نظافت و پاکیزگی و نظم و ترتیب را بسیار دوست داشتند و همیشه میل داشتند همه ر آراسته ببینند و به آنها توصیه می نمودند که چرا شما زیباترین پیراهن

هایتان را برتن نکرده اید. (۱۴) حضرت مولی الوری به امور جسمانی اهمیت زیادی می دادند و دوست داشتند احباء نه تنها از لحاظ روحانی بلکه از لحاظ جسمانی نیز در صحت و سلامت و پیراستگی شایانی باشند ولی توصیه می نمودند هر چیز را به قدر احتیاج مصرف نمایند زیرا زیادت از حد کسالت می آورد.

۱۸- سادگی و عدم تکلف

رفتار و کردار و زندگی حضرت

به افراد عائله آموخته بودند که طوری لباس برتن نمایند که نمونه و مثالی باشند برای اغنیا و تقویت و تشویقی برای فقرا. وقتی یکی از صبايای آن حضرت ازدواج می نمودند لباس مخصوص بر تن نکرده و به یک لباس ساده اکتفا نمودند و وقتی از آن هیکل نازنین سؤال شد چرا برای دخترشان لباس مخصوص تهیه فرموده اند؟ آن حضرت به نحو ساده و محبت آمیز پاسخ دادند: "دختر من لباس گرم بر

عبدالبهاء از سادگی و روحانیت کامل سرچشمه می گرفت و لباس خود را از ارزانترین پارچه تهیه می کردند. چنان رفتار می نمودند که اجازه داده نمیشد زندگی ایشان سبب بروز تکلف برای دیگران شود. با آنکه احباء ماشین به ایشان هدیه داده بودند ولی برای طی طریق از ماشین استفاده نمی کردند و با پای پیاده مسیر را طی می کردند و این رفتار مبارک از فروتنی قدرت و نیروی خارق العاده روحانی ایشان حکایت می کرد.

۱۹- امداد از قوای روحانی

به احبّا می آموختند زمانی که جسم ناتوان است می تواند روح به مدد جسم وارد معرکه گردد و قوه روح القدس تأثیر فوق العاده ای بر روح افراد می گذارد. حضرت عبدالبهاء عملاً این روش را به دوستان و احبّاء نشان می دادند. روزی که از محفلی بی اندازه شلوغ مراجعت می کردند و به ظاهر از ازدحام و کار زیاد خسته بودند چون به منزل می رفتند مؤمنین حول مبارک بسیار ناراحت بودند که آن حضرت در سن کهولت این قدر به خودشان زحمت می دهند و در فکر راحت

خود نیستند و وقتی به منزل رسیدند متوجه شدند برای اینکه به اطاق استراحت تشریف ببرند بایستی پله های زیادی را بالا بروند. همه در فکر بودند که ناگهان ملاحظه کردند هیکل مبارک تمام پله ها را به تندی طی کردند بدون اینکه در وسط راه ابداً توقّفی نمایند و به حالت عجیبی به افراد نگاه کردند که با آهستگی و خستگی از پله ها بالا میرفتند. فرمودند شما ها پیر هستید ولی من بی اندازه جوان. (۱۵)

حضرت عبدالبهاء به همه نشان دادند که به واسطه قدرت جمال قدم همه چیز ممکن است و می خواستند بفهمانند که قوه الهی در دسترس همه است. هر کس به خدمت و نشر نفحات الله می پردازد و در راه حق قدم بر میدارد می تواند از آن منبع قدرت و قوه ملکوتی به خوبی استفاده نماید و آن وقت است که با نبود توانایی جسم، روح به مدد جسم میشتابد. انسان در ابتلائات و مصیبتها و سختی ها تنها به قوه الهی می تواند تحمّل سختی ها نماید و این شیوه رفتاری را حضرت عبدالبهاء بعینه به اطرافیان آموختند و می فرمایند:

"بدین طریق روح می تواند با اصالت خود بر عالم انسانی فرمانفرمایی کند". (۱۶)

۲۰- عادت شنیدن و گوش دادن

امتیاز برجسته حضرت عبدالبهاء را در طرز رفتارشان با طالبان حقیقت میتوان متوجه شد. حضرت عبدالبهاء بر خلاف عادت رفتاری دانشمندان و عالمان مسائل را ابتدا با سکوت جواب می دادند و در باطن طرف را تشویق بر حرف زدن می کردند با کمال ملاحظت و رأفت و وقار و ادب به آنها گوش می دادند و هرگز به محض سؤال جواب نمی دادند و حاضر نبودند و نبودند و حاضر نبودند فشار و ناراحتی به جویندگان حقیقت وارد شود و بدین سبب همه افراد در حضور مبارک احساس ارزش مینمودند و هرگز خود را در معرض قضاوت نمی دیدند. دائماً بدون ابراز هر گونه خستگی به سؤالها و صحبتهای افراد هر چند سطحی گوش فرا می دادند تا طرف مقابل خود ساکت شده و فرصت سخن گفتن را به آن حضرت می داد.

۲۱- تعلیم محبت الله

در ملاقاتهایشان با کشیشها در وهله

اول به ستایش مقام آنها می پرداختند که چگونه به هدایت و تربیت افراد مشغولند سپس صحبت از عمل می فرمودند. در آخر عادت داشتند از جا برخاسته تا درگاه، مشایعت می نمودند چه زیبا محبت الله را تعلیم می دادند و طرف مقابل را تقلید نموده خاضع می ساختند. به اطراف مینگریستند و اگر چیزی برای تقدیم هدیه می یافتند دریع نمی نمودند. به تمام نفوس چه مؤمن و چه غیر مؤمن محبت داشتند با کمال شفقت و مهربانی حتی با نفوسی که قابل تحمل نبودند رفتار می نمودند. عاشقانه به تمام موجودات عشق می ورزیدند زیرا نور الهی را در وجه هر فردی مشاهده می نمودند.

۲۲- جذب نفوس در فضای بی تکلف

اصالت خانوادگی خود را مغرورانه به نمایش نمی گذاشتند. وقتی در جمع دانشمندان، متمولین، طبیبان، استادان دانشگاه قرار بود خطابه ای ایراد نمایند جناب کلبی آیواز تعریف می کند که میزبان بسیار مضطرب بود که حضرت عبدالبهاء چه مطالبی را می خواهند برای این

قشر از افراد ایراد نمایند. حتی قبل از شروع خطابه به حضرت عبدالبهاء می گوید که این افراد منهمک در جهان مادیات هستند. ابداً در پی امور روحانی نیستند و برخی منکر خدا. لطفاً در صورت امکان درباره بقای روح صحبت ننمایید. میزبان بسیار میل داشت میهمانی خوب از آب درآید. وقتی حضرت عبدالبهاء با روی متبسم با آنها رو به رو شدند بعد از حال و احوال متقابل و مقدمه چینی های میزبان حضرت عبدالبهاء اجازه خواستند حکایتی ذکر نمایند که یکی از هزاران حکایتهای شرقی بود. جمیع از صمیم قلب در انتهای قصه خنده می کردند و از این حکایت حالت انجماد و خستگی اجتماع بر هم خورد و دیگران هم به مناسبت داستان مبارک شروع به تعریف داستان کردند. چهره مبارک از سرور می درخشید و در آخر فرمودند شرقی ها قصص فراوان دارند که جوانب مختلف حیات را بیان می کند. بسیار شیرین و خوشمزه هستند و سپس در مورد زندان و سجن مبارک بیاناتی فرمودند و بعد فرمودند سعادت به

مادیات نیست. در آن مجلس فقط اشاره مختصری به خود و تعالیم الهی نمودند. قبل از متفرق شدن جمع حالتی از احترام و توقیر نسبت به هیکل مبارک در قلب افراد پدیدار شده بود. محال بود خطابه ای مفصل یا نطق علمی این حالت و کیفیت را ایجاد نماید. پس از رفتن میهمانها برخاستند نزد میزبان تشریف فرما شدند با لبخندی فرمودند: آیا خوش آمد؟ (۱۷)

مولای توانا اگر در ملاقات اولیه صحبت از عالم روح و روحانیت می نمودند اشخاصی که غرق در مادیات و امور دنیوی بودند مسلماً لذتی از آن بیانات نمی بردند. حضرت عبدالبهاء در ملاقات اول در طلب جذب آن افراد که در امور مادی منهمک بودند برآمدند تا رغبتی به جلسات و ملاقاتهای آینده در خود بیابند. لذا مجلس را با آنچه آنها می خواستند و در دل می طلبیدند شروع نمودند.

۲۳- عادات مبارک در هنگام ایراد نطق و خطابه

حضرت عبدالبهاء بارها تأکید میفرمودند که (متن) خطابه نباید از قبل نوشته شود. بلکه ناطق باید بر

حسب حال و احوال جمع خطابه را ایراد نماید. زیرا چه بسا خطابه از قبل نوشته شده قابل ذکر برای جمع نباشد. بلکه باید ناظر بر احوال و خلق و خوی مخاطبین، موقعیت زمانی و مکانی بود و سپس شروع به ایراد خطابه کرد. به افرادی که فکر می کردند اهمیت خطابه به طویل بودن آن است عملاً یاد میدادند که ایراد چند کلمه، بهتر و نافذتر از هزارن مجلد و خطابه طولانی است. حضرت عبدالبهاء آداب مخصوصی را در ایراد خطابه رعایت می فرمودند. با لبخندی آسمانی پشت تریبون می ایستادند. مرتباً در پشت تریبون به جلو و عقب مشی می فرمودند. دست خود را به تحکم از بالا به پایین نمی آوردند. هرگز انگشت خود را به عنوان تحذیر بلند نمی فرمودند. حالت معلّم به خود نمی گرفتند. دستهای مبارک در تمام اوقات دائماً از پایین به سوی آسمان بلند می شد و دستها رو به بالا بود. با این حالت همیشه سعی در صعود و ترقی نفوس و ارواح افراد به سوی عالم الهی داشتند و وقتی مترجم به ترجمه بیانات

مبارکه می پرداختند دائماً با تکان سرشان اهمیت نکات را متذکر میشدند. اجازه نمی دادند که خمودت افراد حاضر را احاطه نماید بلکه لحن و صوت ملیح ایشان طوری بود که طنین صدای مبارک معابد را به لرزه در می آورد و هر خفته را بیدار می نمود. بیشتر در بیان مطالب از مثل و تشبیه و تمثیل استفاده می کردند تا بیانات هر چه بهتر و ملموس تر قابل درک گردد و جذابیت کلام صد چندان شود و درک و فهم آن سهل گردد و بیانات الهی به نفوس به نحو احسن القاء شود.

۲۴- احتراز از غلبه بر سایرین عدم

تحقیر نفوس

هیچگاه بر آن نبودند نکات قوّت شخصیت خود را به رخ حاضرین بکشند و آنها را مغلوب نمایند و با روح والایی که داشتند حاضر نبودند شخصی نزد ایشان اظهار ندامت نماید و به تحقیر نفس خویش پردازند. مثلاً وقتی لیدی بلا مفیلد از محضر مبارک درخواست نموده بودند که مستر براون در صدر انجمن قرار بگیرد تا حالت تذکر خود را ابراز نماید و در خیالات

نفوس رفع ابهام گردد، آن حضرت جوابی نفرمودند وقتی فردای آن روز مستر براون بی خبر وارد مجلس شد در آخر مجلس هریک از حاضرین اجازه تشرف خصوصی خواستند که باز مشرف شوند وقتی مستر براون نیز خصوصی با آن حضرت ملاقات نمودند بعد از اظهار خضوع در مرتبه اول خواست از آنچه گذشته عرض حال دهد و عذر خواهی نماید فرمودند باید صحبتهای دیگر بداریم صحبتی که مورث محبت می شود. (۱۸) سعی داشتند انس و الفت در بین افراد حاکم شود. کدورت و بغض را نمی پسندیدند. با آنکه حضرت مولی الوری به توسط نزول الواح به مستر براون بر آن بودند که قدر این نعمت را بداند و او در جواب پاسخهای عبودیت آمیز می داد، سالها اقداماتی علیه امرالله به عمل آورد. گرچه در آخر عمر متذکر شد ولی جبران مافات نکرد ولی دائماً در تشویق ایشان کوشا بودند تا به یاری امرالله بپردازد. حتی در نامه ای به ایشان فرمودند: "ما زیاران چشم یاری داشتیم"

۲۵- تحذیر از بعضی افراد

وقتی تعدادی از افرادی که به نوع

بشر محبتی نداشتند در پاریس به حضور مبارک رسیدند حضرت عبدالبهاء به تحمّل آرا و افکار ایشان پرداختند ولی وقتی مشاهده می نمودند که ذهن کوچک آنها نسبت به وسعت ظهور جدید بسیار مقید و کوچک است بسیار مکدر میشدند و هر وقت از این افراد سخنی به میان می آمد آن حضرت عباى خود را به دور بدنشان می پیچیدند و می خواستند حاضرین را متوجّه سازند که باید احباء از چنان افرادی که در گمراهی محض هستند خود را دور کنند و از آنها بپرهیزند. اگر بعد از تلاشهای متمادی نتوانستیم بر آنها تأثیر گذاریم و آنها را از روح ایمان سرشار سازیم باید از آنان حذر کنیم تا مبادا تأثیر سوء در ما ایجاد کنند. (۲۶)

۲۶- تقویت روحانی افراد سست عقیده

وقتی حضرت عبدالبهاء بر آن میشدند که به تقویت روحانی افرادی که در عقیده سست شده و به طرف نقض میثاق متمایل شده بودند پردازند شیوه مبارک چنین بود که در جمعی که ایشان و افراد

دیگر حول مبارک حضور داشتند، یکی از مؤمنین را مخاطب ساخته و درباره اهمیت اطاعت با لحنی شماتت بار با وی صحبت میکردند. در دل اطمینان داشتند که مخاطب که روی سخن مبارک با ایشان است در ایمان محکم و استوار است و می خواستند از ایشان که در مقابل تازیانه زبان تسلیم شود تا آثارش به یکی از مؤمنین که سست ایمان شده بود و نیاز به تقویت روحانی داشت برسد. این عملکرد مبارک فوراً منتج به نتیجه میشد و به هدف می رسید. (داستان واقعه را که وی مشروحاً تعریف می کند را می توان در عشق و بندگی ص ۱۹ مطالعه نمود).

۲۷- قاطعیت در مقابل ناقضین

در مورد ناقضین چشم بخشش نداشتند قاطعانه حرکت می نمودند و می فرمودند چشم پوشی و عفو سبب غفلت و جسارت آنها میگردد. ولی اگر یکی از آنها طلب می کرد آن حضرت رد نمی کردند و در نهایت محبت و لطف و مدارا و سکون و توکل با آنان رفتار مینمودند و نفرت و کدورت را بزرگترین گناه می دانستند و پیوسته

متذکر می شدند که "نباید معامله به مثل کرد باید افراد خاطی را در پرتو محبت خالصانه و صمیمانه به موجودات پاک و منزهی تبدیل کرد". (۱۹)

در ایام نقض دائماً به نزول الواح جذبیه و شوقیه مبادرت می فرمودند و در بیانات روح امید و نشئه جدید به احباء می بخشیدند و در مقابل ناقضین هیچگاه اظهار ضعف و زبونی نمی کردند. چنانچه خطاب به ناقض اکبر پیغام فرستادند که: "نه تو آن عمر هستی که امر به این عظمت را بلند کنی و نه من آن علی هستم که از دست تو در نخلستان گریه کنم و نه اینکه از دست توزبون و ناتوانم". (۲۰)

۲۷- الف: رفتار منصفانه همراه با

شفقت حتی در مقابله با ناقضین

مولای بی همتا به احبّ سفارش مینمودند در حق نفوسیکه به ما ستم روا می دارند بخشنده و مهربان باشید و می فرمودند در مورد مهمان نیز حتی اگر از کافران باشند به همان شیوه رفتار کنید و محبت نمایید و بخشش را شیوه خود سازید. مثلاً وقتی خبر اینکه حب الله پسر پیر گفتار نامزد معلّمی

مدرسه ای که به تازگی در طهران تأسیس شده بود به گوش احباء رسید جناب یونس خان افروخته فوراً با آقایان ابادی و دو نفر دیگر محفل تشکیل می دهند تا قرار گذاشته و مؤسس مدرسه را ملاقات نمایند نگذارند حب الله را به این سمت بپذیرند، عرض حال را به هیکل مبارک می گویند هنوز مطلب تمام نشده بود که حضرت عبدالبهاء می فرمایند چطور نشستید مشورت کردید که یک نفر ناقض را از نان خوردن بیاندازید این طریقه خدمت به امر نیست. در امور معیشت ناقض یا غیر ناقض فرقی ندارد احباء باید آیت رحمت الهی باشند مثل آفتاب بتابند و مانند ابر بهاری ببارند ناظر به استعداد و قابلیت نباشند". (۲۷)

۲۸- تشویق به ترک تدریجی عادات مضره

وقتی مؤمنین حضور مبارک میرسیدند و عجز و ناتوانی خویش را از اجرای احکام اظهار می نمودند حضرت عبدالبهاء هیچگاه به وعظ و نصیحت اقدام نمی کردند تا فرد را به واسطه آن به اخذ تصمیم و غلبه بر عادت دعوت نمایند. بلکه

آنها را تشویق می نمودند کم کم عادت پسندیده را جایگزین عادت مذموم نمایند. این طرز برخورد باعث میشد کم کم فرد نسبت به انجام عمل مذموم و قبیح بی میل میشد. بسیار مشاهده شده نصیحت و وعظ باعث میشود فرد جری شده به پذیرفتن نصیحت ترغیب گردد. برای مثال جناب کلبی آیواز که عمل جراحی بزرگی انجام داده بودند و وضعیّت اعصاب ایشان تعریفی نداشت مجبور شدند تصمیم بگیرند سیگار نکشند که از جوانی به آن مبتلا بودند. چون متوجه شد اجرای این تصمیم ما فوق توانایی ایشان است زیرا بارها اقدام به ترک نموده بود ولی موفق نشده بود. نزد حضرت عبدالبهاء رفته و حکایت را تعریف نموده حضرت عبدالبهاء به ایشان نگاه کردند سؤال فرمودند چقدر میکشی؟ جواب داده شد بعد فرمودند گمان نمی رود آن مقدار به حال تو مضر باشد فرمودند برخی در شرق دائماً شرب دخان می کنند که حتی موها و ریشها و لباسهایشان رنگ و بوی دخان می گیرد. فرمودند تو که به اندازه آنها نمی کشی علاوه در آن سن و طول مدت عادت فرمودند که نباید خود را زیاد زحمت بدهی. آن حضرت چنان به جناب کلبی آیواز نگرستند که ایشان فکر کرد هیکل مبارک باز یکی از آن شوخیهای الهی را به خاطر آوردند. ایشان مضطرب بود وقتی دید آن حضرت درباره مضرات عادت سیگار چیزی فرمودند و ایشان را به اخذ تصمیم و غلبه بر عادت دعوت نکردند بلکه فرمان آزادیش را در مقابل ایشان گذاشتند. به ایشان آرامشی عنایت فرمودند که آن نزاع داخل فوراً فرو نشست. دو روز بعد از آن مشاهده کرد دیگر میل به تنباکو به کلبی در ایشان از بین رفته وقتی از حضرت عبدالبهاء در مورد عمل به احکام سؤال میشد که افراد با وجود دارا بودن ضعف و خودخواهی چگونه می توانند به این اهداف عالی نائل گردند می فرمودند بایستی این امر متدرجاً صورت گیرد. (۲۸) به راستی آن حضرت با قوه روحانی به معالجه روح افراد می پرداختند. هر کس در تلؤلؤ روح تابان ایشان قرار می گرفت حرارت و حیات تازه ای می یافت.

۲۹- حالات مبارک از لحاظ

مؤمنین تیزبین

مؤمنین با نظر تیزبین آنقدر به حرکات و سکانات مثل اعلی امر مبارک توجه داشتند که از گذاشتن مولوی مبارک پی به حالات درونی حضرتش می بردند. آن حضرت هر گاه خوشحال بودند مولوی مبارک را کج می گذاشتند و چون خوش آمد می فرمودند مولوی کمی عقب بود. هنگامی که جدی بودند آنرا محکم بر بالای موهای خود می گذاردند. وقتی اراده می کردند سلطه و اقتدار خود را نمایان فرمایند آنرا کمی بالای ابروان جا می دادند. وقتی به خواندن مکاتیب و اوراق می پرداختند مولوی مبارک را به عقب سر میراندند و مجذوب کارخویش می شدند. (۲۲)

چرا نباید از نکات و ظرایف رفتاری هیکل مبارک به سادگی گذشت

دوستی و ایجاد رابطه را تنها نمیتوان از طریق گفتگو با نفوس ایجاد نمود بلکه رفتار و منش افراد نقش اساسی در ایجاد روابط فی ما بین دارد. در واقع زبان رفتار، گویاتر و مؤثر تر از زبان گفتار است زیرا

عواطف و احساسات ما را به خوبی منعکس می سازد و نشان می دهد که تا چه حد برای دوستی با دیگران آمادگی داریم افرادی که رفتار مطلوبی در برخورد با دیگران ندارند در دوستی دچار مشکل میشوند و نمی توانند دیگران را به خود جلب نمایند.

شرایط جلب و جذب را می توان به طور خلاصه این چنین بیان نمود. در هنگام صحبت کردن به چهره و چشمان طرف مقابل بنگریم. چهره ای شاد با نگاه مشتاقانه همراه با تبسم داشته باشیم زیرا تبسم نشانه آمادگی برای پذیرش دوستی با دیگران است همچنین نشان دادن علاقه به طرف مقابل سبب ایجاد رفتار دوستانه و احترام متقابل می شود.

ما باید آغازگر ارتباط باشیم. با سبقت در گفتن تحیت و تکبیر آنرا به عینه نشان دهیم. دست دادن گام دیگری جهت برقراری ارتباط است زیرا به او می فهمانیم که مایلیم با او رابطه دوستی برقرار کنیم و مشتاق او هستیم. دائماً به صورت و چشم او در هنگام صحبت نگاه کنیم به سخنان او دقیق گوش فرا

دهیم و در مورد آن اندیشه نمائیم تا خوب بشنویم خوب بفهمیم و سعی در درک متقابل داشته باشیم و از پیش داوری و نتیجه گیری فوری بپرهیزیم. X گوش دادن مداوم طرف را به ادامه گفتار تشویق می کند. در گفتار خود متکلم وحده نباشیم و به آداب و سنن افراد ارج نهمیم. برای باورهای او احترام بگذاریم. اجازه دهیم طرف مقابل در محیطی بی تکلف و با اعتماد به نفس و به راحتی اظهار نظر نماید. سنجیده سخن بگوئیم. گفتگو باید بر اساس تبادل نظر و حاکی از اشتیاق در مصاحبه با طرف مقابل باشد. در صحبت هرگز به مجادله نپردازیم. ابداً مصرانه بر سر یک کلمه نایستیم. با غرور و تسلط تکلم نکنیم. دائماً روحیه سازگاری و تفاهم داشته باشیم. خودبین نباشیم. مواردی چون صدا، ریتم، بلندی و سرعت آن، خمیازه دم و بازدم همه در ایجاد ارتباط صحیح مؤثرند.

سنجیده سخن گفتن وسیله ای در ایجاد ارتباط است. اگر در برقراری دوستی و رابطه نتوانستیم اعتماد طرف مقابل را جلب نمائیم هرگز نباید مأیوس شویم. سعی کنیم

متوجه باشیم که آنها چه انتظاری از ما دارند و در جهت تمایلات سنجیده آنان که با هدف ما هم سو است گام برداریم. نشان دهیم فردی اجتماعی هستیم نه خلوت گزین. در گام نخست با سؤالها و یا مطالب ساده می توانیم آغازگر ایجاد رابطه باشیم. حتی می توانیم در صورت امکان با دادن هدایایی دوستی خود را مستحکم سازیم و مشتاقانه پیگیر احوال آنان باشیم.

در مصیبت و مشکلات یار و همدم آنن گردیم. سعی کنیم فضا و فاصله و مرزهای دوستی و مودت را هر چه بیشتر نزدیکتر کنیم. به آنچه می گوئیم عامل باشیم. این خود عمل بسیار مهمی در ایجاد ارتباط و نفوذ کلام است به گونه ای رفتار نمائیم که کوچکترین حرکت و مختصر ترین بیان و کلاممان و معاشرت تا اعماق روح و قلب افراد اثر گذارند سپس با توجه به مطلب ذکر شده در مورد شرایط ایجاد ارتباط و دوستی و بر اساس مفاتیحی که در رابطه با حضرت عبداله در سر فصلهای قبل ذکر گردید می توان تمام موارد ایجاد ارتباط و دوستی را در معاشرت

حضرت عبداله با افراد بعینه ملاحظه نمود. ایشان به احباء می آموختند که تمام اعضاء انسان در ایجاد ارتباط دوستی و جلب و جذب افراد باید همبستگی داشته باشند. باید تمام اعضاء انسان تربیت گردد تا بتواند از عهده چنین امر مهمی برآید. به فرموده جمال مبارک ما احباء ملزم به معاشرت با کلّ ادیان به روح و ریحان هستیم. هر قدر در این معاشرت بر طبق موازین امری و حیات بهائی قدم برداریم و افق بینش خود را وسیع کنیم امر مبارک هر چه زودتر به هدف خود که ایجاد وحدت نوع بشر است خواهد رسید و این امر مستلزم ایجاد دگرگونی شگرفی در وجود افراد احباء است. مؤمنین باید قلب خود را به وسیله نیروی اسم اعظم و با ذکر حق و دعا و مناجات همراه با خلوص نیت لطیف و پاک سازند تا هر چه بهتر و بیشتر خود را به حق نزدیک کنند و در پیمودن مراحل ترقی و تسریع آن تلاش خود را مضاعف نموده فضائی معنوی و روحانی ایجاد کنند. احباء برای ایجاد تغییر و تحوّل عمیق در رفتار و کردار خود و تعمیم آن به خانواده

و در درجه بعد در جامعه باید خویش را تقلیب نمایند و جامعه خود را بدین وسیله منقلب سازند زیرا تفکر و عمل ما احباء الگوئی برای جهانیان است. لذا باید ظرایف رفتاری را با نظر تیزبین در رفتار و سکناات مولای توانا جستجو کنیم و از آن به سادگی نگذریم تا آن شویم که حضرت عبداله از ما انتظار دارند چنانچه می فرمایند: خیلی مترصد و مشتاق حصول بشاراتم که بشنوم احباء مجسمه خلوص و صداقت و محبت و روح و ریحانند "آیا بدینوسیله احباء قلب مرا مسرور نمیدارند؟ آیا آرزوی قلب مرا متحقق نمی سازند؟ آیا به میل من رفتار نمی نمایند؟ آیا اشواق قلبیه مرا به موقع اجرا نمی گذارند؟ آیا به ندای من گوش نمی دهند؟ من منتظرم. با کمال صبر منتظرم".

آنگاه که به میل مبارک رفتار نمودیم ندای ایشان را لبیک گفتیم و حیات بهائی را در روش و شیوه زندگی خود پیاده نمودیم آنگاه میتوانیم به خیل افواج مقبلین بیفزائیم و سبب جلب و جذب نفوس غافل گردیم.

خاتمه

به راستی میتوان گفت حضرت عبدالبهاء سرّ خداوند هستند. هر فردی که به اعمال و رفتار حضرت عبدالبهاء رفتار می نمود متوجّه میشد صفات عالیّه الهیه در وجود مبارک نمودار است. عمل آن حضرت حاکی از محبّت الله بود. زیر ملاک تشخیص محبّت الله در قلب هر نفس از نحوه عمل او پدیدار است. آن حضرت بعینه و بتمامه محبّت الله را در وجود خود به نمایش می گذاشتند و این محبّت الله سبب شده بود که محبّت نوع بشر در قلب ایشان آشکار شود. حبّ الهی نه تنها سراپای وجود ایشان را فرا گرفته بود بلکه سعی داشتند آنرا به دیگران نیز سرایت دهند تا بدین وسیله مؤمنین بتوانند دگرگونی شگرفی در رفتار و کردار خود ایجاد نمایند. سعی داشتند آنان را کانون عشق و معرفت حق سازند به طوری که انتظار داشتند عالم وجود از حرکت آنان به اهتزاز آید.

بر اثر قریبّ الهی که به واسطه محبّت الله در وجود مبارک حاصل شده بود اتحاد خالق و مخلوق رخ داده بود. بر اثر این قریبّ اسرار و رموز بر صفحه قلب مبارک نقش بسته بود و بینش و بصیرتی فراتراز بینش انسان عادی حاصل شده بود. حبّ الهی منشأ حصول سرور روحانی در وجود ایشان گشته بود. سروری که حزنی در پی نداشت و سبب تحمّل حیات فانی و زودگذر و تحمّل صدمات و بلاهای گشته بود. حضرت عبدالبهاء برای نفوذ قوّه روحانی در افراد به آنها چیزهایی ارائه می نمود که در خارج یافت نمیشد. رقیّت آستان الهی را به عنوان معجون به هر فرد تجویز می نمودند تا هر کس نشئه ای از آن را گرفته تا در مقام فدا در سبیل معرفت سالک شده و به یقین و اطمینان برسد.

مسافرین و مجاورین به واسطه اعمال و رفتاری که از آن حضرت می دیدند بی اختیار به سوی آن سراج وهاج متوجّه می شدند و چون پروانه حول شمع وصال در گردش و پرواز مشغول بودند. دردهای خود را نکته به نکته می گفتند، طلب دعا و سلامتی می نمودند. آفتاب کرم ایشان فیضش عام بود. دور و نزدیک و دوست و دشمن نمیشناخت. تمام زوایای تاریک خانه ها را روشن می نمود و خانه های مخروبه قلوب را با انوار عطوفت بی دریغ و بی منت آرامش و گرمی و سرور می بخشید.

تاج وهاجش را جز به عبودیت و بندگی زینت نمی داد و به یاران می آموختند جز بر عتبه مهر یاران و اغیار تکیه نزنند. منتهی مقصد زندگیشان را بندگی بندگان دانند و خاکساری را پیشه خود سازند. وقتی به راه عشق می روند خود را فراموش کنند. آن وقت می توانند سبب سازندگی هم در خود و هم در جامعه خویش شوند. یاد میدادند عشق واقعی سبب پیشرفت و نمو است. عشق امید و زندگی را نوید میدهد و می آموختند فرد ناامید در حقیقت عاشق نیست و نمی تواند موجب تحوّل گردد. در واقع عاشق میتواند پیامهای جالبی به اطرافیان خود دهد و اگر نگران آینده جامعه خود است باید عاشق جمال مبارک باشد تا بتواند به اعمال، تحوّل بیافریند نه به اقوال. آن وقت است که اعمال آمیخته با عرفان و احساسات روحانی شده روح بخش می گردد و سبب جذب عباد به امر الهی می گردد.

غزل ذیل از حضرت عبدالبهاء که در قافیه مشکل سروده شده بسیار جالب است.

شمس شبستان حق نور به آفاق بخش
مقتبس از شمس شو شعله و اشراق بخش
شرق منور نما غرب معطر نما
روح به صقلاب ده نور به افلاق بخش
جسم علیل جهان خسته شد و ناتوان
مرهم هر زخم شو داروی دریاق بخش
فتنه عالم مجو در ره آدم مپو
خالی از این گفتگو نور به اخلاق بخش
گاه چو برق سحاب گاه چو ابر بهار
خنده به لب ها بده گریه به آماق بخش
یوسف کنعان من مصر ملاح خوش است
جلوه به بازار کن بهره به احداق بخش
فیض بهائی چراغ عون بهائی زجاج
خاک درش بر تو تاج مزده به مشتاق بخش
جان به چنین دلبری آفت انس و پری
گر بدهی بر پری فرصت عشاق بخش
بلبل گویا بیا نغمه به گلشن سرا
صیحه بزن یا بها رجه بر اطباق بخش
(از کتاب خوشه هائی از خرمن ادب و هنر
شماره ۱۴ ص ۲۹۳)

بدیع مطابق آبان ماه ۱۳۴۵.

۹- یادداشتهایی درباره حضرت عبدالبهاء، ج ۱، محمودی، هوشنگ ۱۳۰ بدیع.
۱۰- یادداشتهای درباره حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، محمودی، هوشنگ ۱۳۰ بدیع

۱۷- درگ دوست ص ۱۵۸.
۱۸- سفرنامه ج ۲، ص ۲۹-۳۰.
۱۹- خاطرات ص ۲۳۹.
۲۰- اندیشه ها و تربیت برای صلح ص ۲۳.
۲۱- درگ دوست ص ۲۸۵-۲۸۴ و عشق و بندگی ص ۴۶.
۲۲- خاطرات نه ساله ص ۳۳۶.
۲۳- خاطرات نه ساله ص ۱۵۰.
۲۴- یادداشتهای ج ۱، ص ۹۱.
۲۵- اندیشه ها و تربیت برای صلح و وحدت جهانی ص ۲۴۴.
۲۶- یادداشتهای ج ۱، ص ۵۲۰.
۲۷- خاطرات نه ساله ص ۳۵۷.
۲۸- درگ دوست ص ۵۷ و ۸۴.

کتابشناسی:

۱- اندیشه ها و تربیت برای صلح و وحدت جهانی.
۲- بهاء الله شمس حقیقت نوشته حسن موقر بالیوزی، ترجمه مینو ثابت.
۳- خاطرات نه ساله تألیف یونس خان افروخته بدون تاریخ.
۴- درگ دوست، تألیف آیوز، هوارد کلبی، ترجمه فیضی، ابوالقاسم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع.
۵- سفرنامه ج ۱، تألیف زرقانی، محمود بن اسماعیل، ۱۳۴۰ ه.ق.
۶- سفرنامه ج ۲، تألیف زرقانی، محمود بن اسماعیل، ۱۳۴۰ ه.ق.
۷- عشق و بندگی تألیف روتشتاین، ناتان ترجمه ایزدی نیا، فاروق ویرایش نورالدین رحمانیان، ۱۳۷۳ ه.ش.
۸- مثل اعلی تألیف ارباب فروغ، ۱۲۳

در خاتمه به درگاه اقدس ابهی به جهت رفع کسالت و طلب عون و نصرت در نشر نفعات الله و توانائی بر عمل به احکام، مناجاتی را که از لسان اطهر حضرت عبدالبهاء صادر شده تلاوت می کنیم قوله العزیز:

هوالله

ای پروردگار این یاران را بزرگوار نما و در ملکوت عزت پدیدار کن و از صهبای محبت سرشار نما تا آهنگ تسبیح به ملکوت تقدیس رسانند و سبب انتشار نفعات گردند و به گفتار و رفتار اثبات نمایند که بهائی صمیمی اند و روحانیان حقیقی، مظاهر انوار توحیدند و مطالع اسرار تجرید، از غیر تو بیزارند و شب و روز مشتاق دیدارند. پروردگارا عنایت فرما و بنواز و به اخلاق روحانیان همراز کن. توئی مقتدر و توانا و توئی مربی و معلم بی همتا ع ع

یادداشتهای:

۱۲- یادداشتهای ج ۲، ص ۸۷۹.
۱۳- اندیشه ها و تربیت برای صلح و وحدت جهانی ص ۱۱۷.
۱۴- اندیشه ها و تربیت برای صلح و وحدت جهانی ص ۲۴۸.
۱۵- یادداشتهای ج ۱، ص ۴۸۷.
۱۶- درگ دوست ص ۱۸۴.

ترک تعصبات

"من ندیدم دو صنوبر با هم دشمن"
(سهراب سپهری)

ایرج قانونی

غربی. هر جا باشند با هم آمیزش نمایند کبوتر شرق اگر به غرب بیاید با کبوتر غرب در نهایت آمیزش است به کبوتر غرب نمی گوید تو غربی هستی من شرقی. پس چیزی که حیوان قبول نمی کند آیا جائر است انسان قبول نماید..."

حضرت بهاءالله آمده اند تا ما را به امتیازات حقیقی خود متوجه سازند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:
"اگر قلب نورانی، آن مقرب

درگاه کبریاست و الا غافل از خدا، خواه سفید، خواه سیاه"

این امتیاز حقیقی است که فنا نمی پذیرد و الا خاک که آخرین منزلگاه تن فانی است هیچ حکایتی از سفیدی و سیاهی و دیگر امتیازاتی که به کام خود کشیده و از میان برداشته نمی کند.

در نصوص مبارکه در این دور، تعصب را "حمیت جاهلیه" خوانده اند. حمیت جاهلیه لفظی قرآنی است که در آثار جمال اقدس ابهی تکرر یافته است. وقتی رسول اکرم

نازد، نه بیشتر. افتخار به رنگ پوست و عقل و هوش و اجداد و اجناس را توحش نیز نمی توان خواند زیرا در عالم وحش نیز از آن خبری نیست. انسان ممتاز از حیوان است، اما خود را ممتاز از انسان نیز می خواهد و آنجا که به دنبال امتیازاتی که بی زحمت در خلقت نصیبش شده می رود و آنچه را که فقط عبارت از تنوع است، اصل می گیرد و حقیقت می پندارد خطا می کند و سزاوار سرزنش می شود. حضرت بهاءالله آمده اند تا عالم انسانی را در این قرن پرانوار از این مذلت عظمی دور کنند، همانگونه که آمده اند تا در جمیع شئون برتری او را نسبت به حیوان تثبیت کنند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"در میان حیوانات تعصب جنسی در میان کبوتران این تعصب نیست کبوتر شرق با کبوتر غرب آمیزش کند. گوسفندان همه یک جنسند هیچ گوسفندی به دیگری نمی گوید تو گوسفند شرقی هستی من

انسان بذاته ممتاز از حیوان است. این امتیاز او را به مقام و مرتبتی والا می رساند. اما هر مقام و منزلتی از دست رفتنی است پس باید در حفظ آن کوشید. افتخار به این امتیاز و برتر بودن سبب عزت اوست. ولی انسان بذاته ممتاز از انسان دیگر نیست. امتیاز انسان ها نسبت به هم ناپایدار، زودگذر و وهمی است. افتخار به این گونه امتیاز تعصب می آورد و آن سبب اختلاف می گردد. این افتخار سبب ذلت است، موجب تنزل از آن منزلت عالی انسانی است، همان منزلتی که او را از عالم حیوانی برکشیده بود. انسان باید بتواند بر حیوان فخر کند اما نه بر انسان. زیرا این تفاخر او را از حیوان نیز پست تر می کند ؛ چه که در عالم حیوانات تفاخر نیست مگر اینکه انسان ها آن را در عالم پاک و بی شائبه توهّم کنند و در اشعار خود آن عالم را بیالایند. طاووس فقط به چشم انسان ها به پرهایش می

(ص) از حمیت جاهلیه می گفتند به عصری نزدیک به خود توجه می دادند؛ اما زمانی که این کلام از لسان جمال قدم جاری می شود به بیماری کهنه تری، بجا مانده از عصری دورتر اشاره می فرمایند. با این صفت در عین حال هم منشاء تعصب را بیان می فرمایند که نادانی است و هم تاریخی بودن آن را. این درد و بیماری مربوط به گذشته است؛ گذشته ای که نمی خواهد برود و ما را رها سازد ولی ما باید آن را ترک گوئیم. حمیت غیرت است. غیری باید باشد تا این احساس در من بجنبد. در تعصب، غیر، آن دیگری پست است. او نه فقط جدا و غیر از من است که فروتر از من است. این گونه دیگری را در برابر خود نهادن مستلزم فراموش کردن یک اصل اساسی است و آن این است که ما منشائی واحد داریم و به سوی مقصدی یگانه روانیم. به این لطیفه در کتاب مستطاب اقدس در همان بحث ترک تعصبات اشاره می فرمایند:

"عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان لیجدوا منکم عرف الرحمن. ایاکم ان تاخذکم حمیه

الجاهلیة بین البریة کل بدء من الله و یعود الیه انه لمبدء الخلق و مرجع العالمین."

تعصب یعنی آنچه به ما تعلق دارد، دیوانه وار دوست داشتن و آن را بر هر چیز ترجیح دادن و البته نه همین، که جز به دیده تحقیر بر بیرون از قلمرو مهر ننگریستن. زیرا یقین داریم که هیچ حقیقت زیبایی نزد آن بیگانگان نیست. به عبارتی تعصب یعنی خودپرستی، یعنی پرستیدن خود و شئون آن و بیزاری از غیر. تعصب یک آرایش قلبی است، آفتی است که عقل را نیز اسیر می کند و از کار باز می دارد و سرانجام انسان را از عالیتترین قوای مکنونه اش ممنوع و محروم می کند. تعصب کور است. متعدی است. بی انصاف است. چشم آدمی را می بندد و آنچه خوبی در جای دیگر است به محبوب خود نسبت می دهد. رفتار تعصب آمیز، رفتار مادری است که هر ناپسندی را که از فرزندش صادر می شود به حساب ساده لوحی و نادانی اش می گذارد و آنچه از همبازی او سر می زند از خبث درون و موزیگری اش می داند. این یعنی از دیگران

جدا شدن و آنها را طرد کردن و به سختی درباره آنها قضاوت کردن و برخورد با رأفت و رحمت ننگریستن و این اساس خرابی عالم است. قلم اعلی در ذکر مراتب اتحاد چنین می فرماید:

"از جمله اتحاد مقام است و اوست سبب قیام امر و ارتفاع آن مابین عباد برتری و بهتری که به میان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت. نفوسی که از بحر بیان رحمن آشامیده اند و به افق اعلی ناظرند باید خود را در یک صقع و یک مقام مشاهده کنند."

باید خود را در مقابل دیگران در مقام و مرتبه ای یکسان ملاحظه کرد. مشاهده بد می تواند جریان هدایت الهی را بر روی ارض دچار اختلال سازد. منشاء خرابی جهان، تصویری اشتباه درباره خود است آنگاه که در مقابل دیگران قرار می گیرد. تسلط جستن بر مثل خودی نظم عالم را برهم زده است. انسان سلطه جو، انسانی نامهربان است. علت فساد تعصب نیز همین است؛ در نهاد آن خودپسندی و نفرت هست. اما باید دانست وقوف به حسن خود غیر از تعصب به آن

حسن است. کسی که خود را تند هوش و زیرک می داند و به آن تعصب دارد هر چیزی را در دیگران به حماقت منسوب می کند. خودپسندی است که متعصب را در خود فرو برده و از دیدار حقیقی اشیاء عالم ممنوع ساخته است و این گونه بین او و حقیقت فاصله می افتد، آن هم درست همان زمانی که خود را مالک حقیقت نیز می داند و حال آنکه حقیقت هیچوقت به کسی تعلق نداشته است. حقیقت اسلام و مسیحیت جز به خداوند تعلق ندارد. ما فقط می توانیم به حقیقت نزدیک شویم و بوی حق و حقیقت خواهی بدهیم. این را باید اذعان داشت که کسی مالک حقیقت نمی گردد و آن را منحصر به خود نمی کند. پی به حقیقت بردن، غیر از حقیقت را متعلق به خود کردن است. همیشه دفاع متعصب نسبت به آئین های یزدانی در طول تاریخ، گونه ای دفاع از متعلقات خود بوده است و متعصبین آنگونه که ازاموال و املاک خود دفاع می کردند، متعرضین را به سزای خود می رساندند، غافل از آنکه حقیقت به چنین قیام و تعرضی نیاز ندارد. زیرا لازمه اینگونه حقیقت خواهی، محتجب شدن از برخی حقایق است و پیداست با پنهان داشتن حقیقت، وصال آن دیگر امری خیالی و وهمی خواهد بود. این ظهورات الهی یعنی حقایق ملکوتی بد نبودند؛ آنچه آنها را بد جلوه داد تعصب و توهم بود.

تعصب خشکی است. مانع حرکت فکر و ذهن است. عالمی که حاضر به قبول دلایل منطقی هم نیست، یعنی نمی تواند غیر از آنچه را دوست دارد و متعلق به خود می داند بشنود دیگر عالم نیست زیرا متفکر نیست. تعصب فکری ممکن است به فکر درست باشد. اما وقتی نسبت به فکر درستی تعصب حاصل شد، دیگر نمی توان به مبنای آن دست زد و وجودش را از آفات و نقائص انسانی محفوظ داشت. هر کسی به فکر خود عشق می ورزد و آن را درست می یابد اما اگر در عین محبت به فکر و نظر خود، دیگری را به خود راه ندهد و او را به علت مخالفت با فکر خود به سفاهت نسبت دهد، تعصب ورزیده است. اینست که مأموریم از هیچکس به تحقیر یاد نکنیم یعنی خود را از تعصب اندیشه سوز محافظه کنیم و بنیان مدارا و تساهل را در خود برنیندازیم. تحمل سخن آن کس که سفیهش خوانده ایم و نادانش می دانیم بسیار دشوار می شود. از احمق می گریزند؛ با او نمی سازند. از آنجا که بنیان تعصب در احساسات است نه عقل، هر کجا که فکر به تعصب برسد، دیگر فکر جاری نیست، یعنی دیگر تعقل وجود ندارد و روح از سیری که به واسطه عقل برایش حاصل بود بازداشته می شود. ما نه فقط مالک حقیقت نداریم، بلکه دشمن حقیقت نیز نداریم. اما کسانی که حقیقت را نفهمیده اند بسیاری آن کس که بتواند آفتاب را ببیند و هستی اش را از او بداند، نمی تواند نسبت به آن خصومت بورزد، مگر آنکه از نعمت عقل محروم و با هستی خود مخالف باشد. پس فقط نابینای حقیقت داریم. مردمان دو دسته اند: حقیقت بین و ناحقیقت بین؛ یا خورشید را می بینند و می ستایند یا از دیدارش محرومند و منکر. برنابینا رحم آوردن شرط انسانیت است،

پس نسبت به مخالف امر الهی تعصب ورزیدن شرط مروت و انسانیت نیست. دشمن ترین دشمنان امر ناقضین بودند با این وجود حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا در حق آنها از آستان الهی استرحام می کنند زیرا: " لا یفرقون بین الخیر والشر ولا یمیزون العدل والانصاف عن الفحشاء والمنکر و الاعتساف " و بر غیر ممیز باید رحم آورد.

تعصب نسبت به خود حقیقت نیز مذموم است زیرا نتایجی دارد. برای حقیقت نیز جنایت ها رفته است اما این نقص حقیقت نیست که ما به آن تعصب می ورزیم؛ بلکه نقص ماست که با حقیقت نسبتی ناروا داریم. مسأله تقوی در حرمت نهادن به آن اهمیت دارد. مخلص حقیقت، مخلص هر جلوه آن است و مخلص خود، حقیقت مقدس را مکتفی بذات نمی داند و در راه دفاع از کل حقیقت، حقیقت جزئی را می پوشاند و یا وارونه می کند و این دیگر دفاع از خود است نه حقیقت. آیا دشمنان امر مبارک، همه اتهاماتی که به ما نسبت می دهند، خود حقیقی می دانند؟!!

شیخ نجفی جزء اولین متعرضین و معاندین مکاری بود که فرمان داده بود با نشر اکاذیب در خصوص بهائیان، مردم را از آنها دور نمایند.

تعصب و تمسک

محبت تنها را نباید تعصب خواند. مهر فرزندان به والدین هر قدر هم شدید باشد نمی تواند تعصب باشد، مگر آنکه توأم با نفرت از سایر والدین باشد. محبت اگر نفرت نزاید تعصب نیست، تمسک است؛ به شیرینی به رشته ای متصل شدن و آرامش یافتن است. محبت روز افزون و خالص نه فقط مشکلی نمی آفریند بلکه سازنده است و حال آنکه تعصب مخرب است؛ نساخته و بیش از آنچه ساخته و گاه همان ساخته را ویران می کند. عشق به میهن اگر منجر به نفرت از سایر ملل نشود تحسین آمیز است اما اگر با آن نفرت منحوس ترکیب شود، آن وقت آن متعصب تصمیمی نمی گیرد و اقدامی نمی کند مگر آنکه به انهدام آن "منفورها" بیانجامد و از آنجا که ضرورتاً "عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن" و سعادت هموطنانش نیز به سعادت دیگر ملل

وابسته است، سرانجام آن نفرت محلّ سعادت وطن محبوبش خواهد شد. هیتلر با چنین تعصبی آلمان "محبوب" و آلمانی های محبوبش را بر اثر جنگ جهانی به کام ویرانی کشاند و چه دردآور که خود و ندانسته آنچه را دوست می داریم نابود کنیم. پس آن کس که بر سر شاخ بن می بُرد، متعصب است. تمسک راه محبت رفتن است و تعصب راه را بر نفرت گشودن است. تمسک برافروختن جان است و تعصب به کام نفس درافتادن است. خالق عالم و مطلع امرش را می توان دو گونه دوست داشت: عاشقانه و متعصبانه. محبت سید المرسلین را در قلب پروردن، تعالی روح است. اما اگر این محبت سبب نفرت از کسانی گردد، دین او و محبت به او را، به مخاطره افکندن است. حضرت بهاء الله می فرماید: "امرناکم بان تجعلوا انفسکم منزها عن حب الممکنات و عن بغضهم لئلا یمنعکم عن جهة و یضطرکم الی جهة آخر و کان هذا من اعظم نصحی علیکم ان انتم من الشاعرین" وقتی از ما می خواهند بی حب و

بغض به نزد حقیقت برویم که مبادا آن حبّ ما را به جهتی متمایل سازد و بغض از جهتی دور نماید، نه اینست که حبّ مذموم شده باشد بلکه از اجتماع این دو با هم باید ترسید. حبّی که در مقابل بغض آورده، حبّی که منطقه بندی کرده و مبغضان را بیرون انداخته است یعنی محبتی محدود و ناقص. متحری حقیقت باید از محبت و عناد با هم بپرهیزد و الا حبّ محض، تمسک و تقوی است نظر به این است که ما از کتب مقدسه قبل بر حقانیت ظهور کلی الهی استشهاد می کنیم و انتظار تاثیر آن بر قلوب محبان ظهورات ماضیه را داریم. اگر محبت صرفه آن پیامبران بزرگ را مذموم می دانستیم اینگونه استدلال نمی کردیم و اصلاً ما در حین تبلیغ امرالله پاکدلان را ترجیح می دهیم. محبت خالص آن بزرگواران سبب تنزیه و تطهیر قلب است. حضرت ولی امرالله از ما خواسته اند که ما متمسک باشیم نه متعصب. به رشته ای متصل بودن و میزان داشتن غیر از لایابالی بودن است که عین سرگردانی است. به مقتضیات عشقی مقدس عمل

کردن یعنی گستردن آن عشق تا بدانجا که نفرت از هیچکس در دل نماند. تمسک، دل را در چشمه زلال محبت شستن است و تعصب، روح را به آتش کین برافروختن.

گوناگونی تعصبات

ما به خیلی چیزها تعصّب داریم. یکی جنسیت است. فقط ارسطو نبود که افتخار می کرد که الحمدلله یونانی هستم نه غیر آن، آزادم نه برده، مردّم نه زن؛ بعد از قرن ها هنوز بسیاری چون او می اندیشند. تعصّب مذهبی که با محبت به امر مقدس و متعالی قرین گشته از سخت ترین این تعصبات است، آنقدر که ریشه کن کردن آن منوط به اراده الهی است زیرا سخت در حجاب ایمان مستور است؛ ظلمتی در نور پیچیده. حضرت بهاءالله می فرمایند:

"ضعینه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و اطفای آن بسیار صعب، مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلای عقیم نجات بخشد."

یکی دیگر از این تعصبات، تعصب لسانی است. تعصبی که ملت ها

حتی در نام گذاری ملل سایره گرفتار آن هستند. چنانکه "اعراب خود را عرب یعنی فصیح و دیگران را عجم یعنی عاجز از نطق می گفتند."

همیشه از راهی رفتن و به کاری اشتغال ورزیدن انحصار نظر می آورد. عادت و علاقه می آورد. پای در بند می کند و این عیب نیست اگر فی نفسه نیز آن راه منحصر به فرد باشد و البته تعداد چنین راههایی منطقاً یکی بیشتر نیست و عیب خواهد بود اگر آن فقط یکی از راه های وافی به مقصود باشد؛ مثل آنکه عبودیت به آستان الهی به طرق مختلف میسر باشد و ما فقط به یکی عادت کرده باشیم و طرق دیگر را نپسندیم و کراحت داشته باشیم اینجا ناگهان بدون وقوف در مسیر خدمت، در مسیر خیر دچار تنگی نظر و تعصب گشته ایم.

تعصبات گوناگون اند هر جا علاقه است پای تعصب نیز باز است: تعصب به رشته تحصیلی خود، تعصب به نوع عبودیت و خدمات امری خود، تعصب به استعداد خود و سرانجام به فکر خود متعصب بودن. در یک کلام تعصبات به

تعداد تعلقات قلبی ما هستند اما در آثار الهیه آن تعصباتی که بنیاد عالم را بیشتر بر باد داده اند نام برده شده نه اینکه تعصب به تعصبات جنسی و وطنی و دینی و ... خلاصه شود. این تعصبات ناروا ترین تعصبات است. تعصب به نژاد و جنسی که خداوند به وجود آورده و دینی که او به جهت اتحاد بشر نازل کرده و وطنی که زادگاه ما و آرامگاه ماست آن هم نه به اراده ما، جز تنگ نظری و نافهمی معنی دیگری ندارد.

نتیجه تعصب

جنگ ها، زاد و رود تعصبند. علت همه جنگ ها به فرموده طلعت میثاق تعصب است. در روابط اجتماعی نیز متعصب مسئول افکار دیگران می شود و متعرض آئین مردمان می گردد و از این رو به مضیقه گرفتار می شود. مضیقه ای مادی یا معنوی. در مقاله شخصی سیاح (ص ۱۷۷) حضرت عبدالبهاء عواقب این امر را چنین بیان می فرمایند: "حکومت جسیمه ایران زمانی که تعرض به وجدان نداشت طوائف مختلف در تحت لوای سلطنت کبری داخل و قائم و اقوام

متنوعه در ظل حکومت عظمی ساکن و خادم بودند... چون قانون تعرض آئین سایر طوائف به میان آمد و اصول مسئولیت افکار وضع و اساس شد ممالک وسیعه سلطنت ایران تناقص نمود و قطعات کثیره و اقالیم عظیمه از دست رفت."

و از جمله قطعات آشور و کلدان و توران را ذکر می کنند که زمانی جز ایران بزرگ بودند و بعد می فرمایند: "... حتی اکثر ممالک خراسان نیز به جهت تعرض وجدان و تعصب حکام از حوزه حکومت ایران خارج شد چه که سبب استقلالیت افغان و عصیان طوائف ترکمان فی الحقیقه این قضیه بوده والا در هیچ عهد و عصری از ایران منفصل نبودند." همین گونه که کشوری که بر اساس تعصب است نمی تواند اجزاء مختلفه را به خود راه دهد و در مضیق مادی می افتد، همین گونه نیز فکری که متعصب است از افکار مختلفه متغایره که هر کدام دریچه ای به جهانی از جهان های نامتناهی است و سبب رشد و تکامل فکر می شود محروم شده به مضیق معنوی گرفتار می شود.

تعصب غرض است و آن نیز مرضی است مرضی که به فرموده حق انسان را از عرفان حضرت واجب الوجود نیز منع می کند، تا چه رسد به آثار صنع و کمال او در مخلوق. حضرت عبدالبهاء از آن به "اغراض ذاتیه" تعبیر می فرمایند:

"اغراض ذاتیه عقل و فکر را مختل و رأی و تدبیر را تیره و تار و جهان بشریت را محروم از انوار روح می سازد. بعضی نفوس که عقول و افکارشان به علل اغراض ذاتیه مختل و روشنائی رأی و تصوراتشان به غبار خودپرستی و ظلمات منفعت شخصیه محجوب و مکدر و همتشان مصروف شهوات نفسیه و غیرتشان محول بر وسائل ریاسیه، علم مغایرت برافراخته و آغاز شکایت نموده اند."

از این تعبیر نباید گمان این رود که تعصب ذاتی آدمی است و بنابراین ترک محال است. بلکه متذکر می شوند که منشاء این اغراض سرشت و طبیعت آدمی است، یعنی نفس حیوانی او که در مقابل نفس رحمانی است. تعصب تمایلات و هواهای نفسانی است که بر اثر ضعف نفس رحمانی بر او چیره می

شوند و در کمال ناباوری سبب اختلال تفکر هوشمندان جهان می شوند. ممکن است شخص از قوای عاقله ممتازی نیز برخوردار باشد، اما به علت چنین بیماری که از طبیعت و ذات او سرچشمه گرفته و مجال بروز یافته، دیگر با تفکر به جهان حقیقت راه نمی برد. اینجا فکر و عقلی که دیگر سبب روشنائی نیست افول می کند. همه فعالیت های این قوه یعنی همه استدلالات و براهین او، ولو به ظاهر استوار بنمایند و حتی جاذب افکار مردمان گردند، سرانجام بطلان خود را آشکار می کنند، زیرا مصروف اثبات امیال نفس می شوند نه حقیقت. اینست که شخص دانشمند در حین تحقیق و تفکر باید بتواند خود را از این اغراض محافظه کند که مبادا هوس ها و آرزوهای نفسانی سرکوب شده، مستدل گشته، نظام صوری منطقی بیابد و به طرح نظریه بینجامد. یکی از اصلی ترین دلایل حملات فلاسفه روشنفکری و بنیان گذاران مارکسیسم و روانشناسی جدید به دین را باید در همین جا جست. انسانی که از بند نفسانیات رسته است، به کمالات حقیقی متوجه می شود. به چیزهای پست و ناچیز عشق ورزیدن پستی می آورد. انسانی که به رنگ پوست و نژاد خود عاشق است متعالی نیست و در این قطع ارتباط با ساحت برین، انسانیتش سرشته و مکشوف ناشده باقی می ماند. او دیگر انسانی و شاید حیوانی فرو افتاده در جهان خاک می باشد. انسانیت فراموش شده، همان حقیقت در حجاب مانده است و چون حقیقت نیست، توهم هست.

اینگونه است که انسان تن به فنا می دهد و لذا در کلمات آسمانی برای نجات او از این فنا، او را به ترک وهم فرا می خوانند. در کلمات مکنونه می فرمایند:

ای سایه نابود، از مدارج ذل وهم بگذر و به معارج عز یقین اندر آ. چشم حق بگشا تا جمال مبین بینی و تبارک الله احسن الخالقین گوئی."

"چشم حق بین" چشمان فارغ از تعصب است. چشم خود بین راه درک زیبایی را بر ما می بندد. چگونه قلبی که منزجر از هموعان خود است، منزلگاه حق است؟! آنکه هموع خود را به عت اختلاف در رنگ پوست و شک لب ها و چشم و موها نمی پسندد. نمی تواند "حق" را ببیند که در این تنوع حیرت انگیز جلال خود را ظاهر می سازد و نمی تواند "او" را ببیند که در همه جلوه هایش فریاست. اجتماع بشری وقتی رو به نابودی می رود که انسان هایش رشته های محبت بگسلند و هریک به تنهایی زندگی کنند. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"اجتناب و احتراز و خشونت سبب اشمئزاز قلوب و نفوس گردد و محبت و ملاطفت و مدارا و ملائمت سبب اقبال نفوس و توجه قلوب شود"

چشم حق بین بعد از ترک خودبینی حاصل می شود. چنین چشمانی به درستی بر همه آثار صنع او گشوده است و در هر صنعی جمال مبین حق را می بیند و تبارک الله احسن الخالقین می گوید و از راه صنع به صانع می رسد. پس ما فقط با ترک تعصب به دیدار حقیقی اشیاء و کائنات نائل می شویم. دیداری که در آن بیننده تمایلات نفسانی خود را در محیط منعکس نساخته و

محیط، طبیعت و حقیقت را یکجا و با هم دیدار می کند. چنین انسانی قضاوتش مصون از خطای غرض آلود خواهد بود از این روست که یکی از فرائض اصحاب شور اینست که قبل از ورود به محفل به آستان الهی روی آرند و طلب تأیید کنند. از او چشمان حق بین بطلبند. "تا" جامع"، "طبیعی" و "متعادل" گردند. اینها نشانه ها و علائم عدم تعصب است که حضرت ولی امرالله به آن اشاره می فرمایند:

"بہائیان باید سعی کنند کہ روحاً و فکرآ من جمیع الجهات جامع و طبیعی و متعادل باشند. ما نباید طوری رفتار کنیم کہ دیگران ما را متعصب انگارند..."

کسی که تعصب ندارد جامع است، چون به همه شیء ناظر است نه آنچه هوایش می پسندد. متعادل است، چون نسبت صحیح با اشیاء و امور دارد و طبیعی است، چون مقابله و معارضه با طبیعت و حقیقت آنها ندارد و آنها را آنگونه که هستند می بیند. برای قضاوت کردن باید ترک تعصب کرد. اگر قبل از فهمیدن همه مسأله، از

اوضاع و احوال و قرائن موجود مبادرت به صدور رأی نمائیم، مثلاً به محض طرح نظرات دوستان در انتقاد از امری، بلافاصله و قبل از اتمام آن، انتقادش را نامناسب و بی ارتباط با موضوع و تند بدانیم، یعنی دانستن قبل از شنیدن و شناختن قبل از دیدن، این همان پیش آگاهی نسبت به امور است که آفت قضاوت صحیح است همه ما احکام و آرائی آماده درباره برخی انسان ها داریم و اصلاً آنها را ندیده، می شناسیم! همانگونه که بسیاری، ما بهائیان را ندیده می شناسند! و همانگونه که شیخ عبدالحسین طهرانی که هرگز در مجلسی به ملاقات جمال قدم فائز نشده بود، آن حضرت را می شناخت! و به این لطیفه در لوح شکر شکن اشاره می فرمایند:

"یکی از معتکفین آن ارض کہ مشغول بزخرف دنیا است... و در لحظه ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و به خون این مظلومان رقم کشیده ..."

اینکه بدانیم کسی از مکانی خاص

می آید و زبان و ملیت و دینی خاص دارد، نباید حمل بر شناختن او شود فقط وقتی می توانیم از شناختن کسی سخن بگوئیم که خود او را به تمام دیده باشیم.

یکی دیگر از نتایج تعصب، گرفتار آمدن متعصب به تناقض است و آن وقتی است که چون مظلوم و منفورو مورد تعصب واقع می شویم در قلبمان نفرت به وجود می آید. البته این نفرت مادامی که متوجه خود عمل است پسندیده است؛ مظلوم آن قدر از عمل ظالمانه منزجر می شود که هرگز حاضر به تلافی مافات نخواهد بود. این انزجار سبب آزادی مظلوم از شرارت و رشد و تعالی حقیقی اوست. اما اگر نفرت از فساد به نفرت از فاسد و همه چیز وی بیانجامد به دام تعصب گرفتار شده ایم، زیرا نفرت از چیزی در غایت آن یعنی آرزوی محو منفور. وقتی منفور، صفتی ناپسند است غیر از وقتی است که منفور همه وجود و امور مربوط به یک انسان است. بی تردید در اینجا آرزویمان، آرزوی فناء چنین انسانی است، با خیریت احتمالی موجود در او. در حالی که

ممکن است چنین شخصی مثلاً از اهل ادیان الهیه باشد. پس یکی از متعلقاتش خیر است و نفرت نسبت به همه چیز او، نفرت از دین او نیز خواهد بود. احساسات تعصب آمیز که قوه عاقله را معطل ساخته و قدرت تفکیک اجزاء شیء منفور را از ما اخذ نموده سرانجام ما را به تناقض دچار می سازد زیرا متعصب، محبوبی دارد که خیر است و ابتدا شر منفور را در مقابل آن وضع می کند، که از آن احتراز می کند. در اینجا با نفرت نسبت به همه چیز منفور، متعصب جزءاً، از خیری رویگردان می شود که تماماً روی دلش بسوی اوست و تعصبش از برای اوست. این است که حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"اگر گره از کسی داری، از دینش نباشد مثلاً از فلان نصاری نباید از برای دینش از او گره کنی، ولی به واسطه اخلاق کثیف مثل دزد و حیز و قاتل را نباید معاشر شد."

یکی دیگر از نتایج تعصب که در آثار الهیه آمده، اینست که نفرت، نفرت می زاید و تعصب، تعصب. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"اگر شخصی از مؤمنین موحدین در حین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیه اظهار احتراز نماید و کلمه موحشه عدم تجویز معاشرت و فقدان طهارت را بر زبان راند، آن شخص اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شق القمر نیز بیند اقبال به حق ننماید و ثمره اجتناب این باشد که اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله بوده از آن نیز پشیمان گشته بکلی از شاطی بحر ایمان به بادیه غفلت و بطلان فرار نماید..."

تعصب با اینکه توهم است، عدم است، هادم است. پس عدم، این قدرت را از کجا بدست می آورد؟ از آنجا که تعصب نفرت است و نفرت هادم. محبت چه باشد و چه نباشد محرک است. قلب هائی که از آن خالی می ماند برای محو مسبب این ضایعه عاطفی با تلخکامی به جنبش و هیجان دچار می شود و دریغا که خود پیش از همه کس نابود می شود. جائی که مرکز عواطف و احساسات آدمی است از پا درمی آید و این دیگر انسان نیست که حس و حرکت می کند. اگر غارت می کند، شکنجه می دهد و حيله های تیره در کار می کند از آن روست که وداع انسانیت گفته است.

راه ترک تعصب

ترک تعصب دشوار است. زیرا تعصب از همان راهی به وجود آدمی داخل می شود که ایمان و محبت الهی. تعصب از طریق قلب به روح رخنه می کند و از آغاز کودکی به او دست می گشاید، با تعلیم و تربیت و به وسیله آنها که بر شخصیت کودک نفوذ دارند و کودک در مقابلشان بی دفاع است. این دشمن در وقت غفلت به وجود آدمی در می آید. راه بر آن بستن، راه بر دوستان بستن نیز هست و این از کودکان ساخته نیست که با دوستان بستیزند و دشمنی را از آنها دور کنند. پس این مراقبت باید از جانب محیط فرهنگی صورت گیرد. اگر کودک غافل است، محیط آموزش مذهبی نباید غافل باشد. پس باید متوجه ریشه های تعصب شد و به بیداری اجتماع آن را خشکانند. این است که قلم اعلی در کلمات فردوسی می فرمایند:

"کلمه الله در ورق هشتم از فردوس اعلی، دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را به شرایط دین تعلیم

دهند. تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین دارد ولکن به قدری که به تعصب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد."

باید اطفال را به اوامرو نواهی الهی آشنا کرد بدون آنکه در چشمه آلوده معرفت شنا کنند. زیرا در این صورت دانائی در حوزه اوامر و نواهی و صورت و ظاهر دین به انجام رسیده و تا ساحت باید و نباید بیشتر نیست و جهالت در منطقه عرفان و ایمان و باطن و اصل حقیقت. آن ظاهر باید به این باطن متصل باشد و الا دانائی جزئی در سرزمین نادانی های عمیق چه ثمری خواهد داد؟ حضرت ولی امرالله می فرمایند:

"مادام که سعی و مراقبت مستمر شما بر آن است که طفل در محیط مذهبی کامل پرورش یابد توجه شدید به این نکته لازم و ضروری است که وی را از کلیه عواملی که ممکن است در روحیه او تعصبات مذهبی ایجاد و افق بصیرت روحانیش را مضیق و محدود نماید بر حذر دارید" (ترجمه)

می توان آنگونه که در گذشته تربیت می کردند به جای عشق الهی، رعب خداوند و مخافت دوزخ را در نهادشان ودیعه گذاشت. می توان آنها را آنگونه آموزش داد که پندآموزی از شهادت مسیح و امام حسین جایش را به نفرت اندوزی از کلیمیان و اشرار بسپارد. می توان مانند آن دختر خردسال مسیحی در قرون گذشته چنان مالا مال از نفرت یهودیان شد که وقتی در سنین رشد و کمال می شنود مریم عذرا کلیمی زاده بوده، اقرار می کند که دیگر نمی تواند وی را با آن عشق و خلوص دیرین دوست بدارد.

پس باید قلوب کودکان را سرشار از عشق الهی کرد، آنگونه که مقتضای این عشق است و عشق خدا مستلزم نفرت از غیر او و مخلوق او نیست. اما چگونه می توان تعصب را محو کرد؟

از آنجا که تعصب آرایش نفس خود است، خود ما نیز باید در رفع آن بکوشیم. دری که خود ببندی، خود نیز باید بگشائی؛ بی کمک غیر. دیگران عاجزند چشمانی را که می خواهد بسته باشد باز گذارند. در کلمات مکنونه می فرمایند:

"حکمای عباد آنانند که تا سمع نیابند، لب نگشایند... پس باید حبه های حکمت و علم را در ارض طیبه قلب مبذول دارید و مستور نمائید تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید نه از گل."

پندی حکیمانه می دهند: باید به جستجوی صاحبان سمع رفت اما اینها چه کسانی هستند؟ به تلویح می فرمایند آنها صاحبان افنده پاک هستند. قلب باید پاک باشد تا صاحب آن سمع معنوی یابد. شرط برخورداری از این فیض مبرور اینست که شخص بدست خود قلبش را صفا دهد؛ این کوشش باید از جانب خود او صورت گیرد. کافیت به اول تعلیم قلم اعلی توجه کنیم و به تطهیر جان و دل کوشیم: "فی اول القول املک قلباً جيداً حسناً منیراً..."

انسان به اندازه ای که در زدودن تعصبات توفیق یابد، می تواند "جمال مبین" حقیقت را ببیند و به اندازه ای که از انصاف بهره مند باشد، به همان اندازه به جمال قدم نزدیک تراست:

"احب الاشياء عندی الانصاف لا ترغب عنه ان تکن الی راغباً و

لا تغفل منه لتكون لي امينا..." اینجا شخص بهائی که به تربیت اهل عالم همت گماشته در دوست متعصب "بنگرد و سببی را بر این مهر بیابد و چه سببی بالاتر از اینکه انسان های ضعیف سزاوار توجه و محبت اند؟ یک بهائی فقط وقتی می تواند بر این موقعیت دشوار غلبه کند و کسی را دوست بدارد که او را دشمن می دارد، که از خودش بگذرد. وی باید بتواند نفسش را بشکند و آن را فراموش کند. در این صورت خواهد توانست بر آن قلب سخت دست یابد. وی در این تقرب به متعصب می کوشد تا محاسن او را بجوید تا او را کشف کند. این گونه او را در تمام وجودش به خود راه می دهد؛ فقط از یک وجه و یک سمت با او روبرو نمی شود. آن متعصب کسی نیست که هیچ قابلیت و ارزشی ندارد زیرا که از مهم ترین حقایق غافل مانده است، بلکه او گلی است ناشکفته و سیف پرجوهری که در غلاف تیره این غفلت پنهان گشته است. این گونه بر او نگرستن و صنع او را کامل دیدن، به مکاشفه تمام وجوه شخصیت او نائل آمدن و او را از تاریکی به در آوردن است. دیگر حقیقتی روشن و آشکار بر شخصی

اینجا شخص بهائی که به تربیت اهل عالم همت گماشته در وضعیت دشواری قرار می گیرد: ۱- از طرفی می داند که علاج این کینه، مهر است. ۲- از طرف دیگر باید بتواند کسی را دوست بدارد که خود او را منفور می داند. چگونه می توان بر این دشواری غلبه کرد؟ به نیروی حکمت الهی که سرچشمه اش عشق است و باید دانست که در آن فقره از کلمات مکنونه قاعده حکمت به چه کسی تعلیم می دهند؟ چه کسانی باید از حکمای عباد نیز باشند؟ عاقلان از حرکت باز مانده یا عاشقان متحرک از حکمت دور مانده؟ به واقع از دلدادگان سودائی طلب حکمت ورزی می کنند. عشق برانگیختنی است اما حکمت آموختنی. پس عشق را مزین به اکیلی خردمندی الهی می پسندند. اینجا مراد از عقل، عقل مصلحت شخصی اندیش نیست، بلکه عقلی است که هادی او عقل کلی الهی است. حکیمی است که دل با خدایش دارد. پس باید بتواند صدرش را وسیع گرداند و نظر در دیده جان

آنسوی انصاف جمال ایهی است. محبوب کائنات. دور شدن از انصاف در هر وضع و مقامی دور شدن از اوست. قدری باید در حکم مستوره در کلمات مکنونه در فوق تأمل کرد: آیا به حکمای عباد پندی به جهت آسودگی می دهند و آنها را فقط در مقابل قلوب طاهره مسئول می دانند؟ آیا حکیم فقط جوینده قلب طاهر است یا در ساختن آن نیز مداخله دارد؟ پیدا است حکمت، رتبه کمال و بلوغ آدمی است و حکیم کسی است که به مقتضای زمان عمل کرده و تا حصول پاکی قلب متعصب، ابلاغ کلام الهی را به او به تاخیر می اندازد، اما تا آن زمان نیز از کوشش باز نمی ایستد. زیرا می داند حقیقت تعلقش به قلب است و مفهوم و معقول بودن آن کافی نیست تا مورد پذیرش تمام و کمال قرار گیرد؛ ما حقیقت را نیز باید دوست بداریم تا بپذیریم. تعصب قلب را سخت می کند اما این دژ تسخیر ناپذیر نیست، زیرا محبت به دلربائی به داخل حصارهای آن قدم می گذارد. در

پنهان و در حجاب عرضه نمی ایم، آن حقیقت نیز در معرض مهر همین است که آن را جذاب و داریم، بلکه از طریق ارتباطی عالی ورزیدن طالبان قرار گیرد. حقیقتِ خواستنی می نماید و بر تمام روح و انسانی، واسطه ایصال حقیقت صرفاً معقول، نسبت به ما بی طرف ما حاکم می سازد. ۱۱ بهمن ماه واضح و آشکار به شخصی که است غم ما را ندارد، پس ما نیز در ۱۳۷۴، تقدیم به آستان الهی درک شده و در نتیجه واضح گشته قبال آن مسئولیتی احساس نمی به نام خواهر دلبنده شیوا، ساکن است می شویم. اینجا اجازه می کنیم و حال آنکه امر مقدسی که ملکوت ابهی دهیم تا همانگونه که خود به مورد عاطفه ماست متوجه ماست و (این مقاله در پژوهشنامه شماره ۱۵ حقیقت متعالی تعلق خاطر داریم و از برای ماست. اگر ما نبودیم از نیز چاپ شده) رابطه ای شخصی با آن برقرار کرده آسمان مشیت الیه نازل نمی شد و

یادداشتی بقلم جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی که به خواهش یکی از دوستان در دفتر یادبود او مرقوم داشته بودند.

جناب فتای مهر عطای پارسی گوهر همیشه شادمان و برومند باد

خواستید چند واژه بیادگار بنگارم شاعر گفته:

حقّ جان جهان است و جهان جمله بدن اجناس ملائکه حواس این تن
ارکان و عناصر و موالید اعضاء توحید همین است و بواقی همه فن
دیگری گفته:

عالم چو کتابی است پراز دانش و داد صحاف قضا و جلد او بدء و معاد
شیرازه شریعت و مذاهب اوراق اَمّت همه شاگرد و پیمبر استاد
همه در باره معرفت حقّ با لسان تکوین چنین خوانند:

اعتصام الوری بمعرفتک عجز الواصفون عن صفتک
تب علینا فاننا عجزاء ما عرفناک حقّ معرفتک
شیخ شبستری گفته:

مسلمانی اگر کعبه پرستی است پرستاران بیت را طعنه از چیست
دیگری گفته:

هزار سال ره است از تو تا مسلمانی هزار سال دگر تا بشهر انسانی
شاعر دیگر نیکو دستوری سروده:

صد خانه اگر بطاعت آباد کنی به زان نبود که خاطری شاد کنی
گر بنده کنی بلطف آزادی را بهتر که هزار بنده آزاد کنی

و جوهر کلّ دستور ها و سخنان بزرگ این کلام مقدّس الهی است که فرمودند: "طوبی لمن اصبح قائماً علی خدمة العالم"
در حقّ آن جوان عزیز ارجمند روحانی همیشه طلب و آرزوی برومندی و ارجمندی و خدمت بامر الهی دارم.

فاضل مازندرانی

نمونه هائی از اشعار شعرای ایران

از رودکی تا عصر حاضر

فردوسی

بهر روز جبّاری

فردوسی یکی از بزرگترین شعرای ایران است و شاهنامه او که متجاوز از پنجاه هزار بیت است اثری است جاودانی که از شاهکارهای ادبیات فارسی بلکه ادبیات جهانی محسوب میگردد. فردوسی در شاهنامه ضمن شرح تاریخ ایران و داستان های کهن در نهایت زیبایی و روانی به بیان مسائل اخلاقی و اجتماعی نیز می پردازد و اندرزهای حکیمانه میدهد که در نوع خود بی نظیر است. فردوسی را زنده کنند زبان فارسی میدانند. زبان پاک و متانت کلام او در میان شعرای بزرگ ایران بی نظیر بود.

فردوسی در محلی به نام باژ نزدیک طوس واقع در خراسان متولد شد و در همان جا در سال ۴۱۱ هجری قمری مطابق با ۱۰۲۰ میلادی درگذشت.

نمونه آثار

بهشت سخن

جهان کرده ام از سخن چون بهشت	از این بیش تخم سخن کس نکشت
بنا های آباد گردد خراب	ز باران و از تابش آفتاب
پی افکندم از نظم کاخی بلند	که از باد و باران نیابد گزند
نمیرم از این پس که من زنده ام	که تخم سخن را پراکنده ام

مشوغره

چو چشمه بر ژرف (۱) دریا بری	به دیوانگی ماند این داوری
مشوغره (۲) ز آب (۳) هنرهای خویش	نگهدار بر جایگاه پای خویش

راز زمین

زمین گرگشاده کند راز خویش نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از شهریاران بود برش پر ز خون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش پر از ماهرخ جیب (۴) پیرامنش

هنرمند

هنرمند با مردم بی هنر به فرجام (۵) هم خاک دارد بسر
ولیکن از آموختن چاره نیست که گوید که دانا و نادان یکیست؟
بیاموز و بشنو زهر دانشی بیابی زهر دانشی رامشی (۶)
زمانی میاسای (۷) ز آموختن اگر جان همی خواهی افروختن

گیتی

که گیتی سرائی است پرآی و رو (۸) کهن (۹) شد یکی دیگر آرند نو

جامه عاریت

کهن جامه خویش پیراستن (۱۰) به از جامه عاریت (۱۱) خواستن

سرای کهن

الا ای خریدار مغز سخن دلت برگسل زین سرای کهن
کجا چون من و چون تو بسیار دید نخواهد همی با کسی آرمید
اگر ز آهنی چرخ بگدازدت چو گشتی کهن نیز ننوازدت
چو سرو دلا رای گردد به خم خروشان شود نرگسان دژم (۱۲)
همان چهره ارغوان زعفران سبک مردم شاد گردد گران
اگر شهریاری و گرزیر دست به جز خاک تیره نیابی نشست

۱- ژرف: عمیق ۲- غره: مغرور ۳- آب: ارزش ۴- جیب: گریبان ۵- فرجام: پایان ۶- رامش: آسایش، شادی ۷- میاسای: آرام نگیر ۸- آی و رو: آمد و رفت ۹- کهن: کهنه و قدیمی ۱۰- پیراستن: مرمت کردن ۱۱- عاریت: موقتی ۱۲- دژم: غمگین

شمعی که در حسن آباد رفسنجان افروخته شد، شعله آن تا سواحل جزائر قناری را نورانی نمود شرح مختصری از ایمان و خدمات دو برادر به نام های آقا محمد طاهر و آقا محمد صالح و بستگان آنان

منیره هدائی (ذوالفنون)

قبلاً لازم میدانم از مراجع و افراد نامبرده ذیل که اسناد و اطلاعات لازمه جهت تنظیم این مقاله را در اختیار اینجانب قرار داده و به نگارش آن تشویق و تحریص فرموده اند تشکر نمایم: دائرة مطالعة نصوص و الواح بیت العدل اعظم، خانم شهرناز خراسانی و جناب عیسی طاهری که قسمت عمده این مقاله براساس اطلاعات ایشان تهیه و تنظیم شده و نیز بعضی از نواده ها و افراد فامیل محترم طاهری و جناب دکتر ضیاء هدائی.

حسن آباد یکی از دهات رفسنجان و در دو فرسنگی این شهر قرار دارد. در اثر خدمات صادقانه جناب آقا محمد علی که از یزد عزیمت نموده و در حسن آباد ساکن شده بود تعداد زیادی از اهالی ده و ساکنین رفسنجان به امر مبارک ایمان آوردند. دو تن از مؤمنین اولیه دو برادر جوان به نام های آقا محمد طاهر و آقا محمد صالح می باشند. در آن ایام سفرهای تشویقی و تبلیغی نفوس مقدسه ای چون ایادی امرالله جناب ابن ابهر و نیز ناشر نفعات الله جناب حاجی میرزا حیدر علی موجب گردید که مؤمنین اولیه و جوانانی مانند آقا محمد طاهر و آقا محمد صالح قیام به خدمت نموده و به زودی حسن آباد یکی از مراکز مهم امری ایران گردید و امرالله به سرعت ابتدا در این نقطه پیشرفت نمود و سپس به رفسنجان و سایر دهات آن سرایت کرد. اولین محفل روحانی این ده اوائل دوره حضرت عبدالبهاء و تقریباً همزمان با تشکیل اولین محفل روحانی طهران در سال ۱۳۵۱ هجری قمری تأسیس شد و اعضاء آن توسط ایادی امرالله جناب ابن ابهر انتخاب گردیدند. از آنجا که مالکین آن ده بهائی و با نفوذ بودند احباء آزادانه به هدایت مردم پرداخته تشکیلات امری مرتباً برقرار و اعیاد و جشن ها با شوق و شور برگزار میشد. شورش و بلوای یزد در بهار ۱۳۹۱ میلادی در زمان حکومت شاهزاده جلال الدوله که موجب گردید در یک روز هفت تن از احبای بی گناه را با شکنجه و عذاب شهید نمایند سبب تحریک مردم عوام رفسنجان گردیده و بیم آن میرفت که وقایع یزد به رفسنجان نیز سرایت نماید و این امر موجب پراکندگی احباب و متفرق شدن آنان گردید از جمله دو برادر آقا محمد طاهر و آقا محمد صالح چندین ماه در کوهستانهای اطراف متواری و سرگردان بودند تا پس از برقراری آرامش توانستند به محل خود مراجعت نمایند.

آقا محمد طاهر و آقا محمد صالح در همان ایام جوانی و اوائل دوره میثاق حدود سالهای ۱۸۹۳ چندین ماه حضور حضرت عبدالبهاء مشرف بودند و مورد لطف و عنایت مبارک قرار گرفته و مخاطب این کلمات گهربار گردیدند:

هو الله - ای دو بنده صادق جمال ابهی در بساط میثاق عزیزید و در

عالم وجود با فرهنگ و تمیز هر چند شما از صهبای محبت الله شوری انگیختید و شیر و شکری آمیختید و به کام مشتاقان ریختید ولی باید بیش از این بکوشید و بجوشید و بخروشید تا آن صفحات معرض آیات بینات گردد و منشاء بشارات ربّ الآیات شود...."

در احیان تشرف آنان حضرت عبدالبهاء ضمن بیاناتی درباره کرمان به سرنگون شدن علم ظلم و طغیان و برقراری عدالت در آن صفحات اشاره فرمودند پس از مراجعت آنان به رفسنجان بیانات مبارک مصداق یافت و با در گذشت حاجی محمد خان پسر حاجی محمد کریم خان که در آن زمان بجای پدر رئیس روحانی فرقه شیخیه کرمان و مخالف امرالله بود از قدرت و نفوذ شیخیه کاسته شد و رو به ضعف و انحطاط نهاد و جامعه بهائی به سرعت گسترش یافت و نفوس زیادی به امر مبارک اقبال نمودند.

اینک شرح حال جناب آقا محمد طاهر به اختصار ذیلاً درج می گردد:

جناب آقا محمد طاهر پس از چند

ماه اقامت در اراضی مقدسه و استفاده از محضر حضرت عبدالبهاء با سرور و شادی به رفسنجان مراجعت و عاشقانه به خدمت امر قیام کرد و تا واپسین دم حیات لحظه ای درنگ ننمود. در هنگام وداع حضرت عبدالبهاء با نوید تشرف ثانی ایشان را مطمئن و امیدوار می فرمایند و همین مسئله بطوریکه ذیلاً ذکر خواهد شد موجب نجات ایشان از دست دشمنان امر می گردد:

سالها پس از مراجعت از ارض اقدس شبی فراشان حکومتی از دیوار خانه وارد منزل شده و ایشان را مورد ضرب شدید قرار داده و به شدت چوبکاری نمودند بطوری که اثرات آن تا آخر عمر در انگشتان پا باقی بوده است. پس از آن جلوی باغچه آورده که شهید نمایند. آقا محمد طاهر بغتاً به یاد می آورد که حضرت عبدالبهاء وعده تشرف ثانی را داده و همین امر باعث قوت قلب شده و با شجاعت و شدت میگوید چرا معطلید و مرا زودتر نمی کشید این کلمات را آن چنان با شدت و شهامت ادا مینمود که فراشان حکومتی پریشان و از سالها پس از مراجعت از ارض اقدس شبی فراشان حکومتی از دیوار خانه وارد منزل شده و ایشان را مورد ضرب شدید قرار داده و به شدت چوبکاری نمودند بطوری که اثرات آن تا آخر عمر در انگشتان پا باقی بوده است. پس از آن جلوی باغچه آورده که شهید نمایند. آقا محمد طاهر بغتاً به یاد می آورد که حضرت عبدالبهاء وعده تشرف ثانی را داده و همین امر باعث قوت قلب شده و با شجاعت و شدت میگوید چرا معطلید و مرا زودتر نمی کشید این کلمات را آن چنان با شدت و شهامت ادا مینمود که فراشان حکومتی پریشان و از

کشتن وی منصرف شدند. بعداً مبلغی از ایشان و سایر بهائیان گرفته به حاکم رفسنجان می دهند ولی احباء ساکت ننشسته و به حاکم کرمان که شخص منصفی بوده شکایت و تقاضای رسیدگی می نمایند. او هم طی تلگرافی به محمد تقی خان حاکم رفسنجان دستور می دهد هر چه زودتر به این قضیه رسیدگی نموده و هر مبلغ که از بهائیان گرفته اند فوراً به صاحبانش بپردازند و رضایت آنان را فراهم نمایند.

جناب آقا محمد طاهر پس از این واقعه همچنان با شوق و شور به فعالیت های امری مشغول و فضل حق شامل حال و گشایش و برکت مادی حاصل گردید و در حالی که از ثروت و مکنت برخوردار بود به مصداق بیان مبارک جمالقدم در کلمات مکنونه در زمره قلیل نفوسی بود که ثروت و غنا هیچگاه او را از انجام وظایف روحانی و خدمت به آستان الهی باز نداشت. خدمات صادقانه اش همواره مورد قبول و عنایت حضرت عبدالبهاء بوده و طی الواح عدیده مراتب سرور خاطر خویش را ابراز فرموده و ایشان را به

خدمات بیشتر تشویق و تحریص می فرمودند. شاهد بارز این الطاف و عنایات لوح مبارک ذیل است:

" هو الله - ای طاهر باهر الحمد الله در میدان عرفان سیف شاهی و در افق محبت الله نجم زاهر سبب سرور خاطری و مذکور به لسان این ذاکر هر چند به نور محبت الله روشنی امیدوارم روشن تر گردی و خیل عاشقان را رهبر و سرور گردی. آهنگت جانبخش گردد و نعمات عود ورود و چنگت آن صفحات را به حرکت آرد. بندگان جمال مبارک را چنین سزاوار که هر دم نغمه ای زنند و در هر ساعتی شعله ای برآرند تا سبب سرور روحانیان گردند و فرح قلوب ربانیان شوند و علیک التحية و الثناء ع "

جناب آقا محمد طاهر چندی در حسن آباد سکونت داشته و سپس در رفسنجان ساکن گردیده و در هر دو نقطه عضو فعال محفل روحانی و مصدر خدمت بوده است.

سخنی چند در مورد تضيقات امری در رفسنجان

یکی از آخوندهای متنفذ رفسنجان

به نام سید یحیی هجری پس از پایان تحصیلات فقهی درحوزه علمیه قم به رفسنجان مراجعت نمود و برای کسب شهرت و جلب توجه مردم کتاب ردیه آواره به نام کشف الحیل را هر روز و هر شب در بالای منبر می خواند و مردم را به فساد و شورش علیه بهائیان تحریک مینمود. چون نزدیک نیمه شعبان و به اصطلاح تولد امام زمان بود در بازار و غیره چراغانی و جشن برقرار میشده است در نظر داشتند به منازل احباء حمله نموده و قتل عام نمایند. بسیاری از احباء از شهر متواری و به دهات و اماکن امن پناه برده بودند. محفل روحانی رفسنجان به محض اطلاع از این قضیه با محفل روحانی کرمان تماس گرفته و برای جلوگیری از این بلوا و آشوب سریعاً اقدام نمودند.

یکی دو روز قبل از نیمه شعبان عده ای نظامی به سرکردگی یاور حسین که شخص منصف و بیطرف و تاحدودی از امر مطلع بود به رفسنجان وارد شدند. در شب نیمه شعبان نظامیان دو به دو سوار بر اسب در بازار که جشن و چراغانی بود گردش مینمودند در حالی که

مغازه های احباء باز و حتی خود آنان نیز حاضر بودند. به این ترتیب از هر گونه اغتشاش و آشوب جلوگیری به عمل آمد.

فردای آن روز یاور حسین در نظر داشت آخوند مذکور را مجازات و تبعید نماید ولی بنا به دستور محفل روحانی رفسنجان جناب آقا محمد طاهر در این کار دخالت و ممتد کر می شود که چنانچه وی دست از توهین به مقدسات امر و ایجاد آشوب و بلوا بردارد از تبعید و مجازات او ممانعت میشود. در نتیجه این مذاکرات آخوند نامبرده با دادن ضمانت قطعی آزاد شد. و همانطور که تعهد نموده بود از آن پس ابداً مخالفتی با امر و احباء نداشت. حتی در جلسه تذکر جناب آقا محمد طاهر شخصاً شرکت نمود. فرزندانش با خانواده طاهری نیز همچنان روابط صمیمانه داشتند.

بستگان جناب آقا محمد طاهر

جناب آقا محمد طاهر در ایامی که به زیارت مقامات متبرکه نائل و از فیض لقای حضرت عبدالبهاء حظ موفور می برد به یاد بستگان خود بود و با خضوع و خشوع از محضر مبارک رجا نمود که با صدور

الواحی آنرا مسرور و مفتخر فرمایند. حضرت عبدالبهاء مظهر فضل و عطا تمنای ایشان را اجابت فرموده و الواحی چند به افتخارشان نازل و آنان را به خدمات بیشتر تشویق و تحریص فرمودند. شرح حال بعضی از مخاطبین این الواح ذیلاً به اختصار ذکر میگردد.

قبلاً باید یاد آور شوم که جناب احمد پدر آقا محمد طاهر همیشه ساکت و آرام بوده و هیچوقت مخالفتی با امر نداشته و در جوانی صعود نموده است. بی بی زینب مادرشان مؤمن بوده و در زمان حیات افتخار وصول لوحی از حضرت عبدالبهاء را داشته است. پس از صعود او و جهت آموزش روح ایشان این مناجات از قلم مرکز میثاق نازل شده است:

ای ربّ کریم کنیز خویش بی بی زینب را به نور مغفرت زیب و زینت بخش و غریق دریای غفران فرما از هر آلودگی پاکیزه نما و در عالم انوار در آر و در آستان رحمانیت مقرب کن پرده گناه بدر و جمال عفو و غفران بنما توئی بخشنده و آموزنده و مهربان.

عبدالبهاء عباس

درویشة رفسنجانی

" در آسمان رفسنجان ستاره ای درخشید که نورش قلوب تیره و تار را تابناک ساخت و اشعه نور محبت اللہ که وجودش را مشتعل ساخته بود بر نفوس کثیره ای که در ظلّ امر الهی دچار ظلم و جور اعداء گردیده بودند بتابید و ایشان را از کثرت ایذاء و اذیت آن اعداء لدود برهانید به حدّی که از مشاهده روی پر نورش مجوسین و مجروحین در غل و زنجیر به شوق و شفع آمده درد خویش را فراموش می کردند. آن زن دلیر و شجاع با لطف و مرحمت مخصوص به خویش به خدمت ایشان می پرداخت و تهیّه خوراک و لباس و نظافت ایشان را امری ضروری و واجب میدانست.

چون قریحه ای خوش و طبعی نیکو داشت با گفتن اشعار آبدارش دل مظلومین را شاد میساخت. (کتاب اختران تابان - جلد اول - صفحه ۳۳۰) ستاره تابناک و شاعره خوش قریحه و گرانقدر بی بی فاطمه دختر حاجی محمد طاهر رفسنجانی (جدّ پدری جناب آقا

محمد طاهر) میباشد. در شعر خود را درویشه نامیده و به درویشه رفسنجانی مشهور گردید و در بین فامیل به خاله بی بی فاطمی معروفست.

درویشه در رفسنجان بوسیله مبلّغ امراللہ جناب آقا محمد علی که جهت هدایت نفوس از یزد به رفسنجان عزیمت نموده بود و قبلاً در این اوراق به خدمات ایشان اشاره شده است به امر مبارک اقبال نمود. پس از تصدیق با شور و اشتعال به تبلیغ امراللہ و خدمات روحانی قیام نمود و تا آخر حیات لحظه ای غفلت نورزید.

درویشه شاعری خوش قریحه و با ذوق و در بدیهه سرائی مهارت داشت و شعرای معروف اشعارش را ستوده اند.

در جلد دوم کتاب شعرای قرن اول بهائی نیز نام این بانوی شاعره و پر شور در ردیف شعرای نامدار بهائی درج گردیده است.

درویشه دو بار ازدواج نمود. از همسر اولش آقا میرزا حسین ساعت ساز دختری به نام رخساره داشت که با ناصرالدوله فرمانفرما پسر عموی ناصرالدین شاه ازدواج نمود

و بعدها در طهران ساکن شد. درویشه در حضور فرمانفرما فی البدیهه اشعاری می سرود که مورد تحسین و تمجید قرار میگرفت. پس از فوت شوهرش با کلانتر رفسنجان ازدواج کرد و دارای دو پسر به نام های عیسی خان و یحیی خان گردید. عیسی خان به امر مبارک ایمان آورد و همواره در تبلیغ امرالله و خدمات روحانی مادر را یاری می نمود.

همانطور که اشاره شد درویشه شاعری خوش سخن و ذوقی سرشار و طبعی روان داشت. از جمله اشعاری که در وصف بهاء سروده ابیات ذیل است:

به بها نبوده مرا سری به رهش و گرنه فدا کنم
ز دو دیده کورم اگر که من نظری به غیر بها کنم
چو به گوش خود سخنی دگر تو غیر حق نشنیده ام
به زبان به غیر حقت بها متحیرم چه ثنا کنم
چه شده است ورد من این سخن بزنند گردنم ارز تن
به ندای رب بهاء بهاء زنی بریده نوا کنم
خجلم ز دست کوتاه خود که نگشته لایق درگهت
که زسوز سینه برآورم و به درگه تو دعا کنم
من و وصلت ای شه لامکان به خرابه شه نکند مکان
کنم افتخار به دو جهان که به دل خیال تو جا کنم
به ره صراط تو با یقین به دو پا ستاده ام و غمین
همه غم بود از همین که خدا نکرده خطا کنم

نمونه دیگر اشعار او این دو بیت است:

دوش دیدم دلبرم گیسو به دوش انداخته

زان به دوش انداخته خلقی به جوش انداخته
هر شکنج تار زلفش حاجتی سازد روا
حاجت ما را چرا در پشت گوش انداخته
یکی دیگر از بستگان آقا محمد طاهر که در حسن آباد به امر مبارک ایمان آورده و مصدر خدمت گردید بی بی شهربانو خواهر آقا محمد طاهر می باشد. غیر بهائیان او را "فاطمه زهرای بهائیان" می نامیدند. اوزنی مؤمن و فداکار بود و در پذیرائی از مبلغین و مشوقین و مبتدی ها با وجود امکانات محدود آن زمان به دل و جان میکوشید. پس از چندی با خادم و مبلغ امرالله جناب آقا محمد علی که قبلاً در این اوراق از خدمات ایشان یاد شده است ازدواج نمود. او همواره مشوق و محرک همسرش در خدمات روحانی بود.

سایر فامیل و بستگان آقا محمد طاهر به تدریج در حسن آباد و رفسنجان به امر مبارک اقبال نموده و هر یک به نحوی در پیشرفت امرالله در آن نواحی مؤثر بوده و خدماتشان شایان تحسین می باشد ولی ذکر تمامی آنان در این اوراق میسر نیست.

آقا محمد طاهر پس از چندی با رخساره خانم دختر عیسی خان

ازدواج نمود و دارای دو پسر و شش دختر گردید. عباسعلی خان پسر بزرگ ایشان در سن جوانی صعود نمود و پدر و مادر تا آخر عمر داغ دار و همه فامیل و دوستان از فقدان جوانی مؤمن و با استعداد محزون بودند. پسر دوم ایشان به نام عیسی خان اکنون در قید حیات و در جزائر قناری سکونت دارد. شمه ای از خدمات ایشان در این اوراق درج خواهد شد.

دو دختر بزرگ آقا محمد طاهر که در زمان پدر ازدواج کرده بودند به ملکوت ابهی صعود نموده ولی چهار دختر ایشان اکنون در قید حیات و در ایران و سایر کشورها سکونت داشته و خود و فرزندان و کلیه افراد خانواده در ظل امر مبارک و به انجام وظایف روحانی مشغولند.

فرنگیس خانم دختر بزرگ آقا محمد طاهر با جناب عبدالمهدی فلاح زاده نوه آقا محمد علی که قبلاً به خدمات ایشان اشاره شده است ازدواج کرده و در اواسط نفشه ده ساله با فرزندان به مراکش مهاجرت نموده و مدت ۱۲ سال در آن کشور به خدمات روحانی

مشغول بودند. همکاری و مشارکت جناب فلاح زاده در خرید اماکن متبرکه و مقامات شهداء مورد تمجید و رضایت حضرت ولی عزیز امرالله بوده است.

روح انگیز خانم دختر دوم آقا محمد طاهر با جناب محمد هدائی فرزند شهید ارجمند آقا میرزا محمد هدی ازدواج نمودند. آقا محمد طاهر و همسرشان بدون توجه به مال و ثروت ظاهری از اینکه دخترشان با جوانی مؤمن و با معلومات و شهیدزاده ازدواج نموده راضی و خوشحال و نهایت لطف و احترام را به جناب هدائی داشتند و ایشان نیز متقابلاً احترام و محبت خاص نسبت به آقا محمد طاهر و همسرشان ابراز می نمودند.

جناب هدائی در معارف امری عمیق و ناطقی زبردست و مبلغی با حلم و حوصله بود. پس از درگذشت همسر جوانش تا پایان عمر دیگر ازدواج نکرد. تمام اوقات خود را صرف سرپرستی و تربیت روحانی ۴ دختر خود و خدمات امری نمود. پس از صعود ایشان محفل مقدس روحانی ملی ایران در تلگراف تسلیتی که به

بازماندگان مخایره فرمودند به ۶۰ سال متمادی عضویت ایشان در محفل روحانی رفسنجان اشاره کرده و از خدمات صادقانه این شخص مخلص و فداکار تقدیر فرموده اند.

اجداد و بستگان رخساره خانم همسر آقا محمد طاهر

حاجی محمد کریم خان رئیس روحانی فرقه شیخیه کرمان با اینکه یکی از شاگردان نزدیک حاجی سید کاظم رشتی بود ولی از ایمان به حضرت اعلی محروم گردید و تا آنجا که در قوه داشت با امر آن حضرت مخالفت نمود. پسرهای او و نیز برادرش اسماعیل خان که چندی حاکم رفسنجان بود از مخالفین سرسخت امرالله بودند. اسماعیل خان پدر بزرگ رخساره خانم شخصی است که به دستور او جناب حاجی عبدالرحیم قناد پدر جناب احمد افتدی داماد حضرت عبدالبهاء و اولین کسی که برای تبلیغ به رفسنجان مسافرت نموده بود مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفته و حتی حکم قتل او را صادر کرد ولی مأمور قتل ایشان را آزاد نمود و بعداً به حضور حضرت بهاءالله مشرف شد و در ارض

اقدس ساکن گردید.

اسماعیل خان با وجود بغض و عداوت شدیدی که به امر داشت هر سه فرزندش به امر مبارک مؤمن گردیدند. یوسف خان پسر بزرگ او و عموی رخساره خانم توسط جناب آقا میرزا حیدر علی ایمان آورد. سپس به هدایت همسر و فرزندان خود و برادرش عیسی خان و خواهرش حلیمه خانم پرداخت. عیسی خان پدر رخساره خانم در ایام جوانی صعود نمود و سرپرستی دختر خردسالش به عهده عمویش یوسف خان محول گردید.

یوسف خان یکی از احبای خدوم و شجاع و بانفوذ رفسنجان بود و در مواقع لزوم با شهامت و شجاعت در دفاع از امرالله و حفظ جان احباء اقدام می کرد. اینک به نمونه ای از خدمات ایشان اشاره میشود:

در یکی از سفرهای ایادی امرالله جناب ابن ابهر به رفسنجان جلسه عمومی با شرکت تعداد زیادی از احباء تشکیل گردید. ورود جناب ابن ابهر و ازدحام و شور و شوق احباء برای ملاقات ایشان هیجان و حسادت مخالفین را برانگیخت و مردم عوام شهر و دهات را برضد

بهائیان تحریک نمودند. در اثر این تحریکات اشرار روستاها و شهر با بیل و کلنگ جلوی منزل شیخ محمد تقی محرک اصلی اجتماع کرده تا طبق دستور او مسافر خانه که جناب ابن ابهر در آن توقف داشتند و نیز منزل و محلّ برگذاری جلسه عمومی را ویران نموده و سپس به قتل و غارت بپردازند. یوسف خان به محض اطلاع از این جریان با اسب و اسلحه کامل و به همراه سه پسرش به منزل حاکم رفسنجان که با هم پسر عمو بودند رفته و با خشونت و تندی می گوید شما اراذل و اوباش را بحال خود گذارده و راحت خوابیده اید. حال که شما جلوگیری نمی کنید من و پسرانم می رویم و با اسلحه با آنان به دفاع میپردازیم و با عصبانیت به طرف شهر حرکت می کند.

حاکم رفسنجان با آشنائی به روحیه یوسف خان و پسرانش بی درنگ به شهر آمده و با کمک شیخ محمد تقی اشرار را متفرق نموده و از آشوب و قتل و غارت ممانعت می نماید.

در اواخر ایام حیات حضرت عبدالبهاء حدود سالهای ۱۹۲۰ آقا

محمد طاهر طبق وعده قبلی برای بار دوم نیز حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و مورد عنایت قرار گرفت. بنا به خواهش ایشان لوحی به افتخار همسرشان رخساره خانم از قلم میثاق نازل و در تشویق و ترغیب خانم ها به خدمات روحانی بیشتر به این کلمات دل انگیز ناطق گردیدند:

"..... نام شما بردند و نامه خواستند من نیز به این تحریر پرداختم تا بدانید که ضمیر عبدالبهاء چگونه به اماء رحمان مهربان است. هر دم نماز آرم و نیاز نمایم و ورقات مبتله را عون و عنایت حضرت بی نیاز خواهم تا در بین نساء سرفراز گردند و بامرغان چمن همدم و هم آواز شوند.

جناب آقا محمد صالح

همانطور که قبلاً اشاره شد آقا محمد صالح در ایام جوانی حدود سالهای ۱۸۹۳ با برادر خود آقا محمد طاهر به زیارت اعتاب مقدسه نائل و چندین ماه از محضر حضرت عبدالبهاء کسب فیض نمود و الواحی چند به افتخار ایشان

و بستگانشان شرف صدور یافت. آقا محمد صالح که قبلاً املاک شخصی را فروخته و بذل و بخشش و خرج نموده بود به مشکلات مالی دچار بوده با نا امیدی از حضور مبارک مرخص می شود. در هنگام وداع بدون اینکه در این زمینه ذکری بکند حضرت عبدالبهاء ایشان را مورد لطف و عنایت قرار داده و می فرمایند انسان در زندگی هیچگاه نباید مأیوس و نا امید باشد. خداوند بزرگ و رحیم است و با بیاناتی از این قبیل ایشان را مطمئن و امیدوار می فرمایند. پس از مراجعت به ایران و بدو ورود به بندر عباس در اداره گمرک با حقوق مکفی استخدام شد و برکت و گشایش مادی در زندگی ایشان حاصل گردید. پس از چندی در اداره دارائی به سمت امین دارائی رفسنجان منصوب شد و با همکاری و تشریک مساعی جناب آقا محمد حسین پدر همسرشان (پدر کبری خانم طاهری) که او هم بهائی سرشناس و رئیس اداره پست رفسنجان بود به تبلیغ و خدمات روحانی قیام نمودند و به موفقیت های شایانی نائل شدند. در آن ایام

احباء آزادانه به هدایت مردم پرداخته و تعداد زیادی در رفسنجان به امر مبارک مؤمن گردیدند.

جناب آقا میرزا عباس خان طاهری
آقا میرزا عباس خان طاهری بزرگترین فرزند آقا محمد صالح در سن جوانی مدت دو سال در مدرسه آمریکائی بیروت علوم رایج آن زمان را تحصیل نمود. پس از آن در ظلّ عنایت و تربیت حضرت عبدالبهاء در ارض اقدس اقامت نمود. حدود ۸ ماه در کلاسهای امری به سرپرستی حاجی میرزا حیدر علی که برای تدریس نوه های مبارک تشکیل شده بود شرکت کرد. هنگامیکه اراده مبارک به بازگشت او به ایران تعلّق گرفت از این دوری و مفارقت بی نهایت متأثر گردید.

روزی هیکل مبارک به ایشان بیاناتی به این مضمون فرمودند: "..... در این مدت تو علوم رایجه و توشه معنوی را به حد امکان کسب نموده ای حال روانه ایران می شوی انشاء الله مصدر خدمات با ارزشی به آستان الهی خواهی شد. در مواردی هم با گرفتاری هائی از جانب دشمنان امر رو برو خواهی شد

ولی نگران نباش من همیشه با تو هستم و برایت دعا میکنم...." بعدها لوحی به افتخار ایشان به این مضمون مرحمت فرمودند: "ای سمی عبدالبهاء چون هم نامیم امیدمان چنانکه در عبودیت آستان مقدّس شریک و سهیم باشیم." روز دیگر به او فرمودند (مضمون بیانات مبارک): "عباس هر کس به نحوی به درگاه جمال مبارک دعا میکند ولی تو مثل عبدالبهاء دعا کن." بعد مکثی نموده فرمودند: "میدانی من چه میگویم؟ میگویم یا بهاءالابهی جام بلا را لبریز کن" باز بعد از چند ثانیه مکث فرمودند: "قسم به اسم اعظم جمالقدم نعمتی بالاتر از بلا ندارد و این مردم از آن گریزانند."

شاید به این وسیله حضرت عبدالبهاء می خواستند ایشان را آماده مقابله با مشکلات و بلا نموده و سرشار از امید و اطمینان به تأییدات الهی روانه سرزمین بلاخیز مهد امرالله نمایند.

جناب عباس طاهری با این زاد و توشه معنوی و توکل به عنایات مولای مهربان به وطن عزیزت نمود. پس از چند سال زندگی در

صفحات کرمان و رفسنجان و استفاضه از محضر مبلغین و بزرگان امر و شرکت در خدمات امری در آن سامان با احراز پست ریاست دارائی استان فارس در شیراز ساکن گردید. با وجود شهرت انتسابش به امر مبارک در بین آشنایان و کسانی که با او در ارتباط بودند از محبوبیت خاصی برخوردار بود. او ادیب و شاعری خوش قریحه و باذوق بود و اشعار و غزلیات غز و شیوا می سرود. عضو انجمن شعر و ادب شیراز بود. با مدیران جرائد و استادان شعر و ادب روابط دوستی عمیق برقرار کرد که با بعضی از آنها مانند دکتر صورتگر تا اواخر عمر ادامه داشت. از جمله اشعار جناب طاهری ابیات ذیل می باشد:

ز بوستان بها سرو قامتی برخاست
بهائیان هله از نو قیامتی برخاست
ز ساکنان حریم سراق ملکوت
قیامتی به تماشای قامتی برخاست
زمان زمان قیام است و آنکه باز نشست
ز نیم دوست بحال سأمتی برخاست
بجرم آنکه به غفلت گذشت عمر عزیز
زیخ هر مژه اشک ندامتی برخاست
به غیر سینه ما طاهری نشانه نیافت
زهر کمان که خدنگ ملامتی برخاست
نمونه دیگر از اشعار جناب عباس

طاهری:

چیست دانی طریق اهل بهاء

بنده بنده بهاء بودن

خیرخواه جهانیان گشتن

خادم خلق بی ریا بودن

دست هر او فتاده بگرفتن

یار بدبخت و بی نوا بودن

از مخالف هزار تیر جفا

خوردن و بر سر وفا بودن

شکر تقدیر خویش گشتن

به رضای خدا رضا بودن

دیده عیب فرو بستن

پرده ساتر خطا بودن

قانع رزق خویش گشتن

از قیود طمع رها بودن

پیش شمس جمال غصن بها

کمتر از ذره در هوا بودن

غصن ممتاز گر کند تأئید

می توان بنده بهاء بودن

جناب عباس طاهری پس از چندی

با دختری مؤمن و با معلومات و

فعال از خانواده افنان به نام طوبی

خانم ازدواج نمود و تا پایان عمر در

خدمات روحانی و فعالیت‌های

اجتماعی همواره یار و مشوق

یکدیگر بودند.

پس از چندی همانطور که حضرت

عبدالبهاء پیش بینی فرموده بودند

جناب طاهری مواجه با مشکلاتی

از جانب دشمنان امر گردید.

مقرراتی که او در مقام رئیس دارائی

و کارمند با وجدان و صدیق اجرا می

کرد با منافع مالکین پر قدرت فارس

مطابقت نداشت همان مالکین و

خوانین و همدستانشان که با امر

دشمنی داشتند بر ضد ایشان اقدام

کردند. با اتهامات بی اساس او را

از کار برکنار و از حقوق و کلیه

مزایای آن محروم نمودند. سرانجام

پس از ۱۵ سال محاکمات ایشان

در دیوان عالی کشور به پایان رسید

و از کلیه اتهامات وارده مبری شد.

کلیه حقوق و مزایای گذشته به

ایشان پرداخت شد و با عالی ترین

رتبه در وزارت دارائی مشغول به

کار گردید. به منظور اعاده حقوق و

مزایای گذشته و نیز به علت سه سال

عضویت در محفل روحانی ملی

ایران چند سالی در طهران سکونت

داشت ولی در اولین فرصت ممکنه

تقاضای باز نشستگی نمود و دیگر

تمام وقت به خدمات امری و

اجتماعی مشغول بود.

مزرعه عباس آباد

جناب عباس طاهری پس از

برکناری از کار دولتی و قطع همه

حقوق و مزایا با خانواده به مزرعه

کوچک عباس آباد در غرب آباده

که از املاک موروثی همسرشان بود

نقل مکان نمودند و به عمران و

آبادی آن پرداختند. با مهارت و

تجربه خاص ایشان در امر زراعت

محصولات آن نسبت به سالهای

گذشته به دو تا سه برابر افزایش یافت.

در آن زمان در عباس آباد و دهات

مجاور مدرسه ای وجود نداشت و

بچه های ده بیسواد می ماندند. در

ضمن برای جناب طاهری و

همسرشان میسر نبود بچه های خود

را به آباده یا شیراز بفرستند. لذا

بدعوت ایشان اشراقیه خانم ذبیح

که از معلمین و مبلغین مشهور بهائی

بود به عباس آباد آمد. چندی

نگذشت که برنامه درس خصوصی

تبدیل به یک مدرسه شد. در یک

قسمت از زمین وسیع منزل خود

کلاس بزرگ و زیبا و مجهز با همه

وسائل کلاس با سرعت آماده شد.

طوبی خانم و چند نفر از زنهای ده

مشغول دوختن لباس مدرسه برای

شاگردان پسر و دختر شدند. طوبی

خانم که زنی با معلومات و سابقه

تدریس داشت به دل و جان به

تعلیم و تدریس اطفال می پرداخت.

در عرض دو سه ماه عباس آباد دارای مدرسه ای شد با کلاس مجهز و معلمین کاردان و حدود ۲۰ شاگرد بهائی و غیربهائی. علاوه بر تدریس در مدرسه خانم ذبیح به همراه طوبی خانم صبح های جمعه جهت اداره کلاس های درس اخلاق و تقویت جمعیت ها و گروه های بهائی پیاده یا با الاغ به دهات مجاور می رفتند و عصر بر می گشتند.

مزرعه کوچک و گمنام عباس آباد در مدت کوتاهی بصورت یک مرکز مهم امری و تبلیغی و محل رفت و آمد طبقات مختلف مردم گردید. رؤسای ادارات دولتی آباده و مالکین و متنفذین آن محل تعطیلات آخر هفته را اغلب بطور دسته جمعی به آنجا می آمدند و از محضر گرم و مجالست با جناب طاهری و حالت صفا و مهمان نوازی ایشان لذت می بردند. او هر کدام را مستعد می یافت بتدریج باب مذاکره و ابلاغ امرالله را با آنان باز می نمود.

از جمله مبلغین و مشوقینی که به این محل آمده اند عبارتند از: جنابان: سمندری - اشراق خاوری - فیضی - فاضل مازندرانی - احمد یزدانی - فاضل طهرانی و عزیزالله خان مصباح اغلب آنها با رؤسای دراویش نعمت الهی که در آن منطقه جمعیت و تشکیلات منظمی داشتند ملاقات می کردند و در مواقع مناسب تعالیم امر مبارک را به آنان ابلاغ می نمودند.

جناب طاهری مقدم مبلغین و مشوقین را به عباس آباد گرامی داشته و بمنظور استفاده بیشتر از محضر آنان جلسات معرفی امر تشکیل می داد و دوستان اهل مطالعه و علم و ادب را نیز دعوت می نمود. جناب اشراق خاوری در کتاب اقداح الفلاح به حال و کیفیت جلسات عباس آباد اشاره نموده اند. یکی از شعراء و ادباء که دوستی عمیق و صمیمانه ای با جناب طاهری داشت و همه ساله به عباس آباد می آمد استاد نظام وفا بود. او غیر از وجه اشتراک شعر و ادب که با ایشان داشت به مباحث امری و اصول تعالیم دوازده گانه و مؤسسات نظم بدیع نیز به شدت علاقمند بود. اینک خلاصه و مضمون یکی از خاطرات خانم شهرناز خراسانی (دختر جناب طاهری) درباره یکی از این ملاقاتها ذیلاً نقل میشود:

"در عباس آباد روزی که صحبت از مقام و موقعیت حضرت ولی امرالله بود پدرم به من که در آن موقع ۸ ساله بودم گفت یکی از مناجاتهای مبارک را برای استاد تلاوت کنم. من مناجات "ای ربّ توانا تو شاهی که در این لیله لیلا" را خواندم. این مناجات بقدری در او تأثیر کرد که از آن بعد هر وقت به منزل ما می آمد از من میخواست که آن را بخوانم و می گفت من تا بحال هیچ نوشته ادبی به این زیبایی کلمات و استحکام جملات ندیده ام...."

او مرا به خاطر حافظه قوی که در آن سن مناجات و الواح بزرگ را از حفظ بودم تشویق نمود. نسخه ای از این مناجات را نیز گرفت و بنا بگفته خودش بارها آنرا خوانده و هر بار بیشتر از خواندنش لذت میبرد.

جناب عباس طاهری قبل از مهاجرت به عراق بنا به خواش دامادشان جناب محمد خراسانی جهت سرپرستی و آبادانی مزارع هرات که از املاک موروثی آنها و

حدود سی چهل کیلومتر با یزد فاصله داشت به آن نقطه عزیمت و مدّت ۹ سال در آنجا ساکن گردید. در آن زمان به علّت تعصّبات شدید مردم و قدرت خوانین متعصّب و متنفّذ چراغ امرالله در آن نواحی بکلی خاموش بود. جناب طاهری در بدو ورود منزلی که گنجایش پذیرائی چند مسافر و مهمان را داشته باشد تهیه کرد. بلافاصله ترتیب ساختن حمام دوش را داد و اهالی را به نظافت خانه و ده و محلّ سکونتشان تشویق نمود. او با محبّت و بخشندگی بی حدّ در مدّت کوتاهی آنها را به آینده بهتر دلگرم و امیدوار کرد. طبعاً آوازه بهائی بودن او به گوش همه اهالی دهات اطراف رسید. بعضی از خوانین اصلی و متنفّذ کنجکاو شدند و پس از یکی دو بار دیدار و مصاحبت با او بطور معجز آسائی شیفته محضر گرم او شدند و اغلب به ملاقات ایشان می آمدند. بعد از مدّت کوتاهی از دوستان بسیار صمیمی و همدم دائمی ایشان گردیدند. کمکهای درمانی، غذایی و مالی بین فقرای آن حدود، آن مردم متعصّب را که جز فحش و ناسزا نسبت به امر مبارک چیز دیگری نیاموخته بودند دعاگو و شیفته صفات انسانی این فرد بهائی نمود.

جناب طاهری با تجربه و تبحری که در امور زراعتی داشت نحوه زراعت مرسوم آن حدود را بکلی تغییر داد در نتیجه بازده محصول را به مقدار دو برابر افزایش داد این عمل مالکین پر قدرت و رعایای فقیر و بی تجربه را نیز رهین مَنّت و مدافع و پشتیبان او نمود. به تدریج این قریه کوچک و دور افتاده محلّ رفت و آمد و اجتماع بهائی و غیر بهائی گردید.

بعد از آنکه تا حدّ زیادی استیحاّش مردم نسبت به امرالله از بین رفت جناب طاهری چند نفر از زارعین و احبّای دهات دیگر را به این قریه دعوت نمود و با او گذار نمودن قسمتی از امور زراعتی به آنان جهت امرار معاش و زندگی نسبتاً مرفه تأسیس محفل روحانی آن قریه را پایه گذاری نمود.

جناب عبّاس طاهری و همسرشان در اواخر نقشه ده ساله به عراق مهاجرت نموده و در کربلا سکونت نمودند و مدّت سه سال در آن کشور مصدّر خدمت بودند.

یکی از اهداف مشکل نقشه ده ساله حضرت ولیّ امرالله پیدا کردن محلّ دفن جناب محمد علی افغان در سلمان پاک و انتقال جسد به گلستان جاوید بغداد بود. جناب محمد علی افغان پسر دائی حضرت اعلی و جدّ طوبی خانم می باشند. پس از جستجوهای زیاد محفل ملیّ عراق موفق به یافتن محلّ دفن جناب افغان در سلمان پاک شده بودند ولی کسب اجازه از مقامات دولتی برای انتقال جسد میسر نمیشد. محفل ملیّ عراق با یکی از افسران عالیرتبه دولت عراق در تماس بودند و ایشان را به جناب عبّاس طاهری معرفی کردند. آقای طاهری به تدریج با افسر نامبرده طرح دوستی ریخته و بالاخره از خود او برای نیل به هدف راهنمایی خواست. او پیشنهاد کرد که طوبی خانم به عنوان یکی از نواده های جناب افغان برای کسب اجازه انتقال جسد جدّ خود به محلّ دیگر عریضه ای به ژنرال عبدالکریم قاسم معروض دارد. طوبی خانم بلافاصله آن عریضه را نوشت و آن افسر محترم شخصاً آن را به رئیس

جمهور تسلیم کرد. چندی نگذشت که دفتر ریاست جمهوری موافقت خود را با درخواست طوبی خانم اعلام نمود و بقایای جسد جناب افنان با موفقیت به گلستان جاوید بغداد منتقل شد.

در تاریخ ۱۵ جون ۱۹۵۹ (یک ماه پس از انجام هدف) هیئت محترم ایادی مقیم ارض اقدس طی تلگرافی مژده تحقق یکی از مشکل ترین اهداف نقشه ده ساله حضرت ولی عزیز امرالله را به جامعه بهائی در سراسر عالم ابلاغ فرمودند.

طوبی خانم از اینکه در اجرای یکی از اهداف نقشه ده ساله حضرت ولی امرالله سهمی داشته بسیار شاد و مسرور و آن را نعمت غیرمنتظره میدانست.

حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء ضمن بیاناتی درباره روحانیت و ایمان جناب محمد علی افنان میفرمایند "...از بدایت جوانی تا ایام ناتوانی با روی نورانی در بین خلق چون شمع میدرخشید خیلی به ایشان محبت داشتم. خیلی از ایشان مسرور بودم. زیارتنامه مفصلی نوشته و با اوراق به

ایران فرستادم. آن بقعه از بقاع مقدسه است. سپس درباره صعود ایشان در هندوستان و چگونگی انتقال جسدشان به سلمان پاک در پنج فرسخی بغداد به تفصیل بیاناتی فرموده اند. (صفحات ۳۱ تا ۳۸)

جناب آقا میرزا عباس خان طاهری پس از سه سال اقامت در کربلا بیمار گردید و معالجات در بغداد مؤثر واقع نشد. سرانجام در سال ۱۹۶۳ در بغداد به ملکوت ابهی صعود نمود و در گلستان جاوید بغداد در جوار مدفن جناب محمد علی افنان به خاک سپرده شد.

جناب عباس طاهری دارای دو دختر و یک پسر می باشند که هر سه در ظلّ امروز به خدمات روحانی مشغولند. دختر بزرگ ایشان به نام بهیه خانم اشراقی حدود سالهای ۱۹۵۹ میلادی و در دوران نقشه ده ساله به همراه همسرشان جناب محمود اشراقی و فرزندشان فوآد اشراقی به لوکزامبورگ هجرت نمودند و جزء مهاجرین اولیه این کشور میباشند.

جناب محمود اشراقی سالها قبل صعود نموده اند ولی بهیه خانم

همچنان در لوکزامبورگ ساکن و به انجام وظایف روحانی می پردازند. شهرناز خانم خراسانی دختر دوم ایشان می باشند و همانطور که قبلاً اشاره شد اطلاعات جامعی در مورد پدر بزرگوارشان نیز در اختیار اینجانب قرار داده اند در آمریکا به سر می برند. جناب مهندس سهیل طاهری پسر جناب طاهری از سالها قبل تاکنون در استرالیا سکونت دارند.

جناب عباس طاهری در جوانی در محضر حضرت عبدالبهاء رسم عبودیت و محویت آموخت و در دوران زندگی پر بار و خدمات درخشانش همچنان که خود سروده جز محویت و رضای مولای عزیز هدف و آمالی نداشت:

ما را زیش و کم به جهان گفتگوی نیست

غیر از رضای غصن بها آرزوی نیست

طوبی خانم پس از صعود همسرش سال ها در ایران همچنان به خدمات روحانی مشغول بود بعد از انقلاب اخیر ایران مانند بسیاری از احباء املاک و دارائیش ضبط و درآمدش قطع شد. شبانه توسط افراد مسلح رژیم با خشونت و توهین از خانه و کاشانه رانده شد.

ولی این زن مؤمن و فداکار با وجود سالخوردگی و بیماری و دوری از بستگان نزدیک در برابر مشکلات با شهامت و ایمان قوی ایستادگی نمود. سرانجام در آوریل ۱۹۹۶ در نهایت ایمان و ایقان روح پاکش به عالم بالا پرواز نمود.

از حسن آباد تا جزائر قناری - شرح مختصری از خدمات جناب عیسی طاهری فرزند جناب آقا محمد طاهر

جناب عیسی طاهری با تأسی به روش و سلوک پدر بزرگوار خود آقا محمد طاهر و عموی خوشرفتار خویش آقا محمد صالح در اوان جوانی به خدمت امرالله قیام نموده و با تشریک مساعی همسر مؤمن و مخلص خود بتول خانم طاهری در تمام دوران زندگی مشترک خود در اجرای منویات حضرت ولی عزیز امرالله و نقشه های بیت العدل اعظم به مهاجرت و تبلیغ پرداخته و به از هیچ مشکلی نهرا سیده و به موفقیت های شایانی نائل گردیده اند. از آنجا که شرح کامل این خدمات در این اوراق میسر نیست لذا به اختصار ذکر می شود:

جناب طاهری در سن جوانی در محافل روحانی رفسنجان و حسن آباد هر دو در یک زمان عضویت داشته اند.

در سال ۱۹۵۱ با همسرشان به زیارت اعتاب مقدسه و تشرف به حضور حضرت ولی امرالله نائل و همواره مورد لطف و عنایت هیکل مبارک بودند. پس از مراجعت از ساحت اقدس قیام به هجرت نمودند.

در سال ۱۹۵۲ و حدود یک سال قبل از شروع نقشه ده ساله خانه و زندگی مرفه رفسنجان را ترک نموده با دو کودک خردسال به افغانستان مهاجرت نموده و از طریق کرمان - زاهدان به کابل پایتخت این کشور وارد و در تشکیل اولین محفل روحانی این شهر که مورد نظر حضرت ولی امرالله بود سهیم گردیدند. پس از دو سال استقامت در افغانستان بنا به دستور دولت وقت خاک آن کشور را ترک نموده و به مراکش هجرت نمودند.

ناگفته نماند که در آن زمان هجرت به کشورهای افغانستان و مراکش با مشکلات زیادی همراه بود. در حله اول گرفتن ویزای ورود باین

کشورها، سپس اجازه اقامت به آسانی میسر نمیشد. در آن ایام جاده ها خاکی و ناهموار، پروازها نامرتب و هواپیما نیز چندان مجهز نبود. مسافرت در آن شرائط آن هم با دو کودک خردسال بسی دشوار بود ولی این زوج جوان با سعی و کوشش و توکل به عنایات الهی همچنان به خدمت و هجرت قائم بودند.

در سال ۱۹۵۴ به یکی از شهرهای جزائر قناری که فقط دو نفر بها ئی در آن ساکن بودند هجرت نموده و پس از یک هفته سفر با کشتی و داشتن دو بچه کوچک سرانجام به آن جزیره وارد و سال بعد با آمدن جناب حسین روحانی و همسرشان (خواهر و شوهر خواهر بتول خانم) و تصدیق و تسجیل سه نفر از افراد محلی در سال ۱۹۵۵ محفل روحانی این شهر تشکیل شد ولی پس از هشت ماه اقامت در آن جزیره بنا به اخطار پلیس شهر به ناچار آن جزیره را ترک نموده و با کشتی به مراکش مراجعت و به شهر لارچه هجرت نمودند و مشکلات اولیه از نظر ویزای ورود و نیز اجازه اقامت و غیره را تحمل نموده و



عکس عباس خان طاهری

هر بار به مدت یک ماه توقّف نموده و تعدادی تسجیل گردیده اند. دو بار به صحرای اسپانیا که منطقه نظامی بوده سفر نموده اند. محفل روحانی ملی اسپانیا در جشن پنجاهمین سال تأسیس امر در اسپانیا ضمن قدر دانی از خدمات مهاجرین اولیه این کشور به هریک از آنان یک جلد تاریخ پنجاه ساله انتشار امر در اسپانیا اهداء نمودند. اقدامات تبلیغی دیگر جناب طاهری سفر سه ماهه به کشورهای ونزوئلا و پرومی باشد که در نتیجه تعدادی به امر مبارک اقبال نمودند. از خاطرات فراموش نشدنی این زوج خدوم افتخار میزبانی حضرات ایادی امرالله جنابان سمندری،

مدّت چهار سال در این شهر به فعالیت های امری موفق بودند. در ژانویه ۱۹۶۰ بنا به دستور محفل روحانی ملی تونس به جزائر قناری هجرت نموده و در جزیره لاس پالماس سکونت نمودند. جزائر قناری چندی زیر نظر محفل روحانی ملی تونس اداره میشد و سپس حدود چهل سال تحت اشراف محفل روحانی ملی اسپانیا بود و اکنون حدود بیست و دو سال است که مستقلاً دارای محفل روحانی ملی میباشد. جناب طاهری در اوائل ورود به جزیره لاس پالماس با یک شاعرو نویسنده روشنفکر برخورد نموده و او را با امر آشنا کرده و پس از صحبت و دادن کتاب های بهائی به امر متمایل و به کسب اطلاعات بیشتر راغب گردید. بدین منظور او را به همراه مخبر روزنامه به منزل خود دعوت نموده و پس از مذاکرات کافی فردای آن شب مقاله جامع و مفصّلی درباره امر به ضمیمه عکس پنج مشرق الاذکار موجود در آن زمان در روزنامه محلی درج نمود. بعداً به واسطه شهرت و معروفیت این نویسنده دانشمند در یکی از بهترین سالن های شهر دو سه کنفرانس عمومی ترتیب داده که تعداد زیادی در آن شرکت نموده و از امر مطلع گردیدند. این زوج فداکار اکنون حدود ۴۷ سال است که در جزائر قناری سکونت داشته و مانند دو سرباز آماده به خدمت به شهرهای مختلف این جزائر طبق دستور محفل روحانی ملی هجرت نموده اند و با تقدیم تبرّعات کریمانه و مساعدت های مالی جهت سکونت مهاجرین جدید و اقدامات مختلف تبلیغی و تسجیل تعدادی از افراد محلی و تشکیل محفل روحانی آن به نقطه دیگر مهاجرت نموده اند. اکنون اکثر شهرهای این جزائر محفل روحانی داشته و اعضاء آن افراد محلی میباشند. همچنین به جزائری که هنوز امرالله در آنها انتشار نیافته بود سفرهای زیادی نموده و چند جزیره فتح گردیده است. محفل روحانی ملی جزائر قناری در احتفالی که به منظور تقدیر از خدمات این زوج ترتیب داده بودند دو لوحه یادبود به آنان اهداء نمودند. ایشان دوبار در بین کولی های اسپانیا سفر نموده و

فیضی، جان ربارتز، اولینگا و دکتر مهاجر و برخی از مشاورین قاره و مشوقین میباشد. دیگر از خاطرات خوش ایشان افتخار دعوت و پذیرائی حضرت روحیه خانم به شام در بیت حضرت عبدالبهاء است. جناب عیسی طاهری اکنون در سن ۹۰ سالگی با همسر و یکی از فرزندان و خانواده در جزائر قناری سکونت دارند. ایشان بزرگ خانواده طاهری و مورد احترام فامیل و بستگان بوده و همواره مشعل امر را در خانواده فروزان نگه داشته اند. این زوج مخلص و خدوم با همه فداکاری ها و خدمات درخشانی که در امر نموده اند در نهایت خضوع و فروتنی خود را مصداق این شعر میدانند:

ما نکردیم خدمتی به سزا
دیده ما در انتظار شماس

(ای مغروران به اموال فانیه بدانید
که غنا سدی است محکم میان

طالب و مطلوب و عاشق و معشوق
هرگز غنی بر مقرّ قرب وارد نشود و به مدینه رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیلی پس نیکوست حال آن غنی که غنا از ملکوت جاودانی منعمش ننماید و از دولت ابدی محرومش نگرداند قسم به اسم اعظم که نور آن غنی اهل آسمان را روشنی بخشد چنانچه شمس اهل زمین را) (کلمات مکنونه فارسی ش ۵۳)



عده ای از زائرین در بیت مبارک (یکی از خاندان طاهری حضور دارد)

انقلاب مهدی و ادامه انتظار

این مدعیان در طلبش بی خبراند
کان را که خبر شد خبری باز نیامد
«سعدی»

رسول گاهانی

است!

چهره انقلاب فقط بیست و پنج سال داشت از تبار رسالت و دودمان روحانیت می آمد و خود به پوشش روحانی مزین بود هرچند که نه رسماً مدرسه علوم دینی دیده بود و نه منبر و لشکری داشت. آرامش آسمانی و صبر و متانت جاودانی اش هر ناظری را خاکسار می ساخت. چه نیروئی جز آنکه از آسمان مشیت الهی آمده باشد می توانست آن شور روحانی را در جوانی به آن کم سن و سالی و بی نام و نشانی برانگیزد که در زمانی کوتاه چند صد مجتهد مرتقی و مدرسه دیده و چندین ده هزار آدم از عالی و عادی به آئینش بگروند و به مرتبه ای از یقین برسند که در راهش جان نثار کنند؟

چه حجمی از مردم به او ایمان آورده بودند و نهضتش به چه سرعتی پیش می رفت که دربار

بی باکانه لبیک گفتند؟

و فرزندان سرفراز و بیدار دل آن پیش آهنگان روشن روان را هم امروز به مشاهده نشسته ای و چه بسا که در عین حیرت رمز انبساط ذهن اشتعال روح اطمینان قلب و پایداری قهرمانانه آنان را به زیر پرسش برده ای؟

گوش فرادار هرای انقلابش همچنان در میدان تیر تبریز ستیغ بلندی های ماکو چارسوی حصارچهریق دروازه بی عبور طهران والی سرای اصفهان شبستان مسجد وکیل شیراز خانه خدا در قلب مکه مدرسه طلاب دین در نجف قلعه شیخ طبرسی در مازندران سنگرگاه مدافعان نیریز حصار جان باختگان زنجان کران تا کران دشت بدشت و از آن مواضع و مکامن تا جنوبی ترین شرقی ترین شمالی ترین و غربی ترین آبادی جهان طنین انداز

دوست هنوز منتظر من:

انقلاب مهدی در سپیده دم پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری برابر بیست و سوم می ۱۸۴۴ میلادی روی داد. زبانه های اخگرش آسمان تیره کشور ما را روشن کرد صدای رسایش در چارسوی شرق پیچید سفینه عدل مهدویش بر بحر «بیان» به جولان در آمد درفش صاحب الزمانی اش بر شانه گزیده مردانش افراخته شد پیک پیام بدیعتش به هر جانب روان گردید سپاهیان در میادین بلا سر باختند و خون جانبازانش تا به تهیگاه مرکبش رسید!

دیگر چه علائمی از چه کتاب مبین و آیات یقین باقی مانده بود تا هوش خفته ات را بیدار کند و راه روشن به تو باز نماید؟

می دانی که چه انبوهی از برادران و خواهران حقیقت جویت در همان صبح نخستین آگاهانه دریافتند و

ناصری به علاوه صدر اعظمی به قدرت و شوکت امیرکبیر و روسای قطب روحانیت واپسگرا را به وحشت انداخته بود چندان که کمر به نابودیش بستند و در یک ظهر تنگ در میدان سربازخانه تبریز تیربارانش کردند؟

و البته آن نهضت خاموش نشد و تو شاهی که به کجاها رسیده است و چه انبوهی از رنگ ها و نژادها و باورها به او دل باخته اند. اگر می پنداری که دو قیام دیگر هم در کشور ما طی صد سال اخیر روی داده است و چه فرقی است میان آن و این دو؟ پس کمی به عقب برگردد و نگاه کن که نهضت مشروطه در سالگرد صد به چه حال و روزی افتاده است و دومی در همین دهه سوم در کجا ایستاده است و زمانی که به صدمین سالگرد برسد چه شکل و شمایلی خواهد داشت؟

اشتباه نکن هر دو قیام اخیر سمت و سوی آزادی خواهی داشت ولی چون زمینی بود و فاقد طرحی عمقی برای دگرگونی زیربنای فکری مردم کسری آورد. در حالی که انقلاب مهدی آسمانی بود و

مصالح لازم برای تغییر فرهنگ بنیانی مردم و ورود به عصر تجدد را به همراه داشت.. آنان که استقبال کردند و نوشدند به آزادی حقیقی رسیدند. مبعوث خداوند سید علی محمد باب بیست و پنج ساله بود اهل شیراز و امرش درست هزار سال پس از درگذشت امام حسن عسکری آخرین قائد از اولاد رسول آشکار شد و تونیک می دانی که روز خدا هزار سال است این را قران می گوید و باز می دانی که میقات تجدید دیدار در همان صحیفه کبری به یک روز برآورد شده است و آن روز پنجم جمادی الاولی از سنه ۱۲۶۰ هجری قمری بود و «فرستاده» هم نایب بود هم قائم و هم مهدی. از هاتف اصفهانی بشنو که از سه گانگی واژگانی چگونه و با چه دید عارفانه ای به یگانگی حقیقی می رسد:

در سه آئینه شاهد ازلی

پرتو از روی تابناک افکند

سه نگرده بریشم را و را

پرنیان خوانی و حریر و پرند

ما در این گفتگو که از یک سو

شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو!

و از میان نخستین حواریونش همچو ملاحسین و قدوس و طاهره قره العینی برخاستند هم آنان که استقلال شریعتش را با افراشتن علم ظهور نقش نگین قائم و پایان تحقیر زن اعلام داشتند!

و داستان بعثتش فصلی بس دلکش در تاریخ تجدید تمدن بود: غروب بود که از گرد راه رسیده ای به دروازه شیراز رسید مسافر خسته در پی یافتن ناپیدائی بود که احساس می کرد باید به زودی پیدا شود.

در همان پشت دروازه جوانی معمم به او نزدیک شد و به اشاره دست از تازه وارد خواست که به دنبال او به راه بیفتد. مسافر حیرت کرد که او کیست و برای چه از او می خواهد که پشت سرش روان گردد؟ اما دید که تاب مقاومت ندارد. جوان معمم به همراه مهمان به خانه رسیدند و در آنجا و در پنج دری طبقه فوقانی بود که فرستاده خدا پرده از ماموریت آسمانی خود برگرفت و به مهمان گفت آنکه از پی اش می گردی منم و مسافر خسته که کسی جز

ملاحسین بشروئی شاگرد مقدم عالم شب تا سحرش' با استماع تفسیر مبارکش افتاد و انقلاب مهدوی از
 بزرگ شیخی سید کاظم رشتی سوره یوسف - از رموز قرانی - از همانجا آغاز شد:
 نبود' یکه خورد و علی رغم زبان مظهر ظهور که خود را باب و تو دوست هنوز منتظر من'
 احتجاج آخوندی و مقاومت سرِ نامید' در طلوع سپیده به اقدام همچنان درانتظاری؟

پوزش و یادآوری

خوانندگان عزیز با عرض پوزش ، نظر شما را به اشتباهات زیر در مقاله " افسانه حیات و حدیث ابدیت در شعر
 فارسی " در شماره ۹۲ مجله عندلیب" جلب می نمائیم.

در تعدادی از اشعار جای مصراعهای فرد و زوج با هم عوض شده است.

ص ۷۱ دو بیت فردوسی که باید بشود:

سرانجام هرزنده مردن بود	که این زندگی دم شمردن بود
و یا همه مرگ رانیم پیرو جوان	که مرگ است چون شمشیر و ما آهوان
و بهمین ترتیب بیت ذبیح الله صفا	

ص ۷۲ ابیات اشعار پروین اعتصامی و فاضل نیکو نژاد

ص ۷۳ ابیات اشعار رودکی و فردوسی

ص ۷۴ اشعار بابا طاهر و شه یار

ص ۷۷ دو رباعی از خیام در بالای صفحه

ص ۷۸ پائین صفحه دو دوبیتی از اقبال لاهوری

ص ۷۹ بالای صفحه یک بیت از سنائی

ص ۸۰ از بالای صفحه یک بیت از سعدی و دو بیت از پروین اعتصامی

ص ۸۱ وسط صفحه بیت حافظ و بعد از آن سه بیت و بعد دو بیت از سنائی

ص ۸۲ سه بیت بالای صفحه از سنائی

ص ۸۳ بالای صفحه یک بیت از سنائی و بعد بیتی از مولانا و به آخرین بیت

عندلیب

مرگ دلخراش نادیا انجمن شاعره افغان

دیده ور

وقتی در دنیای غرب از تعالیم اجتماعی بهائی سخن می‌رود ضمن این که آن‌ها را می‌پذیرند ولی در خیلی موارد به آن‌ها به عنوان امری بدیهی می‌نگرند و فراموش می‌کنند که اولاً این تعالیم حدود ۱۶۰ سال پیش به دنیا عرضه شده و ثانیاً هنوز کشورهای زیادی هستند که مردمش اعتقادی به خیلی از این تعالیم ندارند و سرانشان متوجه اهمیت آن‌ها نیستند از جمله این تعالیم "تساوی حقوق مرد و زن" است. در این کشورها اغلب زن‌ها مورد تجاوز و تعدی قرار می‌گیرند زیرا نه تنها در فرهنگ جامعه حقوق زن مطرح نیست بلکه از نظر قانون نیز مورد حمایت قرار نمی‌گیرند. نفس این که یک مرد می‌تواند بیش از یک همسر داشته باشد خود نشانه بارزی از عدم تساوی حقوق است. چه بسیار دیده می‌شود که زن‌ها از همسرانشان کتک می‌خورند. نکته جالب اینست که آثار این گونه رفتار حتی در میان مردم این کشورها که به ممالک پیشرفته مهاجرت نموده اند (مثلاً کانادا) مشاهده می‌شود و شما می‌بینید که چگونه سازمان‌های مربوطه در کشورهای پیشرفته درگیر شکایات خانوادگی و مسائل مربوط به آن هستند. یکی از نمونه‌های بسیار تأثیر آور آن کشته شدن شاعره با احساس افغانی نادیا انجمن به دست شوهرش در هرات است که طبق گفته بی بی سی در ۵ نوامبر ۲۰۰۵ اتفاق افتاد. او فقط ۲۵ سال داشت و از ۱۵ سالگی شعر می‌سرود و اخیراً در هرات به اغلب جلسات شعر خوانی دعوت می‌شد و مورد احترام و توجه فراوان بود و گویا همین احترام و توجه حس حسادت شوهرش را تحریک کرد بطوری که از سوی او مورد "لت و کوب" شدید قرار گرفت و کشته شد و به گفته پلیس آثار ضرب و جرح بر روی جسد او به چشم می‌خورد و شوهرش در بازجویی‌های مقدماتی اعتراف به کتک زدن او نموده است. بطوری که در خبر آمده به اعتقاد بسیاری از شعرای افغانستان او در غزلسرائی دست بالائی داشته است و یک مجموعه شعر از او منتشر شده بود.

فریدون آژند شاعر و عضو انجمن ادبی هرات خانم نادیا را از جمله شعرایی میدانند که زبان و پرداخت نو در اشعارش قابل لمس بود و او می‌گوید نادیا می‌توانست برای شعر آینده افغانستان یک استثناء باشد. بسیاری مرگ این شاعره را فاجعه ادبی برای افغانستان خوانده اند.

من وقتی نمونه‌هایی از اشعارش به دستم رسید فوق العاده متأثر شدم و اشکم سرازیر شد و این فاجعه در ذهنم بعد و سیعتری پیدا کرد. در زیر دو نمونه از اشعارش را می‌آورم تا به عظمت احساس شاعرانه او پی ببرید. دلم می‌خواست دسترسی داشتم و به خانواده اش می‌گفتم که بدانند دل‌های زیادی در دنیا از این جنایت سوخته است

نمونه های اشعار

غزل زیر که باید آنرا غزل بدرود خواند از محزون ترین اشعار نادیا انجمن است.

من در فضای باور خود دود می شوم	آرام پیچ خورده و نابود می شوم
تا دست های دلهره می پرورد مرا	در عمق خواب ها تپش آلود می شوم
و آندم به عزم حفره دیر آشنای خاک	پا در رکاب لحظه معهود می شوم
گاهی زعشق خشک و سراب آفرین ابر	سوزان ترین کویر نمک سود می شوم
اما خیال چشمه چو تر میکند مرا	در بستر عطش زدگی رود می شوم
گر سرنخی رسد به من از رشته امید	بر تار های نازک دل عود می شوم
این وداع رفته خیال آور من است	باز این منم که خاطره آلود می شوم

شب نیز کم کمک ره خود می رود و من

محزون ترین سروده بدرود می شوم

هرات افغانستان

غزل

آزار مکش قفل دلم وا شدنی نیست	تندیس تمنای تو پیدا شدنی نیست
گنجینه لطف تو بزرگ است بزرگ است	در پیکره کوچک من جا شدنی نیست
راهی که فرا روست دوتا خط موازی است	یعنی که حدیث من و تو ما شدنی نیست
توصیف مکن از خط و خالم مفیریم	پروانه پر سوخته زیبا شدنی نیست
شاید تو مسیحا شده ای لیک مزن دم	دردی که دلم راست مداوا شدنی نیست
کم رنگ ترین واژه دیوان حیاتم	در خط کج و ریز که خوانا شدنی نیست

بگذار که نا خوانده و بیگانه بمیرد

این واژه نفرین شده معنا شدنی نیست

فریاد بی آوا

صدای گام های سبز باران است

این جا می رسند از راه ، اینک

تشنه جانی چنددامن از کویر آورده، گرد آلود
 نفسهاشان سراب آغشته، سوزان
 کامها خشک و غبار اندود
 اینجا میرسند از راه، اینک
 دخترانی درد پرور، پیکر آزرده
 نشاط از چهره هاشان رخت بسته
 قلب ها پیر و ترک خورده
 نه در قاموس لبهاشان تبسم نقش می بندد
 نه حتا قطره اشکی می زند از خشک رود چشمشان بیرون
 خداوندا!
 ندانم میرسد فریاد بی آوایشان تا ابر
 تاگردون؟
 صدای گامهای سبز باران است

غزل

نیست شوقی که زبان باز کنم از چه بخوانم؟
 چه بگویم سخن از شهد که زهراست به کامم
 نیست غمخوار مرا در همه دنیا که بنازم
 من و این کنج اسارت غم و ناکامی و حسرت
 دانم ای دل که بهاران بود و موسم عشرت
 گرچه دیری است خموشم نرود نغمه زیادم
 یاد آن روز گرمی که قفس را بشکافم
 من نه آن بید ضعیفم که زهر باد بلرزم
 من که منفور زمانم چه بخوانم چه نخوانم
 وای از مشت ستمگر که بکوبیده دهانم
 چه بگیریم، چه بخندم، چه بمیرم چه بمانم
 که عبث زاده ام و مهر نباید به دهانم
 من پر بسته چه سازم که پریدن نتوانم
 زان که هر لحظه به نجواسخن از دل برهانم
 سر برون آرم از این عزلت و مستانه بخوانم
 دخت افغانم و برجاست که دائم به فغانم

قابل توجه مشترکین گرامی

دوستان عزیز و گرامی عندلیب

خادمین لجنه عندلیب از تمامی مشترکین گرامی کمال تشکر و امتنان را دارند که هر باره با پیام های محبت آمیز و گرم خود مایه دلگرمی و تشویق میباشید
حتماً اطلاع دارید که این لجنه گرچه تحت نظر و هدایت محفل روحانی ملی کانادا انجام وظیفه می کند اما
بودجه و حساب بانکی کاملاً جدا و مستقل دارد.

لذا از مشترکین گرامی استدعا میشود موقع ارسال وجه اشتراک خود چک شخصی و یا چک بانکی را باسم
عندلیب (ANDALIB) ارسال فرمائید.

مشترکین گرامی وقتی پاکت محتوی مجله را دریافت می کنید در جلوی نام خود در آدرس گیرنده شماره آخرین
مجله ای را که حق اشتراک آن را پرداخته اید نوشته شده است . در صورتی که دوره اشتراک شما پایان یافته
استدعا می شود برای پرداخت وجه اشتراک جدید اقدام بفرمائید.

حق اشتراک سالیانه (چهار شماره) ۴۰ دلار و دو ساله (هشت شماره) ۷۵ دلار است.

پرداخت به وسیله چک شخصی و یا چک بانکی (Money Order) میسر است. لطفاً چک خود را باسم و آدرس
ذیل ارسال فرمائید.

**Andalib,
P.O.Box 65527
Dundas, On , L9H 6Y6
Canada,**

لطفاً در صورت تغییر آدرس، دفتر مجله را از آدرس جدید مطلع بفرمائید زیرا هر بار پس از توزیع، تعداد زیادی از
مجلات به علت تغییر آدرس گیرنده توسط پست پس فرستاده میشود.

Andalib,P.O.Box 65527,Dundas,On,L9H 6Y6,Canada, Tel # 905-628-8511

Email: sorayyas@gmail.com



عکس وکلای منتخبه برای تشکیل محفل روحانی ملی ایران در سال سوم
تهران - سنه ۹۳

